

اسم کتاب — صفات المؤمن (فاطمیه)

تذکرة العنایه

لاهل الایمان واهل الهدایه

مؤلف آقای شیخ — عنایت الشریعة امامی شیرازی

نویسنده آقا بزرگ کاتب

محل چاپ در چاپخانه سعادت شیراز

تاریخ ۱۳ شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۵۷
مطابق ۱۴ دیماه ۱۳۱۷ خورشیدی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
خیر خلقه ومظهر لطفه سید الانبیاء والمرسلین
وخاتم النبیین محمد واله الطیبین الطاهرین
المعصومین المنصوصین المخصوصین ولعنة الله
علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین
اما بعد چنین گوید بنده شرمنده فرزند فقید
وفقید آقا شیخ قوام الدین اسدی جزائری شیرازی
خادم خدام شیعه عنایت الله عنایت الشریعه
امامی شیرازی (آقای شیخ) عفی الله عنهما چون

در این روزها بحسب عهدی که کرده بودم نسخه از صفات
وعلامات مؤمن را که جامع اخلاق حسنه وعمل کننده با
عمر فرار از دنیا واخوت است تقدیم یکی از دوستان صمیمی
نموده وایشان بیان نمودند که لازم است این نسخه
بطبع رسد وفایده ان عام وموجب بهره مندی خواص و
عوام باشد بنابراین بمنطوقه وسارعوا الی مغفرة
من ربکم وتوجه بخیر الخیر ما کان عاجله وعطف بما فات
کرده ودر تلافی مافات است سرعت باین کار مبادرت نموده
وعلاوه مقتضی دانستم برای استفاده کردن عموم خلاصه
ترجمه این کلمات نوشته شود وبدیهی است که بالبداهه از این
کلام معجز نظام که مصداق کلام الملوک ملوک الکلام وطراز

مانند و مقام ارجمند است قدردانی کرد و در برخاستن از خواندن کار

ابن مختصر نما هشمند است نظر بحدیث شریف رفع عن امتی

لغزشهای کم بر بندگان فایده تقوی و زاد را ستر فرمایند و عیب

الرضا عن کل عیب کلیلة داد در نظر بکیرند ابن غامض از کشاف را فرمایند

باب صفات المؤمن وعلاماته

بسم الله الرحمن الرحيم

في الكافي محمد بن جعفر عن محمد بن اسمعيل عن عبد الله بن داهر
در كافي محمد بن جعفر از محمد فرزند اسمعيل از عبد الله فرزند داهر

عن الحسن بن يحيى عن قثم ابي قتادة الحراني عن عبد الله
از حسن فرزند يحيى از قثم پدر قتاده حراني از عبد الله

بن يونس عن ابي عبد الله ع قال قام رجل يقال له
فرزند يونس از حضرت صادق ع فرمود ايستاد مردي ناميده بود

همام وكان عابدا ناسكا مجتهدا الى امير المؤمنين عليه
همام و بود عابد دارای طاعت جد و جهد كننده بسوی امير المؤمنين عليه

السلام وهو يخطب فقال يا امير المؤمنين ع صف لنا
السلام و آنحضرت خطبه ميخواندند پس گفت يا امير المؤمنين وصف كن برای ما

صفة المؤمن كاننا ننظر اليه فقال يا همام المؤمن
صفت مؤمن را مانند اينكه نگاه باوی كنيم پس فرمود ای همام مؤمن

هو الكيس الفطن بشره في وجهه وحزنه في قلبه
اوست عاقل زيرك دارای بشاشت روی است و اندوهش در قلب اوست

اوسع شيء صدرا واذل شيء نفسا زاجر عن كل
بزرگتر از هر چيز سينه دارد و خوارتر از همه چيز نفس او است منع كننده است از هر چيز

فان حاض على كل حسن لا حقود ولا حسود ولا
فاني حريص است بر هر خوبي كينه ندارد حسد ندارد

وثاب ولا سباب ولا عياب ولا مغتاب يكره
تو من نمی كند دشنام نمی گويد عيب گيرنده نيست و غيبت كننده نيست كراهت دارد

الرفعة ويشنأ السمعة طويل الغم بعيد الهم
از رياست ... و دشمن ميدارد اينكه از عمل او آگاه شوند غم او طولانی است همت او دور است

كثير الصمت وقور ذكور صبور شكور مغموم
بيشتر خموش است دارای وقار است دائم الذكر بسيار صبر كننده بسيار شكر كننده غمگين بواسطه

بفكره مسرور بفقره سهل الخليقة لين العريكة
فكر خودش است خوشوقت بسبب فقيری آسان است طبيعت او نرم است طبيعت او

رصين الوفاء قليل الاذى لا متافك ولا متهتك
وفا كننده است كم آزار است از دروغ ... پرده در نيست

ان ضحك لم يخرق وان غضب لم ينزق ضحكه
خنده او ... در موقع غضب ... خنده او

التبسم واستفهامه تعلم ومراجعته تفهم كثير
تبسم است طلب فهم او برای دانائی است برگشتن او برای فهميدن است بسيار

علمه عظيم حلمه كثير الرحمة لا يبخل ولا يعجل

بسیار دانای او بزرگ است بردباری او بسیار است مهربانی او بخل نمی ورزد شتاب ندارد

ولا يضجر ولا يبطر ولا يحيف في حكمه ولا يجور

ملول نمی شود خوشحالی و تکبر نمی کند ظلم نمی کند در حکم خود جور نمی کند

في علمه نفسه أصلب من الصلد ومكادحته

در علم خود نفس او سخت تر از سنگ سخت است عمل و سعی او

أحلى من الشهد لا جشع ولا هلع ولا عنف ولا

شیرین تر از عسل است حرص ندارد حریص نیست شدید نیست

صلف ولا متكلف ولا متعمق متعلق جميل

بی صفت است و بتکلف نمی اندازد کنجکاوی زیاد ندارد علاقه ندارد منازعه او

المنازعة كريم المراجعة عدل إن غضب

بطور خوبی است رجوع او نیکوست عدالت دارد در حال غضب

رفيق إن طلب لا يتهور ولا يتهتك ولا

یار طالب است بی مبالات نیست پرده دری نمیکند و

يتجبر خالص الود وثيق العهد وفي العقد

بزرگی نمی فروشد خالص است دوستی او محکم است پیوند او وفا کننده

شفيق وصول حليم خمول قليل الفضول

مهربان است نزدیک شونده است بردبار است گوشه گیر است کم اهل فضولی است

راض عن الله تعالى مخالف لهواه لا يغلظ على

راضی از خدا است مخالفت با هوای نفس دارد خشونت نمی کند

من يؤذيه ولا يخوض فيما لا يعنيه ناصر للدين

با اذیت کننده اش و فرو نمی رود در کاری که فایده ندارد یاری کننده دین است

محام عن المؤمنين كهف للمسلمين لا يخرق

حمایت کننده از مؤمنین است پناه مسلمین است پاره نمی کند

الثناء سمعه ولا ينكي الطمع قلبه ولا يصرف

خوش آمد گویی گوش او را و مجروح نمی کند طمع قلبش را و تغییر نمی دهد

اللعب حكمه ولا يطلع الجاهل علمه قوال

بازیچه حکم او را و اطلاع ندارد نادان دانایی او را بسیار گوینده

عمال عالم حازم لا بفحاش ولا بطياش

بسیار عمل کننده دانای پرکار است فحش دهنده نیست و خوار کننده نیست

وصول في غير عنف بذول في غير سرف ولا بختال

رساننده بدون شفقت است دهنده است در غیر اسراف و در تراز خدا نیست

ولا بغدار ولا يقتفي أثرا ولا يحيف بشرا

و غدر کننده نیست و تعقیب نمی نماید اثری را و ظلم نمی کند بشری را

رفيق بالخلق ساع في الأرض عون للضعيف

مدارا کننده با خلق سعی کننده در زمین است یار شخص ضعیف است

غوث للملهوف لا يهتك سترا ولا يكشف

یار غمزده است نمی درد پرده کسی را فاش نمی کند

سرا كثير البلوى قليل الشكوى إن رأى

سری را زیاد است گرفتاری کم است شکایت او اگر ببیند

خيرا ذكره وإن عاين شرا ستره يستر العيب و

خیری را بهم می گوید و اگر ببیند بدی را می پوشاند آن را می پوشد عیب

يحفظ الغيب ويقيل العثرة ويغفر الزلة

و حفظ غیب دارد و می بخشد لغزش را

لا يطّلع على نُصحٍ فيذره ولا يدع جُنحَ حيفٍ فيُصلحه
أمينٌ رضينٌ محضٌ نقيٌّ زكيٌّ رضيٌّ يقبل العذر
ويُجمل الذكر ويُحسن بالناس الظنّ ويتّهم على
العيب نفسه يُحبّ في الله بفقهه وعلمه ويقطع
في الله بحزمٍ وعزمٍ ولا يخرق به فرحٌ ولا
يطيش به مرحٌ مذكّرٌ للعالم معلّمٌ للجاهل لا
يُتوقّع له بائقة ولا يُخاف له غائلة كلّ سعيٍ
أخلصُ عنده من سعيه وكلّ نفسٍ أصلحُ عنده
من نفسه عالمٌ بعيبه شاغلٌ بغمّه لا
يثق بغير ربّه قريبٌ وحيدٌ حزينٌ يحبّ في الله
ويجاهد في الله ليتّبع رضاه ولا ينتقم لنفسه

بنفسه ولا يوالي في سخط ربّه مجالسٌ لأهل
الفقر مصادقٌ لأهل الصدق موازرٌ لأهل
الحقّ عونٌ للغريب أبٌ لليتيم بعلٌ للأرامل
حفيٌّ بأهل المسكنة مرجوٌّ لكلّ كريهة مأمولٌ
لكلّ شدّة هشّاشٌ بشّاشٌ لا بعبّاسٍ ولا
بجسّاسٍ صليبٌ كظّامٌ بسّامٌ دقيق النظر
عظيم الحذر لا يبخل وإن بُخل عليه صبر
عقل فاستحيى وقنع فاستغنى حياؤه يعلو شهوته
ووُدّه يعلو حسده وعفوه يعلو حقده لا ينطق
بغير صوابٍ ولا يلبس إلّا الاقتصاد مشيه
التواضع خاضعٌ لربّه بطاعته راضٍ عنه

في كل حالاته نيته خالصة اعماله

در تمام حالات خود نیتش خالص است عملهایش

ليس فيها غش ولا خديعة نظره عبرة

نباشد در آن غش و مکر ندارد نگاه کردنش برای پند گرفتن است

وسكوته فكرة وكلامه حكمة مناصحا

در فکر است موقع سکوت کلامش حکمت آمیز است پند دهنده

مباذلا متواخيا ناصح في السر والعلانيه

بخشش کننده برادری کننده پند دهنده در پنهانی و آشکار است

مشاده

لا يهجر اخاه ولا يغتابه ولا يمكر به ولا

دوری نمیکند از برادرش و او را غیبت نمیکند و مکر نمیکند او را

يأسف على ما فاته ولا يحزن على ما اصابه

دریغ نمی خورد بر چیز دنیا که از او فوت شده اندوهناک در مصیبتهای دنیا نمیشود

ولا يرجوا ما لا يجوز له الرجا ولا يفشل في

و امید ندارد چیزی را که جایز نیست از برای او امید از جا در نمی رود

يفشل

الشدة ولا يبطر في الرخاء يمزج العلم بالحلم

در سختی و تکبر نمی کند در حال نار و نعمت و آمیزی کند دانائی را با بردباری

يمزج العلم بالحلم

والعقل بالصبر تراه بعيدا كسله دائما

و زیرکی را بالصبر می بینی او را که دور است کسالت و تنبلی او همیشه

نشاطه قريبا امله قليلا زلله متوقعا

دل زنده است نزدیک است آرزوی او کم است لغزشهایش آماده است از برای

لاجله خاشعا قلبه ذاكرا ربه

مرگ خود خشوع دارد قلب او ذکر خواننده است خدای خود را

ربه قانعة نفسه منفيا جهله سهلا

قانع قناعت دارنده نفس او برطرف کننده نادانی خود آسان است

امره حزينا لذنبه ميتة شهوته كظوما

کار او اندوهناک است از برای گناه خود کشنده شهوت خود است فرو نشاننده

غيظه صافيا خلقه امنا منه جاره

غیظ خود است دارای حسن خلق است ایمن است از او همسایه او

ضعيفا كبره قانعا بالذي قدر له متينا صبره

ناتوان است نخوت او قناعت دارد با چیزی که مقدر شده است از برای او متین است صبر او

محكما امره كثيرا ذكره يخالط الناس ليعلم

محکم است کار او بسیار است ذکر او معاشرت میکند با مردم از برای آنکه دانا شود

ويصمت ليسلم ويسأل ليفهم ويتجر ليغنم

و خاموش میشود از برای آنکه سالم باشد و می پرسد از برای آنکه بفهمد و تجارت میکند از برای آنکه غنیمت ببرد

لا ينصت للخير ليفجر به ولا يتكلم ليتجبر به

ساکت نمی شود در کار خیر از برای آنکه گناهکار شود به سبب آن و حرف نمی زند از برای آنکه تجبر کند

على من سواه نفسه منه في عناء والناس

نفس خودش از جانب خودش در رنج است و مردم

منه في راحة اتعب نفسه لاخرته

از او در راحتند بتعب در می آورد خودش را از برای آخرتش

فاراح الناس من نفسه ان بغي عليه صبر

پس براسایش می اندازد مردم را از جانب خود اگر ظلمی بر او وارد شود صبر میکند

حتى يكون الله الذي ينتصر له بعده ممن

تا آنکه خدای انتقام کشنده او باشد دوری او از کسیکه

تباعد منه بغض ونزاهة ودنوه ممن
دنا منه لين ورحمة ليس تباعده تكبرا
ولا عظمة ولا دنوه خديعة ولا خلابة
بل يقتدي بمن كان قبله من اهل الخير فهو
امام لمن بعده من اهل البر قال فصاح همام
صيحة ثم وقع مغشيا عليه فقال امير
المؤمنين عليه السلام اما والله لقد كنت
اخافها عليه وقال هكذا تصنع الموعظة
البالغة اهلها فقال له قائل فما بالك يا
امير المؤمنين فقال ان لكل اجلا لن يعدوه
وسببا لا يتجاوزه فمهلا لا تعد لمثلها فانما نفث الشيطان على لسانك

الباب الاول مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله
لكل شيء حيلة وحيلة طيب العيش في الدنيا اربع خصال القناعة
وبذل الحق وترك الحسد ومجالسة اهل الخير وعلى الباب
الثاني مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله
لكل شيء حيلة وحيلة السرور في الآخرة اربع خصال مسح
راس اليتيم والتعطف على الارامل والسعي في قضاء حوائج
المسلمين وتفقد الفقراء والمساكين وعلى الباب الثالث
مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله
لكل شيء حيلة وحيلة الصحة في الدنيا اربع خصال قلة
الطعام وقلة الكلام وقلة المنام وقلة الشهوة وعلى

الباب الرابع مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي

در چهارم نوشته شده بهشت خدایی بجز خدا یکتا محمد فرستاده خدا است علی ولی

الله من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليبر والديه من كان يؤمن

خدا کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد پس باید خوبی کند بوالدین خود کسی که ایمان بخدا

بالله واليوم الآخر فليكرم جاره من كان يؤمن بالله واليوم الآخر

و روز قیامت داشته باشد پس گرامی کند باید گرامی دارد همسایه خود را کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد

فليكرم ضيفه من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا او

پس باید گرامی دارد مهمان خود را کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد پس باید بگوید حرف خوب را

ليسكت وعلى الباب الخامس مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله

یا ساکت شود و بر در پنجم بهشت نوشته شده بهشت خدایی بجز خدای یکتا محمد فرستاده خدا

علي ولي الله من اراد ان لا يذل فلا يذل ومن اراد ان لا يشتم

علی دوست خدا کسیکه اراده دارد آنکه ذلیل کرده نشود پس باید ذلیل نکند کسی را و کسیکه اراده دارد دشنام گفته نشود

فلا يشتم ومن اراد ان لا يظلم فلا يظلم ومن اراد ان يستمسك

پس باید دشنام نگوید و کسیکه اراده دارد ستم کرده نشود پس ستم نکند و کسیکه اراده دارد که چنگ زند

بالعروة الوثقى فليستمسك بقول لا اله الا الله محمد رسول الله

با ایمان محکم پس چنگ زند بگفتن نیست خدایی بجز خدای یکتا محمد فرستاده خدا

وعلى الباب السادس مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله

و بر در ششم نوشته شده بهشت خدایی بجز خدا محمد فرستاده خدا

علي ولي الله من احب ان يكون قبره وسيعا فسيحا فليبن

علی است دوست خدا کسی که دوست بدارد قبرش وسعت داشته باشد پس بنا کند

المساجد من احب ان لا تأكله الديدان تحت الارض فليكنس المساجد

مسجدها را کسی که دوست بدارد آنکه نخورند او را جانوران زیر زمین پس باید تمیز کند مسجدها را

من احب ان لا يظلم لحده فلينور المساجد من احب ان يبقى

کسی که دوست بدارد آنکه تاریک نباشد لحد او پس چراغ بدهد مسجدها را کسیکه دوست دارد تر و تازه باشد

طريا تحت الارض فليشتر بسط المساجد على الباب السابع منها

زیر زمین پس بخرد فرشهای مسجدها را و بر در هفتم از آن درها

مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله بياض

نوشته شده بهشت خدایی بجز خدای یکتا محمد است فرستاده خدا علی است دوست خدا سفیدی

القلب في اربع خصال في عيادة المريض واتباع الجنازة

قلب در چهار خصلت است در دیدن کردن بیمار و دنبال کردن گذشتگان

وشراء الاكفان للموتى واداء القرض وعلى الباب الثامن

و خریدن کفنها برای مردگان و دادن وام و بر در هشتم

منها مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علي

از آن درها نوشته شده بهشت خدایی بجز خدا محمد است فرستاده خدا علی است

ولي الله من اراد الدخول من هذه الابواب الثمانية

دوست خدا کسیکه اراده دارد داخل شدن از این درهای هشت گانه

فليستمسك باربع خصال بالصدقة والسخاء وحسن

پس باید چنگ زند بچهار خصلت بصدقه دادن و بخشش کردن و خوش

الخلق وكف الاذى عن عباد الله عز وجل

اخلاقی کردن و نگاه داشتن بدی از بندگان خدای عز و جل.

بمصداق آیه وافی هدایه فذكر فان الذكرى تنفع

المؤمنين بعنوان تذکره و آگاهی مؤمنین و دوستان محمد و آل محمد علیهم

صلوات اللّٰه باکمی بضاعت و استطاعت باین مختصر قناعت کرده اللهم اجعل عواقب امورنا خیر بمحمد و آله

انما یعمر مساجدالله من آمن بالله والیوم الاخر و اقام الصلوة وآتی الزکوة ولم یخش الا الله فعسی اولئك ان یکونوا من المهتدین

اوّلین مسجد اسلامی

در لندن

و

تقریــــــــــــظات

گرد آورنده

صدرالدین (مولوی فاضل) احمدی قادیانی

مطابق

۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۳۰ - ۱۰ فوریه ۱۹۵۲

بها ۲٫۵ ریال

چاپ اول

طهران

شرکت چاپخانهٔ فردوسی

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

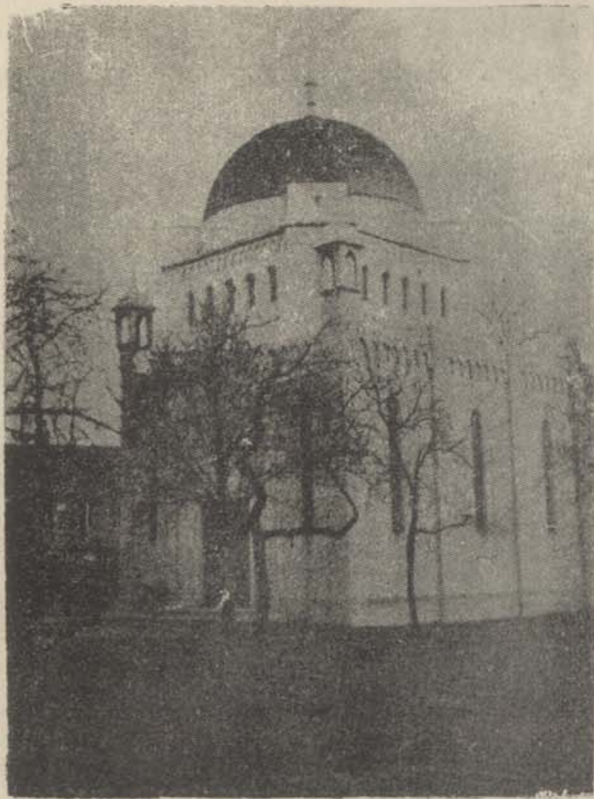
[illegible] ... حضرت آقای [illegible]

[illegible]

ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار [illegible]

[illegible] ۱۳۲۸ [illegible]

[illegible]



اولین مسجد اسلامی در لندن

موسوم به ((مسجد فضل))

اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

با فضل خدا و رحمت او

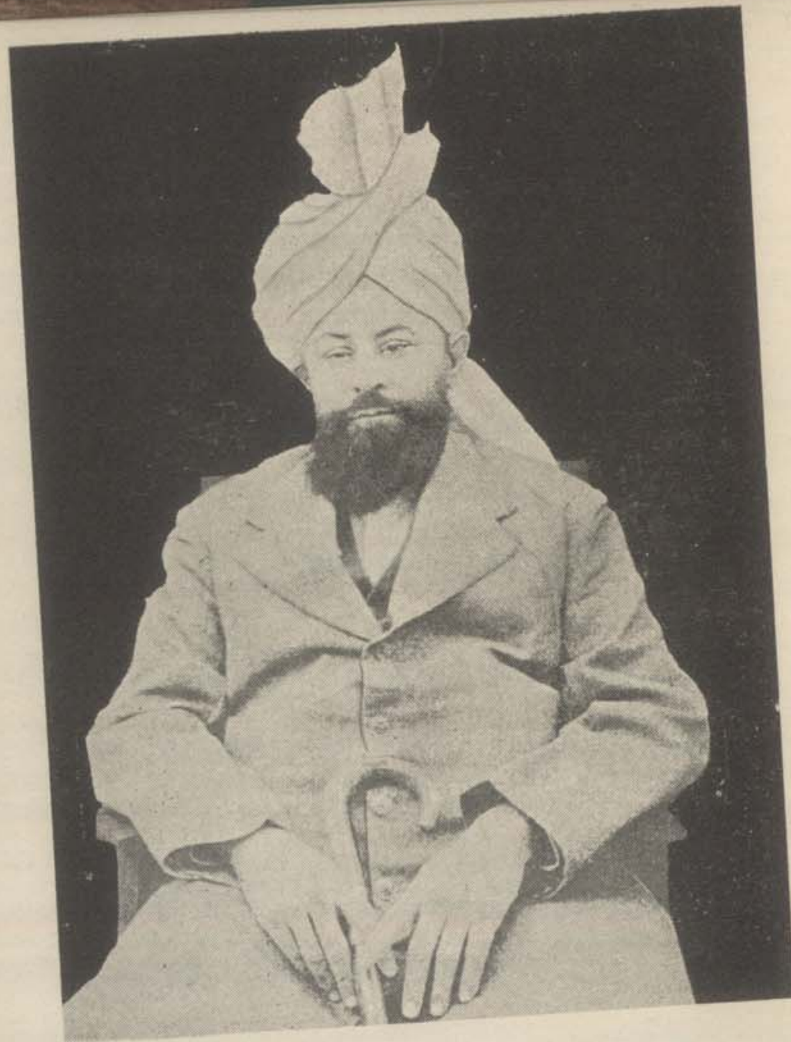
هو الناصر

انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر و اقام الصلوة و آتی الزکوة و لم یخش الا الله فعسی اولئك ان یکونوا من المهتدین

((* اولین مسجد در لندن *))

اولین مسجدی که در لندن ساخته شده مسجدی است که توسط جماعت احمدیه قادیان بنا گردیده است ـ جماعت احمدیه قادیان وجه هنگفتی جمع آوری نموده در سنه ۱۹۲۰ زمینی وسیع در قسمت ساؤتهفیلد (Southfeild) لندن محلهٔ پتنی PUTNI خریداری نمود ـ سنگ بنیاد را حضرت میرزا بشیرالدین محمود احمد امام جماعت احمدیه و خلیفهٔ دوم حضرت اقدس میرزا غلام احمد قادیانی هنگام مسافرت خود بانگلستان در تاریخ ۲۰ ربیع الاول ۱۳۴۳ مطابق ۲۸ مهرماه ۱۳۰۳ و برابر ۱۹ اکتبر ۱۹۲٤ نصب فرمودند ـ هنگام بنیاد نهادن جمع کثیری از پیروان مذاهب مختلفه و نمایندگان آنها و عدهٔ زیادی از کسانیکه تازه بدین اسلام مشرف شده بودند حضور داشتند ـ بسیاری از روزنامه‌های انگلستان نظریات خود را در این باره ابراز نمودند چنانکه یکی از آنها چنین نوشت .

«دیروز ۱۹ اکتبر حضرت اقدس... امام فرقه اسلامی «احمدیه» درمیل روز ساؤتهفیلدز سنگ بنیاد اولین مسجد لندن را نصب کردند صد نفر ازمردم انگلستان پیروان این سلسله... میباشند ودر آسیا وافریقه متجاوز از یك ملیون هستند فعلا قصد دارند که تنها قسمتی از مسجد را تکمیل کنند مخارج



حضرت میرزا بشیرالدین محمود احمد امام جماعت احمدیه
ایده الله تعالی بنصره العزیز
خلیفه ثانی حضرت اقدس میرزا غلام احمد قادیانی
که
بدست مبارك خود نخستین مسجد اسلامی را درلندن
پایتخت انگلستان تأسیس فرمودند

ساختن قسمت مزبور ازراه اعانه تامین گردیده است دربین کسانیکه هنگام ادای مراسم نصب سنگ بنیاد حاضر شده بودند سفیر ژاپون و آلمان و ویندز ورت کاشیرف و وزیر استونی و نمایندگان ترکیه و آلبانی حضور داشتند» (روزنامه دیلی کرانیکل لندن ۲۰ اکتبر ۱۹۲٤)

ساختن مسجد مزبور تامدتی بعلت عدم وسائل لازمه بتاخیر افتاد بالاخره در ۱۹۲٥ میلادی بنای آن شروع و در ۱۹۲٦ بپایان رسید ابتدا قرار بود شاهزاده فیصل فرزند اعلیحضرت سلطان بن سعود که ایشانرا اعلیحضرت ابن سعود برای همین منظور بلندن اعزام داشته بودند مسجدرا افتتاح کنند ودر روزنامه‌ها نیز این خبر منتشر شده بود ولی شاهزاده مزبور روز افتتاح بعلتی نتوانستند ثواب این موقع متبارك و تاریخی را بدست آورند لذا به جای ایشان جناب خان بهادر سر عبدالقادر هندوستانی که بعنوان نمایندگی هندوستان در لیگ آف نیشنز (League of nations) انگلستان تشریف برده بودند نائل به ثواب جزیل واجر جلیل افتتاح این مسجد گردیدند ودر ۳ اکتبر ۱۹۲٦ برابر ۱۰ مهرماه ۱۳۰٥ ومطابق ۲٥ ربیع الثانی ۱۳٤٥ هجری این افتتاح متبارك ومیمون وقوع یافت در این موقع مبارك روزنامه‌های انگلستان نظریات واحساسات خودرا برشته تحریر در آورده ازنظر جهانیان گذرانیدند که برخی ازآنرا در زیر مینگاریم.

(۱)

روزنامهٔ تائیمز نوشت «فرداساعت سه بعداز ظهر والاحضرت امیر فیصل مسجدی را کـه جماعت احمدیه در ساؤتهٔ فیلد (South field) ساخته است افتتاح خواهندفرمود دراین هنگام علاوه از مسیحیت در تاریخ مذاهب دیگر نیز واقعه مهمی انجام میگیرد زیرا مسجد مزبور اولین مسجد

در لندن میباشد تائیمز در اوائل ۱۹۱۱ انظار و توجهات را بسوی احتیاج تشکیل مسجد جلب نموده برای جمع اعانات اعلان انعقاد مجلس متنفذی را منتشر نموده بود ولی پیشنهاد مزبور بار آور و موفق نگردید فقط برای نماز جمعه اطاقی کرایه کردند اما رفع نقیصهٔ مزبور نصیب جماعت احمدیه بود امام جماعت مزبور... در سال قبل با رفقای خود برای شرکت در کنفرانس تشریف آورده واساس مسجد مزبور را نهاده بودند » (روزنامه لندن تائیمز مورخه ۲ اکتبر ۱۹۲٦)

(۲)

روزنامه ایوننگ ستیندرد نگاشت «بتنی (محله ایست که در آن مسجد ساخته شد) توجه وعلاقهٔ خاصی مردم را بسوی میخیکه اسلام در جزائر بریتانیا نصب نموده است جلب کرده است. آذانیکه با الفاظ لااله الاالله محمدرسول الله غالباً درصحرا بگوش میرسید اینك در بتنی آنرا خواهیم شنید» (روزنامهٔ ایوننگ ستیندرد ۱ اکتبر ۱۹۲٦)

(۳)

روزنامه دیلی میل لندن نوشت «مشرق مشرق است ومغرب مغرب این دو هیچگاه بیکدیگر نخواهند پیوست به این گفته چنان عادت کرده بودیم که بدون تفکر وامعان صحت آنرا اذعان می نمودیم ولی اکنون که موضوع افتتاح مسجدی را در ساؤتهفیلد میخوانیم درشك فرو می رویم که مشرق ازمغرب چنانکه تصور میکردیم دور نیست» (دیلی میل لندن ۲٤ سپتامبر ۱۹۲٦)

(۴)

روزنامه برستل ایوننگ نیوز نوشت «این هم ممکن است که کسانی ازبنای مسجد دچار صدمه گردیده باشند و صدای آذان در گوش اهالی عجیب وغیر مانوس طنین انداز خواهد شد ولی مابزودی بآن مانوس خواهیم

گردید » (برستل ایوننگ نیوز ۲ سپتامبر ۱۹۲٦ ـ لندن)

اللهم ایدالاسلام والمسلمین واجعلنا منهم - آمین

مژده دیگر
بنای مسجد درلاهه

جماعت احمدیه تصمیم گرفته که در لاهه پایتخت هلند (اروپا) مسجدی بنا کند وبرای تامین این منظور قطعهٔ زمینی نیز ابتیاع واینك برای تهیهٔ وسائل ساختمانی آن اعانه جمع آوری میگردد لذا آنهائیکه میل وعلاقه به خدمت اسلام دارند وطالب اند که در ثوابی که از بنای این مسجد مهم که در کشور عیسوی اولین دفعه ساخته میشود وموجب اعلای کلمهٔ لااله الاالله محمدرسول الله میشود ، میباشد سهیم باشند موقع را مغتنم شمرده با ابراز ایثار و فداکاری بمصداق حدیث من بنی لله مسجداً بنی الله له مثله فی الجنة (صحیح بخاری جلد اول کتاب الصلوة باب من بنی مسجداً) (یعنی کسیکه برای رضایت خداوند مسجد بسازد خداوند برایش در بهشت مانند آن بنا خواهد فرمود) ثواب بزرگی دار آخرت بیاندوزند و بخدمت اسلام پردازند والسلام علی من اتبع الهدی

بقلم مبارك حضرت اقدس میرزا غلام احمد قادیانی

مامسلمانیم از فضل خدا

ما مسلمانیم از فضل خدا — مصطفی ما را امام و مقتدا
اندرین دین آمده از مادریم — هم برین از دار دنیا بگذریم
آن کتاب حق که قرآن نام اوست — بادهٔ عرفان ما از جام اوست
آن رسولی کش محمد هست نام — دامن پاکش بدست ما مدام
مهر او با شیر شد اندر بدن — جان شدو باجان بدر خواهد شدن

هست او خیر الرسل خیر الانام — هـر نبوت را بـرو شد اختتام
ما ازو نوشیم هر آبی که هست — زوشده سیراب سیرابی که هست
آنچه مارا وحی و ایمائی بـود — آن نه از خود از همان جائی بـود
ما ازو یابیم هـر نور و کمـال — وصل دلدار ازل بـی او محال
اقتدای قول او در جان ماست — هرچه زو ثابت شود ایمان ماست
از ملائك و از خبرهـای معاد — هرچه گفت آن مرسل رب العباد
آن همه از حضرت احدیت است — منکـر آن مستحق لعنت است
معجـزات انبیـای سابقین — آنچه در قـرآن بیانش بالیقین
برهمه ازجان و دل ایمان ماست — هرکه انکاری کند ازاشقیا است
یك قدم دوری از آن روشن کتاب — نزد ما کفر است و خسران و تباب
لیك دونان را بمغزش راه نیست — هر دلی از سر آن آگاه نیست
تـا نباشد طـالبی پاك اندرون — تا نجوشد عشق یار بی چگون
راز قرآن را کجا فهمد کسی — بهر نـوری نـور می باید بسی
این نه من قرآن همین فرموده است — اندرو شرط تطهر بـوده است
گر بقرآن هرکسی را راه بود — پس چرا شرط تطهر را فـزود
نور را داند کسی کو نور شد — واز حجاب سرکشی ها دور شد

(نقل از کتاب سراج منیر صفحه آخری مطبوعه ۱۸۹۷)

تقـــــــریظات

شمشیر بران

ملخص این تقریظ که بقلم فاضلانه و توانای جناب آقای عبدالحسین آیتی دانشمند معظم نگارش یافته است در روزنامه شریفهٔ «دنیای اسلام» طهران شماره ۷٤ سال دوم اخرداد ماه ۱۳۲۷ مطابق ۱۲ رجب ۱۳٦۷ و مطابق ۲۳ مه ۱۹٤۸ چاپ گردیده است

جناب موکو فاضل صدرالدین احمدی قادیانی ادام الله بقائه بنهایت الآمال و الامانی

ایا در بیشهٔ حق شیر غران — الا ای صاحب شمشیر بران — ترا شمشیر حق بر نیزه تر باد — گلوی بت پرستی غرقه تر باد
بیا شمشیر خود را صیقلی کن — نثار امو میرزا حسینعلی کن — که این مردک ببی خود خواه بوده — رقیب و خصم ذات اله بوده
بیا و تازه کن کشف الحیل را — بکن رسوا بهارا و ازل را — که من چون ناتوان و پیر گشتم — علاف انداز این شمشیر گشتم
تو چون برنا تری ای شیر غران — بنه از کف دمی شمشیر بران — رها کن با برادر خود هین شد — معاد آیهٔ قطع الوتین شد
با بطال بها بی بها کوش — بزن عبد البها را هم تا روش — که او در این قمار استاد بوده — هم او از اهل استبداد بوده
رها کردی اگر شوقی فندی — کند هر چیگری خود پسندی — بجای خرق عادات و کرامات — بجا لا برزخر دب کرات
بآن یزدان که ما را آفریده — هم از ابهای دهاری ندیده — که این رقاص جهلادی ندارد — بغیر از اسکناس آئین ندارد
استهزا کرده ذات کبریا را — تمسخر مینماید انبیا را — بقومی همچو خود بی دین و احمق — زند کوس ربابت با انا الحق
بباید خفته را بیدار کردن — گروهی را هشیار کردن — برآید از تو کارها اینچنین خیر — نیاید هیچ کو اجری از غیر

سرورا حقیقت پرورا

کتاب شمشیر بران تألیف جناب عالی که از راه مرحمت برای مخلص فرستاده بودید با دقت تمام خواندم و با تعمق و امعان در آن نظر راندم بعقیدهٔ بنده بسیار صحیح و متین نوشته اید و حجت را بر اهل بها تمام کرده اید چنانکه اگر ذره ای بهتی باین بساط عقیده و ایمان دارند و از آزادی و دین حق بهره اند بطوریکه در محافلشان باد بروت افکنده خود را متحری حقیقت و سالک سبیل تحقیق میدانند و تمام ملل و نحل را اهل تقلید میشمارند باید خورد و خواب را بر خود حرام کنند و در پی جواب برآیند اگر اجوبهٔ کافیهٔ عاقل پسند جستند و نوشتند و منتشر کردند نزد خدا و خلق معافند که در این بساط بپایند و اگر بطفره و سکوت برگزار کردند معاذ (فبهت الذی کفر) واقع شده در محکمهٔ انصاف محکوم شدند و هر انسانی را میرسد که ایشانرا پارازیت و حشرهٔ موذی و مکروب مفسد محسوب داشته در صدد علاج ایشان برآید که بیش از این هیکل بشریت و دیانت و تمدن و اجتماع را فاسد و متزلزل

نسازند یک مطالعه از شماره ۴ مجله آئین اسلام و خوردانش و بعضی جرائد دیگر مرکز و ولایات ثابت داشته و میدارد
که هر کس واقعاً درد دین داشته و از کتب و مقالاتی که در این سالهای اخیر انتشار یافته استفاده کرده و مرام
و مسلک جمعیتی که بنام دین یکصد و هفت سال است در ایران عرض اندام کرده اند آگاه شده از دریای تلخ
و شور و متلاطم مذهب بهاء خود را بساحل نجات رسانیده و رسماً بچهارصد میلیون مسلمان دنیا ملحق خواهد شد
من کار ندارم که سد را چه کسی شکسته و کدام کتابی وسائل بیداری شماری از اینگونه مردم بیچاره را فراهم
کرده فقط نظرم بنتیجه است که الحمدلله دمبدم و روز بروز نتیجه بهتری بروز میکند و جمعی بیدار میشوند
دیروز شصت و چند نفر از سروستان شیراز عکس و مقاله خود را در آئین اسلام درج و رسماً بازگشت خود
را از بهائیت و ملحق شدن باسلامیت اعلام و اخطار نمودند پریروز هم جمعی از جهرم و یکی دو فامیل از
کرمان و رفسنجان و روز دیگر یک فامیل بزرگ از سنگسر و چند تن از حدود کاشان (آران) اظهار
اسلامیت کردند و اینها ثابت میکند که چشم و گوشها اگر با حجاب شعبده بازی و سخن سازی بسته
بودند کم کم باز میشود و کسانی که در بساط مانده یا از این پس بمانند شرکاء کمپانی دین سازی اند
یا خیلی ابلهند و بالاخره موجبات طبیعی و شهوات و سود پرستی ایشان را پابند کرده مگر اینکه
آنهمه ایرادات موجه از کشف حیل و انتقادات مدلل از فلسفه نیکو و تاییدات ایقاظ
از صایح انتصاد و لطائف کتاب صبحی و ده ها کتاب و صدها مقاله و هزارها بیانات علمای
اسلام و اهل منبر و خطابه و کتابهای بزنگیر و دزد بگیر نویسنده برازنده شیراز و اخیراً از همه
بهتر شمشیر بران را بگوش گرگ بگیرند اگر جواب تحسین دارند بسم الله و الا این لجاجت بیمعنی را
که بنام استقامت پیش گرفته اند ترک کنند و بر اهل اسلام بپیوندند و دامن این فتنه
و فساد و نفاق و عناد فراچینند ولذلك نتوجه الى الله ونقول اللهم
اهد قومی فانهم لایعلمون ع. آیتی

در این موقع که در حین استنساخ این تقریظ صورت عریضه بشارتی از کاشان رسید که بهجت
آقای محمد علی خدیوری نماینده فرهنگ کاشان در آران بهائیان جوشقان از قرای نخبه
بعد خویش بمسلمین قریه پیوسته و بساط بهائیت و نفاق را از آنجا برچیده اند
یادداشت: این تقریظ را نخستین بار جناب آقای آیتی در ۷/۲/۱۵ برشته تحریر در آورده اند و دومین استنساخ آن در ۲۸/۳/۲۴ بعمل آمده
است. صدرالدین

نقل از مجلهٔ شریفه « آئین اسلام » طهران شماره مسلسل ۲۰۸ وشماره ۹سال پنجم - جمعه۲۱ خرداد ۱۳۲۷ برابر۳شعبان ۱۳۶۷صفحه ۱۲ که بقلم دانشمندمعظم جناب آقای حسن نیکو نگارش یافت

شمشیر بران

درابطال کیش بهائیان و پیروان شیطان

بتازگی کتاب فوق بقلم دانشمند مسلمان آقای صدرالدین مولوی فاضل احمدی قادیانی تألیف شده الحق کتابی است بسیار متین و شیرین ابتداء بطور اجمال تاریخچه باب و بهاء وازل را بیان نموده سپس بابطال خرافات و ترهات آنان میپردازد واز روی کتب و الواح خودشان از بیان و ایقان و اقدس ومبین ومکاتیب وعصر جدیدوفردوس و نشریه‌های محفلی بانشان دادن اوراق وسطور آن اختلاف وتضاد آنهارا بمضمون « ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیرا » بیان مینماید که دریکجابهاء چنان میگوید ودرجای دیگر بعکس. دریکجابهاء میگویدهر که بمن ایمان نیاورد مشرك است درجای دیگر فرزندش عباس میگوید ممکن است کسی اسم بهاء راهم نشنیده باشد ولیکن بهائی باشد !! باب دوره خود را دوهزار و یکسال تعیین میکند بهاءدورهٔ اورا هیجده سال میکند بهاء دورهٔ دیانت خود را بادوران خدائی خویش را اقلایکهزار سال میگوید فرزندش عباس کمترین دورهٔ خدائی اورا یکصدهزار سال معین مینماید !!

بهاء شریعت اسلام را منسوخ کرده وجمعه وجماعت راحرام نموده

آنوقت خودو پسرش تا آخر عمر پشت سر امام عکاو حیفا آن نماز نسخ شده با جماعت فسخ شده بجای میآورند! بسیار از اینگونه تناقضات راذکر مینماید و در آخر کتاب بهائیان را بمبارزه و مناضله میطلبد و اینطور اظهار مینماید که اگر بهائیان دین و آئین خودرا حق میدانند و خللی در طریقه و مذهب آنان نیست بیایند باما مباحثه و مناظره کنند اگر غالب شدند و توانستند صدیك آنچه را که گفته اند ثابت کنند یا خدشه در این کتاب شمشیر بران بنمایند ده هزار تومان از ما بگیرند و هر گاه نتوانستند کیش زشت خودرا از روی منطق ثابت نمایند و یا این کتاب شمشیر بران را ابطال نمایند ده هزار تومان بدهند.

ما بفضل الهی حاضریم و یقین داریم که نادرستی و بطلان کیش بهائی را ثابت نمائیم و خرافات و ترهات گفتار آنانرا روشن و ثابت کنیم و جایزه را بگیریم و برای مبارزه و گرفتن جایزه درهمه وقت حاضریم - بهر صورت کتاب خوبی است.

اکنون خوب است بهائیان که قریب بیست سال است بفلسفه نیکو و کشف الحیل جوابی نداشتند که بنویسند برای اخذ چنین جایزه قیام و اقدام نمایند و اگر حرفی حسابی دارند ده هزار تومان جایزه کـه ایشان معین کرده اند بگیرند و برای مخارج عائله میرزا خدا بعکا و حیفا بفرستند. ح. نیکو

تقریظ ازجناب آقای عطاءالله شهاب پور مدیر معظم مجلهٔ شریفه «نور دانش» طهران و مؤسس انجمن تبلیغات اسلامی نقل از «نوردانش» سال اول شماره ۳۵ - ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۲۷ - ۱۰ رجب المرجب ۱۳۶۷ - ۲۰ مه ۱۹۴۸ صفحه ۹۷۱

کتاب شمشیر بران - در رد بهائیت - تألیف آقای صدرالدین.

مولوی فاضل در ۷۶ صفحه کاغذ سفید و جلد شمیز و چاپ خوب با دلائل برنده و خوبی بهائیت را رد کرده است طالبین مستقیماً از کتابفروشی معرفت لاله‌زار ببهای ۱۵ ریال درخواست کنند.

نعمت الهام

نقل از روزنامهٔ یومیهٔ «آئین برادری» شیراز شماره ۳۳۴ سال دوم - ۹ شعبان المعظم ۱۳۷۰ - ۲۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ - ۱۶ مه ۱۹۵۱ صفحه ۱ و ۲ و ۳

بقلم دانشمند معظم جناب آقای آیتی

نعمت الهام - و باب و بهاء

این عنوان که ملاحظه میفرمائید عنوان یکرسالهٔ کوچك بقلم فاضلانهٔ جناب صدرالدین (مولوی فاضل) از اهل هندوستان است که در معرفی باب و بهاء مرقوم و منتشر نموده و دو نسخه از آنرا برای اینجانب (ع. آیتی) ارسال فرموده چون در بین انتقاداتی که بر باب و بهاء شده و همه شنیده اند یکی دو نکته در این رساله است کـه تاکنون گفته نشده یا ما نشنیده ایم، بنظر رسید که آنرا برای استفاده برادران اسلامی خود نقل کنیم و هیچ روزنامهٔ را برای این مقصد مناسبتر از آئین برادری نیافتیم زیرا امروزه در ایران تنها همین روزنامه است که مطالب دینی با دیسیپلین و انتظام مخصوص در آن درج میشود و تنها روزنامه ایست که تحت نظر یکنفر عالم بارع و پیشوای صادع و مرکز تقلید گروهی از شیعیان اثنی عشری (دوازده امامی)

منتشر میشود وتنها روزنامه ایست که ارگان یکحزب قوی مانند حزب برادران است وازخودسری افراد وبی بندو باری مصون است وبازمیگویم تنها روزنامه‌ایست که بمندرجات مذهبی آن میتوان اعتماد کرد ، اینست که نکات بکری که ازفکر صائب یکتن فاضل هندی سرزده... ودراینجا بطور گلچین مندرج ومندمج میداریم وحسن اثر آنرا ازخدای متعال خواستاریم درصفحه اول و دوم مینویسد

امروز همه مذاهب الهام خدارا ختم وتمام دانسته منکر صفت تکلم او هستندولی اسلام مذهبی است صادق ودارای صراط مستقیم که علاوه بر دلائل عقلی ونقلی خود وجود الهام وصفت تکلم خدا ووجود مقربین ومقبولین رانیز ثابت مینماید چنانکه حضرت صادق «٤» فرموده اند الهام از اوصاف مقبولان است و استدلال ساختن که بی الهام بود ازعلامت راندگان است (تذکرة الاولیاء باب اول) ودرصفحه ٤ و ٥ مینویسد عن حمران بن اعین قال قال ابوجعفر ان علیا کان محدثا فخرجت الی اصحابی فقلت جئتکم بعجیبة فقالوا ماهی فقلت سمعت اباجعفر یقول کان علی علیه السلام محدثا فقالوا ماصنعت شیئاً الاسئلته من کان یحدثه ... حمران بن اعین میگوید حضرت ابوجعفر «امام محمدباقر ٤» فرمودند که حضرت علی ٤ محدث بودند پس بسوی رفقای خود رفتم وگفتم من شگفتی را آورده ام گفتند چیست ؟ گفتم از ابوجعفر شنیدم که فرمود علی علیه السلام محدث بودند رفقا گفتند کاری نساختی چرا نپرسیدی که با ایشان تکلم میکرد برگشتم «تفصیل را بحضرت عرض کردم» فرمودند با حضرت علی ٤ فرشته حرف میزد و نیز مرقوم است **عن عبید بن زرارة قال ارسل ابوجعفر الی زرارة ان یعلم الحکم بن عیینة ان اوصیاء محمد ص**

محدثون «اصول کافی کتاب التوحید باب ان الائمة محدثون مفهمون» یعنی عبیدبن زراره گفت حضرت باقر ٤ پیغامی بزراره فرستادند که حکم بن عیینه را بفهماند که اوصیاء محمد ص محدثین بوده «وهستند» ودرمجمع البحرین زیر لفظ حدث نوشته شده است : **و فی الحدیث ان اوصیاء محمد ص محدثون ان تحدثهم الملائکة و فیهم جبرئیل ٤ من غیر معاینة** یعنی اوصیاء پیغمبر ص همه محدثند و ملائکه برای ایشان حدیث و تکلم میکنند و جبرئیل هم با ایشان است بی آنکه فرشته را ببینند - بعد از آنکه دنبالهٔ این اخبار را میرساند تا صفحه هشتم و شرحی مبسوط از الهامات ربانیه بیان میکند نتیجه را درصفحه هشتم ، چنین بیان میکند : شگفت است که درایران فرقهٔ بنام بابی و «بهائی» پدید آمده که میگویند امروز اسلام کهنه شده بجایش کلام خدا بوسیلهٔ شریعت جدیدی بنام بیان «واقدس» ظهور نموده و برسید علی محمد باب » و حسینعلی بهاء» نازل شده میگوئیم که اولا سید علی محمد باب مورد الهام و نزول جبرئیل نبوده چنانکه عباس افندی که کلام او را وحی خدا میدانید چنین گفته است: (عندالتحقیق معلوم شد که «باب» دعوی وحی فرشته نداشته - مقالهٔ سیاح چاپ هند تألیف عباس افندی معروف بعبدالبهاء) پس برحسب قول شما باب درادعای مهدویت خود صادق نبوده است چه که ادعای نزول جبرائیل و دیگر ملائکه نداشته واین برای مهدی لازم است ولی او از این موضوع محروم بوده است ثانیاً شریعت بیان قطع نظر ازاینکه درپیرامون فصاحت واحکام آن سخن برانیم مثل یك تألیف نوشته شده است « آن هم تألیف بسیار بدو بیمعنی و بی ثمر (آیتی) » دربیان کلام او ودیگر مؤلفین تفاوتی

نیست پس چگونه کلام خدا شده‌است لذا باید کلام و الهام خدارا در الفاظ معین مثل قرآن (باضافه ثمرات و نتائج مفیده‌از احکام وحدود آن که نزد عقل سلیم ازحدود واحکام قرآن مفیدتر باشد ، تاترجیح بلا مرجح نشده باشد « آیتی ») ازبیان نشان دهید ! سپس میگویند شریعت بیان منسوخ شده اینك کلام خدا درشریعت اقدس والواح دیگر بربهاءالله نازل گردیده‌است! میگوئیم وحی جلی پیغمبران درالفاظ نازل میشده‌است. ولی بهاءالله گفته :

انه ظهر من غیر لفظ و صوت وهو امرالله المهیمن علی العالمین

« مجموعه اقدس صفحهٔ ۱۸۱ » ... یکی از بهائیان دربارهٔ وحی بهاءالله مینویسد : و ان آراء بهاء الله التی کانت وحیه و نفس حیاته قد ابتدأت تخرق آفاق العالم « بهاءالله وعصرجدید صفحه ۷۳ چاپ مصر » ... پس چنین وحی را که بغیر ازلفظ وصوت باشد وبرحسب تفسیر بهائی مجموعه آراء و افکار قرار گیرد هرشاعر وفیلسوف وافسانه نویس ومخترعی نیزدارا است که مضامین گوناگون و نکات و دقائق عجیبه و اختراعات محیر العقول را بوجود می آورند و بچه‌ها نیز گاهی سخنان شگفت آور میگویند « و در عرف جزخیال بافی نمیتوان اسمی برایش جست » لذا واضح گردید که بهاءالله نیز مورد الهام نبوده وهمچنین معلوم شد که اثری از رجعت حسینی هم ندارد زیرا حضرت حسین ٤ برحسب روایاتیکه بعضی از آن ذکر شد مورد الهام ونزول فرشتگان بوده « منتهی بدون رؤیت چه رؤیت فرشته مخصوص پیغمبران مرسل و اولوالعزم است » ودراینجا موضوع برعکس صورت گرفته « یعنی نسبت ببهاء » وثابت شده که بهاءالله در ادعای خود صادق نیست - آقای مولوی فاضل بیانات خودرا درصفحهٔ ۱۰ بدینگونه

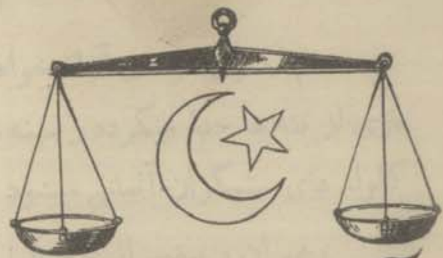
بپایان میرساند : خلاصه اینکه از بحث مزبور ثابت میشود که باب و بهاء مورد الهام ووحی نبوده‌اند واگر بهائیان انکار کنند بایشان عرض مینمائیم که شما چون باب وبهاء را قهرمان جهان میدانید « به از این قهرمان پذیری !! » وپس از فوت آن دو امروزشوقی آفندی را نایب ایشان و ولی امرالله میخوانید باید او الهام ووحی خودرا مانند قرآن مجید در الفاظ معین چاپ نموده ازنظرجهانیان بگذراند « آقای مولوی فاضل اینجا دیگر بی التفاتی فرموده‌اید وازصدق وصفای خودتان نتیجه گرفته‌اید وگرنه بجای اینکه بفرمائید شوقی مانند قرآن بیاورد میفرمودید ما یك سورهٔ کوچك قرآن را بی اعراب مینویسیم وجلویش میگذاریم با اینکه درعربستان بزرگ شده اگر توانست بی غلط بخواند وبی غلط ترجمه کند و تفسیر وشأن نزول آنرا بیان کند مانند قرآن نوشتن وچاپ کردن پیشکش او » باری آقای مولوی چنین ختم کلام میکند - **ان لم تعقلوا فاعلموا ان دینکم باطل و عن الفضائل عاطل والسلام علی من اتبع الهدی** -

بخدای لایزال هم اکنون باستثنای چوبدارهای سنگسر ولرهای آباده‌ممیزین ایشان مثل آفتاب میدانند که براه باطل میروند ولی خیانت وطنی راکه بگردن گرفته‌اند یا بعضی هوی وهوس‌ها جلوی ایشانرا گرفته‌ونمیگذارد از این راه بازگردند و دلیلی از این واضحتر نیست که نزد هرکس و هر مطلب که مجاب وملزم میشوند دیگرقدم نمیگذارند ولب باز نمیکنند. چنانکه خودتان آقای مولوی دیدید که چون کتاب « شمشیر بران » نوشتید ومن آنرا تقریظ کردم یك قدم نزدیك شما نیامدند برای ارشادشما و یك کلمه جواب ننوشتند تنها یکنفر منیر نبیل‌زاده قارت وقورتی کرد که

من جواب مولوی و آیتی هر دو را مینویسم آنهم نشد زیرا یك طرف رفقایش درب دهانش را گرفتند و از یك طرف هم ملك‌الموت گلویش را فشرد وپس از یك هفته یا ماه سربخاك تیره برد و اگر دیدهٔ بینا داشتند کرامت آیتی ومولوی را از باب وبهاء بالاتر و والاتر میدیدند **اللهم اهد قومی فانهم لایعلمون** . خاك پای پست‌ترین بندگان خدا وتاج سرعالی ترین بندگان بهاء عبدالحسین آیتی .

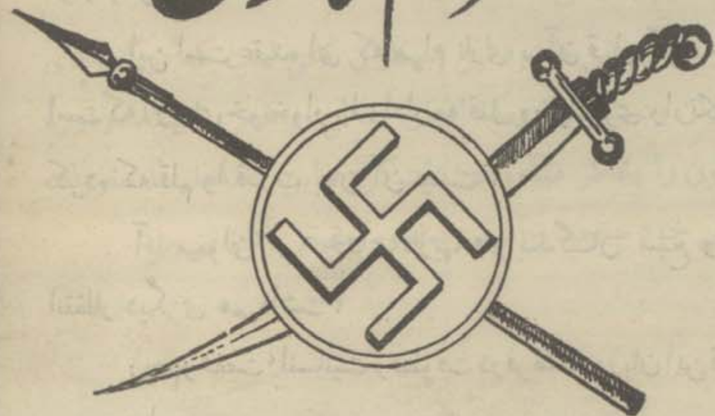
غلطنامه

غلط	صحیح	صفحه	سطر
اله	الله	-	-
سوریه	سوره	۵	۵
اتفاکم	اتقاکم	۱۰	۱
الما	الا	۱۰	٤
سواه	سواء	۱۰	۱۹
میگوید	میفرماید	۱۲	۹
امانه	امانة	۱۳	۱۷
الما	الا	۱۳	۱۹
افته	آفت	۱٤	۱
العذ	العذر	۱٤	۱۲
هلکه	هلاکه	۱٤	۱۸
الویتم	لایشم	۱٤	۲۰



آیین اسلام

مرام نازی





باز گشت فرعون

ادعای خدائی هیتلر و تطبیق گفته های وی بادستورات دینی ما مسلمانان

« فقط دریك یادو مورد میتوان خدارا باآدلف هیتلر مقایسه‌نمود، زیرا پیشوای ما قدر و منزلتش بیشتر ازآنستکه بتوان او را باخدای فرضی مورد مقایسه قرار داد ! »

بدینطریق دکتر « لی » یکی از همکاران نزدیك هیتلر از خداوند ساختگی خود هیتلر جائی سخن میگوید وباکمال بیشرمی وجسارت که مخصوص نازیهااست، اظهار میدارد که ایزدتوانا قابل مقایسه با « خداوند » او ودیگر آلمانها نیست .

این است عقیده ای که مرام نازی برآن قرار گرفته وهمین مرام است که نازیهای خونخوار را وادار به قتل وخونریزی وارتکاب به‌فجایعی کرده که قلم را قدرت بیان آن نیست .

آیا میتوان از « خدای نازیها » و بندگان سبع و وحشی وی انتظار دیگری هم داشت ؟

رحم‌وشفقت، انسانیت وعطوفت درفرهنك وزبان این قوم‌خونخوار وجود ندارد .

هم اکنون سرهای آزادیخواهانی است که درزیر ساطور جلادهای نازی از تنه ها جدا میگردد و سینه های آرامش طلبانی است که هدف گلوله های ستمگران آلمانی میشود !

رهبران و پیغمبرانی آمدند، کوشیدند و با فداکاری و از جان گذشتگی، جهالت و بربریت را از این جهان راندند .

ولی یکمرد، یك مردخائن وجانی پدیدار شد، تمامی مساعی آنانرا بهدر داد، رشته های آنانرا پنبه کرد وبسر کردگی ملتی درنده که‌مدتها است اروپا وجهان را باآتش خود میسوزاند، همان جهل وبت پرستی را بمیان آورد وعهد کهن را تجدید نمود !

این تبهکاران ازجان مردم بدبخت چه میخواهند ؟ آیا تاچه‌وقت کشور وملت آلمان باعث بیچارگی جهان وجهانیان خواهد بود ؟ بس‌است، بس است آنچه دنیا از اینان دیده !

باید دید حقیقتاً حرف حسابی هیتلر وپیروان وی چیست . نازیها چه میخواهند وچه میگویند ؟

از برای دریافتن مقصود این تبهکاران کافی است که در گفته‌های هیتلر وهمکاران ودستیاران وی که ادعای خدائی وپیغمبری میکنندودوره خدائی فرعون را بخاطر میآورند، دقت کرد واین گفته‌هارا بادستورات دینی ومذهبی خود سنجید وآنوقت بمنظور حقیقی آنان پی برد .

پیغمبر اسلام	هیتلر
ولا تکذب فیذهب نورك دروغ مگو که‌روشنی ازتوبرخیزد	دروغگوئی بهترین‌وسیله‌ایست برای بدست آوردن نتایج سیاسی وادعا های ارضی . « نبرد من »
ان حسن العهدمن‌الایمان نیك پیمانی از ایمان است .	آلمان مایل و نیازمند بصلح است و محتاج به تعهد کتبی نیست بهترین سندومدرك برای‌صلح‌جهان این است که‌من بسمت پیشوائی دولت و ملت آلمان به‌کشور خود و جهانیان قول میدهم که بعد از تصفیه ادعای ارضی نسبت به سار (در فرانسه) راجع بفرانسه و کشورهای دیگر اعتراضات ارضی بهیچوجه ندارم . (نطق هیتلر) در صورتیکه جهانیان گواهند که هیتلر درمورد فرانسه و کشور های‌دیگر اروپا پیمان شکنی کرده.
المسلم مرآة المسلم مسلمان‌آینه مسلمان است .	خداوند پیشوای آلمان را با صفات‌ومحسنات‌خود فرستاده‌است تا برجهان حکمفرمائی کند . « دکترلی »

پیغمبر اسلام	هیتلر
رأس‌الحکمته معرفه اله سر همه دانشها شناسائی خداوند است .	ما نازیهای آلمان فقط به‌آدلف هیتلر عقیده‌وایمان داریم ؛ خداوند اورا فرستاده تامارا ازدیانت نجات بخشد . « دکتر لی »
در سوریه مائده آیه ۳ « یکدیگررا برنیکی وپرهیز کاری کمك کنید وبر گناه ودشمنی کمك نکنید و از خدا بترسید که کیفر خدا سخت است . » درصورتیکه هیتلر «درنبردمن» ملت آلمان را از روی قصد نسبت بفرانسه بدشمنی وا داشته است .	همسایه ما فرانسه همیشه یك دشمن بزرگی‌است ازبرای‌آزادی وپیشرفت کشورآلمان . درصورتی که آلمان نازی اجازه دهد که این دشمن بزرگ بدین‌منوال پیش‌رود اندکی طول نخواهد کشید که کشورآلمان‌را بکلی منهدم‌خواهد ساخت .
لعن‌اله من ذبح لغیراله نفرین باد برآنکسیکه‌جز در راه خدا قربانی کند .	هرکسیکه جان خودرا درراه آدلف هیتلر قربانی میکند خدمت گذار میهن است و کسیکه باآلمان نازی خدمت مینماید مقرب خدا است . در۱۹۳٦(خطاب بجوانان‌هیتلری)

من استعاذ بالله فاعيذ هر که پناه بخدا برد اورا پناه‌دهد.	ای هیتلر بتو پنـاه میبرم زیرا امروز نیز تو روزی ما را عطـا فرمودی . ـ (گوبلز در ۱۹۳۵)
سوره نساء آیه ٤٠ خداوندراپپرستیدوچیزی‌راشریك خدا نسازید که خدا کسی را که متکبر وخود خواه بـاشد دوست نمیدارد .	هیتلر یکی است . بطوریکه خداوند هم شریك ندارد .
سوره نساء آیه ٤٠ به همسـایه که خویش است و به همسایه‌ای که‌بیگانه‌است‌وبدرماندگان نیکوئی کنید که خدا کسی‌راکه خود خواه باشد دوست نمیدارد	احکام وآیات آسمانی مارا به مهربانی ومحبت نسبت بهمسایگان خود دعوت مینماید . آلمان هرگز راضی نمیشود که بوسیله پیروی‌از احکام خدا همسایه قویتر از خود ایجاد کند .
من مات وهوید من دون الله نداً دخل النار . هر که خداوند را انبازی گیردودر آن‌انبازی‌بمیردبآتش‌دوزخ درافتد.	فقط دریك یادو مورد میتوان خدا را باآدلف هیتلر مقایسه نمود زیرا پیشوای ما بزرگتر از آنست که بتوان اورا باخدای فرضی‌مورد مقایسه قرار داد .

هرگاه بطور مشروح و کامل تاریخ وسیر وقایع جنگ جهانگیر کنونی که اکنون دنیائی را بآتش خود میسوزاند وبر اثر جاه طلبی‌یك مرد ، يك مرد خونخوار بنام « هیتلر » برپا گردیده نوشته شود خواهیم دید که یکی از خطا های زمامداران آلمان ایمان باین بوده که‌درصورت وقوع جنگ ، تمام مسلمین دنیا برعلیه دول دموکراسی قیام کرده به پشتیبانی آلمان درخواهند آمد .

ولی رفته رفته بعد از آغاز جنگ‌امید باینکه مسلمانان بکمك‌آنان شتابند مبدل‌بیأس شد ، زیرا خود آلمانها دیدند که نه تنها مسلمانان‌دست امداد بطرف آنان دراز نکردند ، بلکه در مقام ستیز ودشمنی باآنان‌نیز برآمدند .

آلمان به تبلیغات وتحریکات‌خود در کشور های خاور زمین‌بویژه خاور نزدیك اطمینان زیادی داشت ؛ ولی تمام عملیـات کارگزاران این کشور بکلی بی نتیجه مانده ، ثمره‌ای ببار نیاورد . زیرا مسلمانان بخوبی بمقاصد مرام نازیهای وحشی پی برده ومیدانند که درصورت فتح این‌قوم خونخوار دوباره دوره بربریت یعنی‌آندوره ایکه اسلاف‌آنان برای‌ازبین بردن آن کوشیده و جان شیرین خود را فدا کرده بودند آغاز خواهد شد . درحقیقت هیتلر انتظار های بی جـائی از مسلمین داشت . چگونه ممکن است يك مسلمان حقیقی راضی شود در دنیائی زندگانی کند که همه چیز برخلاف آئین وی صورت گیرد ، آزادی نداشته وازترس‌بازداشت

واعدام جرأت اظهار کوچکترین نارضایتی را نداشته باشد .

مسلمانان خود شاهد سیر حوادث این چند ساله جنگ بوده و اکنون که پرده از روی مقاصد نازیها برداشته شده وشرح کشت‌وکشتار وعملیات فجیعی که ایشان در کشور های متصرفی خود مرتکب میشوند بدور ترین نقاط دنیا رسیده ، کسی دیگر فریب تبلیغات آنان را نخورده وبهیچوجه مایل نیست ناظر « نظم نوینی » که هیتلر وعده آنرا میدهد باشد . مسلمین اکنون خود جبهه ای در مقابل نازیها تشکیل داده و تصمیم دارند که هیتلر وهمکاران وی را در اروپا وآسیا از پای در آورند و آزادی و طرز حکومت دموکراسی را بر قرار سازند چنانکه مصطفی نحاس پاشا نخست وزیر و پیشوای ملی مصر و رئیس حزب « وفد » در اینخصوص چنین گفته :

« ... ملت مصر مانند انگلستان و ملل دیگر آزادیخواه جهان به طرز حکومت دموکراسی کاملا عقیده دارد .

« کلیه این ملل آرزومندند که یگانه هدف بشر که عبارت‌از آزادی ملل میباشد پیروزمند گردد ....

« کلیه کشورهای عرب باصول‌دموکراسی معتقد میباشند زیرا دیانت اسلام این اصول را کاملا تائید می نماید وبهیچگونه حکومت دیکتاتوری قائل نیست . زیرا حکومت دموکراسی‌عبارت از اراده وآرمانهای ملت است ... »

☆☆☆

اکنون که این سطور از نظر شما میگذرد ، آه دل مادران‌وپدرانی

که فرزندانشان قربانی راه هیتلر شده اند سرتاسر آلمان را فرا گرفته و اشك مظلومانی که اسیر پنجه خونین وی هستند ، سیل ها در سرتا سر اروپا برپاکرده وناله بینوایانی که درراه این درندهٔ خونخوار سر میدهند درآسمان جهان طنین انداز شده است .

ولی از آنجائیکه ظلم عاقبت خوشی ندارد ، بالاخره دست آهنین عدالت‌بسوی‌این جانی‌وتبهکار دراز شده وانتقام سیه روزان‌وبیچارگانیکه دستخوش هوی وهوس وی شده اند ، کشیده خواهد شد .

☆☆☆

در ماده چهارم برنامه هیتلر چنین نوشته شده است : « فقط کسانی میتوانند از حقوق مدنی و کشوری برخور دار شوند که در عروق آنان خون نژاد آلمانی که کاملا پاك بوده وبا خون دیگری نیامیخته باشد در جریان است . »

آیا مذهب و شریعت اسلام دراینمورد چه نظریه‌ای دارد ؟

ما نمیتوانیم اسلام‌را تنها یك‌آئین بنامیم . درحقیقت شریعت‌اسلام مجموعه کاملی از قوانین اجتماعی واخلاقی است .

اسلام خود را حامی ضعفا دانسته وآنانرا از ظلم وشکنجه‌ظالمین محافظت میکند . رابطه برادری بین ضعیف وقوی ایجاد مینماید ودرنظر این آئین ، بایستی این دو دسته از قوانین مدنی و کشوری بیك گونه برخوردار شوند .

بین ضعیف وقوی ، غنی وفقیر ، بزرگ و کوچك فرقی‌جز درمورد زهد و تقوی و دانش نمیتوان قائل شد . در قرآن کریم چنین میخوانیم

« ان اکرمکم عندالله اتقاکم » در پیش خداوند آنکسی گرامی‌تر است که پرهیزکاری او زیادتر است .

پیغمبر اسلام (ص) میفرماید . « ان اله تبارك و تعالی قد اذهب بالاسلام نخوة الجاهلية وتفاخرها بآبائها الما ان الناس من آدم و آدم من تراب واکرمهم عندالله اتقاهم »

همانا خداوند نخوت جاهلیت وفخر بپدران و نیاکان را به نیروی دین اسلام ازمیان برداشت . چه ، همه مردمان فرزند آدمند وآدم نیزاز خاك است . پس کسی را بردیگری برتری‌نیست وهر کس که‌پرهیز کارتر است بنزديك خداوند ارجمندتر است .

سعدی شاعر شیرین سخن ما نیز گفته است .

نشاید بنی آدم خاك زاد ، که درسر کند کبر و تندی وباد
ترا با چنین گرمی و سرکشی ، نپندارم از خاك یا آتشی .

« خیر الناس انفعهم للناس » بهترین مردمان کسی است که سودش بیش از دیگران بمردم رسد .

درنظر نازیها نژاد آلمان برتمام نژادهای دنیا برتری دارد و گناهانی که ازاین نژاد سربزند در حقیقت گناه نیست . بالعکس درنظر دین مقدس اسلام ، همه نوع بشر یکسانند و فرقی بین مسلمین و غیر مسلمین موجود نیست .

چنانکه پیغمبر اکرم فرموده است : « الناس کاسنان المشط سواء » مردمان به نزدیك خداوند چون دندانهای شانه برابر او یکسانند.

گویند یکی از اصحاب پیغمبر اکرم (ص) نزد آنحضرت آمده از

چند نفری که مرتکب دزدی شده بودند ، شفاعت کرد ودرخواست نمود که آنان مورد عفو حضرت قرار گیرند .

حضرت فرمود : « آیا تودرمقابل مشیت خداوندی شفاعت میکنی ؟ اگر حتی فاطمه دزدی کرده بود دستهایش را میبایستی برید . »

☆☆☆

نازیها معتقدند که باید بدون چون و چرا از قائد و پیشوای خود پیروی کنند .

ولی اسلام میگوید باید مردمان از عدالت و آنچه که موجب خوشبختی این جهان و آن جهانست برخوردار شوند .

یکی از خلفا چنین گفته است :

« ای مردمان مرا برای فرمانروائی برشما گزیده اند . ولی این نه این معنی دارد که مرا برشما مزیتی هست تا هنگامیکه در رفتار خود نسبت بشما از خداوند اطاعت میکنم ، شما هم از من اطاعت کنید . ولی اگر من از خداوند فرمان نبرم شماهم از من فرمان نبرید ، ضعیف ترین مردمان را قویترین آنها میشمارم ، از اینجهت که در مورد وی ظلم نشود وقوی ترین مردمان را من ضعیف ترین آنها میپندارم ، از این سبب که در مورد وی ارفاق نگردد ، این را میگویم و ازخداوند برای خود وشما طلب بخشایش میکنم »

نازیها دست کمك بسوی ظالمین دراز کرده بر سر ضعفا میکوبند و حقوق ملتهای کوچکی چون اتریش ، چکوسلواکی ، لهستان ، هلند ، دانمارك ، نروژ ، لوکزامبورك ، یونان ، بلژیك و فرانسه و غیره را پایمال

کرده و مرتکب عملیات فجیعی در این کشورها میگردند .

در نظر اسلام حقوق و آزادی هر فردی محفوظ است . چنانکه پیغمبر فرموده است :

« خلقك الله حرا فكن كما خلقك » خدایت آزاد آفریده آزادباش .

یعنی شخص باید در کمال آزادی بتواند در دنیا زیست نماید .

نازیها میگویند که باید اتباع آنان از یك عقیده پیروی کرده و از یك پیشوا اطاعت کنند .

اسلام عدالت پروری را رواج میدهد و ظلم واعمال فشاررا منع مینماید .

قرآن میگوید « ای کسانیکه ایمان آورده اید ، درستی وصداقت را بسط دهید وهیچگاه نگذارید تنفر شما نسبت بمردم شما را وادار بارتکاب ظلم و ترك عدالت کند . عادل باشید واز خداوند بترسید زیرا خداوند از هرچه شما میکنید آگاه است . »

عقیده نازیها براین است که باید بربعضی از مردمان ظلم و آزار روا داشت . عملیات هیتلر گواه صادق این مدعا است .

قرآن میفرماید « ای کسانیکه ایمان آورده اید هیچگاه راضی نشوید که یك جامعه ای که بردیگری برتری دارد ، آنرا مورد تمسخر قرار دهد . »

نازیها درجاتی برای جامعه بشری قائل بوده ودرنظر آنان نژادهای دیگر از هرحیث از نژاد آلمانی پست تر هستند .

در حقیقت مرام نازی فاقد هر گونه نشانه ای از انسانیت وشرافت

روحانی میباشد وبمرور زمان شالوده و بنیاد آن درهم خواهد ریخت .

ولی اسلام آئین وروشی است که تا انسان وجود دارد وجودخواهد داشت و تا ابد پا برجا خواهد بود .

***

گذشته از مطالب قرآن کریم ، ما مسلمانان خود دارای روایات و گفته ها و قوانینی هستیم که از پیغمبر اکرم ودیگر پیشوایان مذهب اسلام بما رسیده و خود گنجینه گرانبهائی بشمار میرود که در هر موقع و در هرجا در زندگی اجتماعی ما بکار میرود .

از آنجمله است :

«مسلم آنکس بود بقول رسول   گر چه عامی بود و گر عالم »
« که بهرجا بود مسلمانی   باشد از فعل وقول او سالم »
(جامی)

« المومن من آمنه المسلمون علی اموالهم و دمائهم »

مومن کسی است که مسلمانان از وی برجان وخواسته خویش ایمن باشند .

« ایاك و اللجاجه فان اولها جهل و اخرها ندامه »

ازستیزه کاری بپرهیز ، چه آغازش نادانی وانجامش پشیمانی است .

« لا ایمان لمن لا امانه له »

هر که نادرستی ورزد بخدا نگرویده باشد .

« لاخیر فی القول المامع الفعل »

نیك نباشد گفتاری که با کردار راست نیاید .

« افته الحديث الكذب »

آفت سخن دروغ است .

« الصدق طمانيه و الكذب ريبه »

راستی سبب آرامش خاطر و دروغ باعث دوری و گمان است .

ونیزحضرت علی بن ابیطالب امیرالمومنین (ع) میفرماید :

« الكريم اذا وعد و فی »

آزاد مرد چون وعده داد وفا میکند .

« البغی یخرب الدیار »

ستم کشور را ویران سازد .

« الكذب خیانه »

دروغ ناروا است

« الغد یضاعف السیآت »

خیانت و فریب گناهان را دوچندان کند .

« الظلم تبعات موبقات »

ظلم و ستم هلاك کنندگانند که از پی هم در رسند

« العدل قوام الرعیة »

دادگستری تکیه گاه ملت است .

« من جارفی ملکه تمنی الناس هلکه »

کسیکه در کشور خود ستم کند مردم مرگ او را آرزو نمایند .

« ایاك و الجور فان الجائر الایتم رایحة الجنة »

پرهیزباد ترا ازستمکاری زیرا که بیدادگر هر گزبوی بهشت نشنود

تمام اعمال ناشایسته نازیها مخالف گفته های پیغمبر اکرم و دیگر پیشوایان دینی ماست . در واقع اصول نازی دشمن روح بردبار ، ملایم و عدالت پرست اسلام است .

عقاید و اصولی که هیتلر و گوبلز وزیر تبلیغات و دستیــار دروغ پرداز وی وشرکاء این دو جانی پیش نهاده‌اند پیروان خودرا به يك سير قهقرائی روحانی وادار میکند و آنان را بقرون تاریك جهالت و زندگی بربریت اجتماعی که اسلام برعلیه آن قیام کرد ، سوق میدهد . چه بسا مسلمانانیکه در راه از بین بردن این دوره جان شیرین خود را فدا کردند وباز باید اکنون ما شاهد این دوره شوم گردیم .

اصول وعقاید اسلام را که درقرآن ذکر شده میتوان ازگفته این اشخاص که از ظلم کفار بدربار پادشاه حبشه پناه برده بودند دریافت .

«ای پادشاه‌ما مردمانی بودیم که درجهل میزیستیم ، بت‌میپرستیدیم واز گوشت حیوانات مرده تغذیه میکردیم ، اعمال زشتی مرتکب‌میشدیم، بروابط خویشاوندی پشت پا میزدیم .... زندگی مــا بدینطریق ادامه داشت تا اینکه خداوند پیامبری برای ما فرستاد مانند پیامبرانی که بسوی مردمانی فرستاده بود که قبل از ما میزیستند . این پیامبر یکی از خودمان است . ما اصل و نسب ویرا میدانیم و میدانیم که او مرد حقیقت طلب و منزهی است ؛ او ما را بسوی خداوند هدایت کرد که او را پرستش نمائیم .... که نماز بجا آوریم ، صدقه بدهیم ، روزه بگیریم ، واستگو وصادق باشیم ، روابط خویشاوندی را مراعات کنیم ، باهمسایگان بمهربانی رفتار نمائیم ، از خوردن گوشتهای مرده وآشامیدن

خون بپرهیزیم . او مارا ازاعمال زشت ، دروغگوئی ، غصب‌مال یتیم‌وهتك ناموس زنان باعفت منع کرده است . ما او را قبول داریم ، بدو ایمـان آورده‌ایم ، و از او پیروی میکنیم . »

این بودآنچه این مسلمانان بزبان راندند که خلاصه تعلیماتی‌است که ما مسلمانان کنونی از آن پیروی میکنیم .

در واقع این تعلیمات عناصر آرمان و منتهـای آرزوئی است که مردمان ازهر نژاد ومذهبی که باشند درپی آن هستند .

مسلمانی که تعلیمات پیغمبر اکرم را فهمیده و حقیقتاً درك کرده باشد بهیچوجه حاضر نیست بگذارد افکار و عقاید مخرب هیتلر در روح و روانش راه یابد .

مسلمانان اولیه بر علیه اهالی دوره جهالت عربستـان که مرتکب اعمال ناشایست میشدند و ظلم روا میداشتند وحقوق دیگران را پایمـال میکردند قیام کردند وبرای تزکیه دنیا از ظلم و بت پرستی شمشیر های خود را از غلاف بیرون کشیدند .

اکنون نمیتوان قبول کردکه فرزندان این مسلمانان‌طرز حکومت و مرامی را بپسندند که اسلاف آنـان تقریباً ١٣٠٠ سال پیش درمکه و مدینه برعلیه آنان شوریدند .

اسلام دینی بود که اعراب را از گرداب جهل و نادانی نجات داد وراه ترقی وتعالی در پیش پای آنان گذاشت . مرام نازی بلائی است که برسر آلمانها فرود آمده که حقوق مردم را بالتساوی پایمال کند .

دیدیم که چگونه دسته ای از مسلمین فراری در پیشگاه پادشـاه حبشه تعلیمات اسلام را شرح دادند . اکنون خواهیم دید چرا

عده بیشماری از آلمان فرار کرده و به کشور های دموکراسی پناهنده میشوند .

نویسنده معروف آلمانی « توماس مان » چنین مینویسد :

« چهار سال است کـه دور از میهن زندگی میکنم . کاملا حسن تعبیری است اگر گفته باشم که بمیل ورضای خاطر جلای وطن کرده‌ام زیرا اگر در آلمان مانده بودم ویا اینکه بدانجا مراجعت میکردم امروز زنده نمی بودم . درخارج اقامت میکنم وبا اظهارتنفر این جانیهارا بمبارزه طلبیده . امآیا من میتوانم در قبال این خطری که از این حکومت ومرام مخرب‌روح توجه قاره اروپا است ودر جهالت فوق‌العاده امروز جهان را فراگرفته ساکت بمانم ؟ سکوت برایم غیر مقدور بود ، لذا برخلاف‌تصمیم رفتاری از من سرزد که اکنون منتج به طرد و اخراج من شده است »

مرام نازی مخرب‌روح وروان‌است . این‌عقیده توماس مان یك نفرآلمانی است ومقصود او روح وروانی است که شالوده تمام مذاهب وعلوم بشری میباشد .

چرا مرام بت پرستی وشرك نازیها بامذاهب دیگر درجنك است؟

زیرا تمام مذاهب صفات حمیده وخصال پسندیده ای چون عشق ، محبت ، برادری ومساوات دربر داردکه باقتل ، دزدی ، ظلم‌ودروغ گوئی نازیها کاملا مخالف است و نظر بهمین است که امروزه دین وآئینی در آلمان نازی وجود ندارد وآن بدبختان و سیه روزانیکه خواسته بـاشند

بعبادت خداوند تعالی بپردازند مورد شکنجه وآزار این قوم وحشی قرار میگیرند .

یك «فیلسوف» آلمانی موسوم به «الفرد روزن بر گ» که ازطرف نازیها «پیامبر» قوم نازی انتخاب شده مذهبی بوجودآورده که بایدآلمانیها فقط وفقط بدان اعتقاد داشته باشند .

بیشتر متفکرین آلمانی جلای وطن کرده اند ودر دیگر کشورها بسر میبرند ازاین سبب درآلمان آزادی مذهب نبوده ومیبایستی ازپیروان مذهب ساختگی نازیها باشند . انهدام روح وروان وفکر ، نخستین مقصود اصول وعقاید روزن بر گ « فیلسوف » آلمانی ودیگر شر کائش میباشد .

تمام این ها خود کافی است که مسلمانان نسبت بمرام نازی اظهار تنفر کرده وهمچنین مانند مسلمانان اولیه که برعلیه کفار قیام کردند ، ما هم برای انهدام واز بین بردن این مرام بکوشیم .

وفای بعهد

مسلمانان باید همیشه نسبت بعهدی که کرده‌اند وفادار بوده وقولی را که داده‌اند انجام دهند .

پیغمبر ما محمد بن عبدالله (ص) در موضوع وفای بعهد و اهمیت آن چنین میگویند : « ان حسن العهد من الایمان لادین لمن لا عهد له » ومقصود این بوده که کسی که فاقد خوش عهدی وصداقت باشد ایمان ندارد وکسی که وفا بعهد نکند بی مذهب است . مسلمانان با تنفر فوق العاده‌ای

شاهد عهد شکنی های نازیها بوده اند .

پیغمبر اکرم میفرماید : «المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه» مسلمان کسیرا گویند که مسلمانان از دست و زبان وی آسوده باشند و یا اگر کسی که از وی یك موجود کوچکی برنج آید مسلمان نیست .

مسلمانان هیچگاه بکسانیکه در تحت حمایت آنان قرار گرفته اند و یا با آنان روابطی دارند ظلم روا نمیدارند .

در نظر یك مسلمان واقعی روا داشتن ظلم به این گونه اشخاص ظلم کردن در حق مسلمانان است .

پیغمبر اکرم فرموده است : « من دشمن کسی خواهم بود که برشخصی که حمایت وی با اوست جور و ستم کند ودرروز قیامت دشمن کسانی خواهم بود که امروز دشمن آنها هستم . »

همچنین از گفته های محمد بن عبدالله (ص) است :

« کسی که برشخصی که باو پناه آورده است جور کند در واقع بمن جور کرده است » .

تاریخ اسلام شاهد این موضوع است که همیشه مسلمانها از این دستور پیروی کرده اند.

روایت است که یکی از رؤسای مملکت نزد خلیفه رفته گفت : « شهری بین ما و یونان واقع است که اهالی آن اسرار ما را بدشمنان ما فاش میکنند . ولی از اظهار اسرار آنان بما ابا میورزند ما قراردادی باآنها داریم که یکی از موادآن اینست که باید در مواردیکه منتج بنفع دو طرف میشود گفتگو نمائیم »

خلیفه گفت : « بآنها پیشنهاد کن که ما در عوض یك گوسفند دو گوسفند وبجای هر گاو دو گاو وغیره‌خواهیم داد . اگر پیشنهاد ما را قبول کردند آنچه گفتم بآنها بدهید وبگذارید از این سر زمین خارج شوند . اگر از قبول آن سرباز زدند باآنان قطع روابط کنید وباآنان در جنگ شوید . »

یکی از خلفا هنگامیکه سرداری را برای تسخیر سوریه میفرستاد بدو دستور داد :

« خدعه وفریب بکار مبرید ، کودکان ومردان پیر وزنان‌را مکشید ، درختان‌خرما ودرختان میوه را قطع مکنید . گوسفند ، گاو ، وشتررا جز برای غذا مکشید . در راه خود باشخاصی برخواهی خورد که به دیر و صومعه پناه برده اند . بدانها وصومعه آنها آسیبی مرسانید . »

ولی باید دید عمال نازی در لهستان و دیگر کشور هائیکه بتصرف آنان درآمده چه دستوری داشته اند .

فرمان اکید بدانها داده شده بود که در اجرای مقاصد فرماندهی کل آلمان ، از هیچگونه عملیاتی فروگذاری نکنند وبدون درنظر گرفتن ارزش جان بدبختانی که بکشور های آنها حمله ور گردیده اند ، نقشه تبهکاری خود را بانجام برسانند .

کشت وکشتار وعملیات فجیع وتبهکارانه ای که این قوم وحشی در این کشورها مرتکب شدند ، هیچگاه فراموش شدنی نیست .

ازیك نفر لهستانی سیه روز که پدر ومادر خودرا درحمله آلمانها

ازدست‌داده وازدست‌جانیهای نازی بخاورنزدیك گریخته بود ، پرسیده‌شد :

— « آیا آلمانها برعلیه شما بمب های گاز دار استعمال کردند ؟ »

— « نه ؛ ولی برای سربازان ما سیگار میریختند . »

— « چه ؟ »

— « خودتان میدانید که چگونه سربازان درجبهه به سیگارعلاقه دارند واگر یك‌سیگاری پیدا کنند بدون‌توجه بعواقب‌آن ، آنرامیکشند . خوب ، سربازان ما اینطور اشخاصی بودند . بعد ازاینکه چند پکی میزدند ناگهان حالت اختناق بدانها دست میداد ومیافتادند ومیمردند .

«همچنین بمبهائی برسرما فرو میریختند که محتوی حشرات‌مسری بود . این حشرات در مدت کمی زاد و ولد میکردند وبر عده آنها زیاده ازحد افزوده‌میشد وبرتن سرباز ها می نشستند وآنهارا میگزیدندوهر گاه سربازی‌را نیش میزدند وی خودرا میخاراند وفوراً تب شدیدی بوی‌دست میداد ودرمدت بیست و چهار ساعت‌جان میسپرد » .

اینها نمونه ای از عملیات فجیع ومظالم آلمانها در لهستان بود .

چه بسا کودکان واشخاص بی گناه غیر نظامی که هدف گلوله‌های مسلسل این افراد خونخوار آلمانی شدند .

نازیها هیچ فرقی بین اما کن مقدسه ، مدارس و آماجهای نظامی نمیگذاشتند . کودکان ، زنها و مردان پیر همگی بآتش این وحشی ها می سوختند . نازیها پس از فتح لهستان همین رویه را در کشور های دیگری که بزوروفشاربتصرفشان درآمده پیش گرفتند وآن بدبختان وسیه‌روزانیکه

در تحت تسلط آنها در آمدند مجبور گشته‌اند از خانه‌های خود دست کشیده واسباب واثاثیه خودرا بدست متجاوزین آلمانی بسپارند . این بیچاره گان محکوم بزندگی فلاکت بار وترحم آوری شده‌اند وهنوز هیتلر بجهانیان وعده نظم نوینی میدهد که بقول خودش جهانیان میتوانند درسایه آن در کمال آسایش زندگی کنند .

بگذارید رویه هیتلر قصاب را بارویه یکی از خلفا تطبیق کنیم .

پیش از ورود اعراب به اورشلیم خلیفه نامه ای باهالی فرستاده و ازآنان اجازه ورود به شهرخواست . دراین نامه تعهد نمود که‌هیچگونه آسیبی به شهر ومردم آن نرساند ونیز بوعده خود وفا کرد و بدینطریق مطابق دین وآئین اسلام عمل نمود .

میگویند خلیفه عادت داشت در شهر اورشلیم گردش کند تااز حال مردم مطلع گردد وبداد بیچارگان برسد . هنگامیکه در یك کلیسا بود ، موقع نماز فرا رسید . کشیش ویرا برای بجا آوردن نماز بداخل کلیسا دعوت نمود ولی خلیفه سرباز زده گفت : « اگر در اینجا نماز بجا آورم ، مسلمانان آنرا تصاحب خواهند کرد . »

لذا چند قدمی از کلیسا دور شده ونماز بجا آورد . اکنون درهمان جائیکه وی نماز کرده ، یك مسجد بزرگ وباشکوهی برپا است .

اسلام برخلاف مرام نازی مخالف ایجاد تنفر وروح انتقام در دل مسلمانان است وبرعکس خواهان است که‌آنان باهمسایگان خوددر کمال صلح وآسایش زندگی کنند ، بعهد خود وفا نمایند وبآنان خیانت‌نورزند .

تاریخ فتوحات اسلامی گواه صادقی بر اینست که پیروان این مذهب شریف ، پیشوایان عدالت گستری وآزادی در کشور های مسخر شده بوده اند وبرای اشاعه وانتشار عدل وداد بود که علم آزادی بدست گرفته وبرای نجات عالم بشریت از کفر وجهل براه افتادند .

تاریخ فتوحات نازیها بالعکس مایه ننگ وشرم عالم بشریت است .

هرجا که پرچم خونین نازی باهتزاز درآمد صلح وآرامش ازآنجارخت برمی بندد وظلم ، کشت و کشتار و ویرانی جای گزین آن میشود .

عملیات زشت وناشایسته وتبهکارانه ای ازنازیها سر زده که‌هیچگاه تاریخ بیاد ندارد چنین دوره ای را دیده باشد . حتی چنگیز خان و قوم وحشی مغول که تاریخ به بدی ازآنان یاد میکند ، مرتکب چنین عملیاتی نشدند .

در کوی مرکزی «رتردام» (هلند) درمدت ۲۰ دقیقه بمباران از طرف بمب افکنهای بی رحم آلمانی ، سی هزار نفر جان سپردند .

قوم مغول که اسم آنان هرایرانی‌وطن پرستی‌را بلرزش‌درمیآورد وروح انتقام‌را دروی تحریك میکند ، صد یك عملیات این نازیهای جانی را نکردند .

هر گاه فرمانروایان مغولی سر ازگور بیرون میکشیدند ونظری‌به وضع رقت بار اروپا میافکندند از ترس و لرز سر بدرون جایگاه ابدی خود کرده و راضی نمیشدند در چنین جهانی که این خونخواران نازی فرمانروائی میکنند ، اظهار حیات کنند .

قوم مغول بد نام است، ولی باید دانست که آلمانی ها برای اروپا از چنگیزیان بلای مهیب تری بوده اند.

نظری بتاریخ اروپا نشان خواهد داد که از ازمنه قدیم آلمانی وحشی بوده وروح سبعیت ودرندگی در نهاد وی سرشته است.

چه بلاها ومصائبی که دول اروپائی ازاین همسایه سبع خودمتحمل شده اند! چه جنگها وخونریزیها که این کشور دراروپا برپا کرده!

باخاموش شدن شعله آتش درسال ۱۹۱۸ جهانیان خیال میکردند که برای ابد صلح وآرامش دردنیا حکمفرمائی خواهد کرد. ولی هنوز چیزی از این سال نگذشته بود که دوباره آلمانها پرچم خونین برافراشته ودنیا را بآتش جنگ مشتعل ساختند.

یك کتاب لغت جامع ونسبتاً کاملی رابرداشته ومعنی «واندال» را درآن بجوئید.

واندال: عضو قبائل آلمانی نژاد که دراسپانیا وفرانسه تاخت وتاز کرده وبسیاری از صنایع وکتب را از بین بردند: مخرب آثار صنعتی وعلمی.

بدینطریق کتاب لغت یکی اززبانهای خارجه بزبان فارسی، این لغت را تفسیر میکند وما برای نشاندادن روح سبع وخونخوار آلمانی آنرا بنظر شما رساندیم.

اگر قوم مغول یك بار برسر آسیا وبخصوص ایران تاخت، دول اروپائی برای همیشه مورد حمله وتهاجم قوم خونخوار آلمانی قرار گرفته اند.

خدا را شکر که آلمان فقط و فقط در اروپا وجود دارد وگرنه اقوام صلح پرست وآرامش طلب آسیائی چگونه میتوانستند

در زیربار جوار این وحشیان بسر برند.

ولی ما باید غافل نباشیم که آلمان دیگری باسم ژاپون نیز درآسیا علم خونریزی برافراشته و با پیروی از استاد خود آلمان بعملیات متجاوزانه ای دست زده است.

تا هنوز دامنه عملیات این ظالم وسعت پیدا نکرده و خطری از ژاپن متوجه ما نشده، باید از آن جلوگیری شود.

عده‌ای از آشنایانم که بنظر سطحی به‌اصول وعقاید نازیها وهمچنین بمذهب خودیعنی اسلام مینگرند، چنین تصورمیکنند که بین این دونهضت شباهتی موجود است ودلیلی که ایشان پیش میآورند اینست که هر دو این نهضت ها برای پیشرفت مقاصد خود متوسل به شمشیر شدند.

باید بدانیم که هیچ مذهبی وجود نداشته وتاریخ از هیچ آئینی یاد نمیکند که برعلیه ظلم و فشار قیـام نکرده باشد. آئین شریف اسلام برعلیه اعمال زشت دوره جهالت قیام کرد.

مذهبی که برای انتشار واشاعه مهر ومحبت، حقیقت ومساوات کوشیده باشد وجود ندارد که برای دفاع ازخود دست باقدامی نزده باشد.

در واقع اگر چنین نبود، این مذاهب هریك بعداز دیگری ازبین رفته ودر مقابل شرك وبت پرستی نابود میشدند.

قرآن شریف میفرماید: « خداوند شمارا از معاشرت ورفتارمحبت آمیز با آنانکه باشما خصومت نکرده اند وشما را از موطنتان نرانده اند، منع نکرده است. در واقع خداوند یار نیکوکاران است. ولی خداوند شما را منع میکند از اینکه باکسانیکه بشما دشمنی ورزیده اند وشمارا

ازموطنتان رانده اند ابراز محبت کنید. کسی که بااین اشخاص درآمیزد گناهکار است.»

پس اعمال زور ازطرف مسلمانان ازاین جهت بود که‌میخواستند از حقوق خود دفاع کنند ونیروی دشمنان را از هم در شکنند وآنها را مجبور به اطاعت از قانون نمایند.

مردم دوره جهالت ازعملیات ناشایسته‌خود یعنی زنده بگور کردن دختران، پرستش بت ها وستارگان وغیره دست بردار نبودند.

دین اسلام بود که چراغ هدایت فرا راه آنان داشت.

در حقیقت وظیفه مسلمانان است که از خود و حقوق خود دفاع کنند ومذهب خود را محفوظ بدارند. کفار هرچه توانستند برعلیه پیغمبر اکرم کردند. اگر مسلمانی بدست آنان میافتاد ویرا موردآزار و شکنجه قرار میدادند. ناخنهایش را بیرون میکشیدند وچشمهایش را ازحدقه بیرون میاوردند و بالاخره به‌فجیع ترین وضعی ویرا میکشتند.

ولی بزودی نیروی‌حقیقت برنیروی اهریمن آنان چیره شد و آنرا تارو مار کرد.

همان شبی که پیغمبر اکرم (ص) تصمیم گرفت به مدینه عزیمت فرماید برعلیه او توطئه کرده ومیخواستند بشهادتش برسانند، لیکن در انجام نقشه خود موفق نشدند.

پیروان پیغمبر اکرم آنقدر از کفار رنج وآزار کشیدند که بنزد حضرت رفته شکایت آغاز نمودند. حضرت فرمود: «صبر داشته باشید.

هنوز فرمان نداریم باآنها در جنگ شویم»

بعد از سیزده سال پیغمبر اکرم (ص) به پیروان خود فرمان داد که باکفار در جنگ شوند.

حضرت میفرماید: «بآنان که درجنگند بگوکه بآنها که بیعدالتی شده، خداوند پیروزی خواهد داد»

بدینطریق جنگ وستیز اسلام با نیروی مشرکین آغاز شد ومنتج به پیروزی اسلام گردید.

پس می‌بینیم که مسلمانان فقط برای دفاع خود وفقط برعلیه‌نیروی جهالت شمشیر از غلاف بیرون کشیدند.

باید دید منظور نازیها ازاعمال زورچه بوده است. نازیها میگویند و حتی بخودشان هم مشتبه شده ـ که یك مأموریت مقدسی دارند. بهیچوجه یك مسلمان حقیقی این فکر را بخود راه نمیدهد که نازیهای وحشی چنین مأموریتی داشته باشند.

بیائید تا بدیده دقت ببینیم مرام نازی چگونه بوجود آمد.

جمعی ازاوباش وبیکاره‌های شهر مونیخ ودسته‌ای‌ازسربازان‌قدیمی که در گوشه و کنار این شهر حیران و سر گردان بودند، در شرابخانه مونیخ گرد آمده ودر حالیکه ازباده سرمست بودند تصمیم گرفتندآلمان را بخیال خودشان نجات دهند. ولی نمیدانستند که با این نقشه خود نه فقط‌آلمان بلکه تمام دنیا را بآتش خود خواهند سوزانید.

توطئه آغاز کردند وبرعلیه حکومت شوریدند ودر راه مقصود از

قتل وغارت و خونریزی فرو گذار نکردند تا آنکه رفته رفته زمام امور آلمان را بدست گرفتند و بهمسایگان خود قول دادند که حیطه عملیات آنان فقط در کشور خودشان خواهد بود.

ولی طولی نکشید که تجاوز آلمان درتحت اداره این خونخواران به کشور های مجاور شروع گردید.

با تطبیق مرام نازی ودین ومذهب شریف اسلام درمی یابیم که نازیها از اعمال زور جز پایمال کردن حقوق دیگران واز بین بردن تمدن کنونی منظوری نداشته. در صورتیکه اسلام فقط وفقط مقصودش اشاعه وانتشار آزادی وعدلی بوده که فعلا آلمان ها درنابود کردن آن کوشش مینمایند.

هیتلر در کتاب خود «نبرد من» که اکنون هرفرد آلمانی مجبور است آنرا داشته باشد وآنرا قرآن خود بداند، بارها این موضوع‌را متذکر شده که نژاد آلمانی برتمام نژادها برتریت دارد ومیبایستی برآنان حکفرمائی کند. درحقیقت بعقیده هیتلر مردمان دیگرحق حیات ندارند وبایستی معدوم شوند ویا برای ملت آلمان خدمت کنند.

بایستی ازآقای هیتلر پرسید: ازچه جهت نژاد آلمانی بردیگران برتریت دارد؟

بعقیده ما مسلمانان وهرشخص باوجدان وحقیقت پرستی، آلمانی جز در مورد سبعیت ودرندگی که مخصوص خود وی میباشد بهیچوجه برما مزیتی ندارد.

در نظر اسلام تمام مسلمانان یکسان هستند و بقول قرآن کریم «کسانی که ایمان آورده اند برادر هستند».

اسلام فرقی بین نژاد، خون ورنگ نمیگذارد. افریقائی، اروپائی، آسیائی، امریکائی در نظر اسلام یکسانند.

قرآن میفرماید: «اگر خداوند مشیت میکرد تمام بشر را از یك نژاد میآفرید.»

اسلام به‌پیروان خود مفتخراست وخواهان‌است که اتحادویگانگی وبرادری درمیان آنان برقرار باشد؛ اززیارت مکه منظوری جزاین‌نیست که مسلمانان برادران دینی خود را که از اقصی نقاط دنیا درآنجا گرد آمده اند، ملاقات کرده وازاحوال آنان و کشورشان مطلع گردند وبرای بهبود وبهتری حال خود وسائلی برانگیزند.

چنین نتیجه میگیریم که مرام نازی ازهر جهت مخالف اسلام بوده وبر علیه شالوده این آئین شریف کلنك مینوازد و در پشت پرده‌های سیاه‌وضخیم تبلیغات‌دروغ وباقلبی‌سیاه ولی‌زبانی‌شیرین، باعملیات تبهکارانه خودباتمام قوا کوشش میکند این دین مقدس را ازبین ببرد.

هیتلرقصاب وشرکاء و دستیارش موسولینی که خود را حامی اسلام دانسته وبمباران کردن شهرهای مصرودیگر بلاد اسلامی‌در افریقا و آسیارا دلیل واضحی برای ادعای‌خود میداند وقائدجنگی ژاپن که با حمله بیشرمانه خود به امریکا طبیعت حقیقی خود را به عالمیان نشان داده، باید بدانند که مسلمانان دنیاودر واقع هرملت حقیقت طلبی‌خواهان روشنی هستند که‌برپایه آزادی مذهب‌وبرادری و دیگر عقاید و اصول اسلام قرار گرفته باشد و هیچگاه راضی

نخواهند شد که بازیچه مقاصد پست آلمانیها شده بر خلاف دین و آئین خود ومشیت و خواست خداوند متعال عمل نمایند. بلکه برعکس به پشتیبانی دول ستمدیده دموکراسی و آزادیخواه درآمده وبرای پیروزی این کشور ها دست دعا بطرف آفریننده خود و فرستنده رسول اکرم بلند کرده ومطمئن هستند که روز مکافات متجاوزین آلمانی و ایتالیائی و ژاپنی رسیده و دست انتقام دراز شده بداد مظلومین وسیه روزان قربانی راه این جانیان خواهد رسید.

نخواهند شد که بالبدیه مقاصد پست آلمانیها شده بر خلاف دین و آئین خود و مشیت و خواست خداوند متعال عمل نمایند. بلکه برعکس به پشتیبانی دول ستمدیده دموکراسی و آزادیخواه در آمده و برای پیروزی این کشور ها دست دعا بطرف آفریننده خود و فرستاده رسول اکرم بلند کرده و مطمئن هستند که روز مکافات متجاوزین آلمانی و ایتالیائی و ژاپنی رسیده و دست انتقام دراز شده بداد مظلومین و سیه روزان قربانی راه این جانیان خواهد رسید.



الفبای

خط نو

برای نو آموزان پارسی

نکارش وپیشنهاد

میرزا علیمحمد خان اویسی

مأمور مالیه در سفارت کبرای دولتعلیهٔ ایران در اسلامبول
فارغ‌التحصیل مدرسهٔ مبارکهٔ علوم سیاسی واداری
صاحب‌نشان طلای درجهٔ اول علمی ونشان درجهٔ دوم شیر وخورشید
وغیره وغیره وغیره

باید ترقی پرست شد وباید این ترقی را از الفبا شروع کرد.
پرنس ملکم خان

ترقی منوط بعلم است وعلم مربوط بخط
ع. م. ا.

در اسلامبول

چاپخانهٔ شمس — رو بروی باب عالی نمره ۴۳

۱۳۳۱



بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

از خواندکان این رساله مخصوصاً متمنی است :

۱ — بیك نظر فکر را ردنفرمایند.

۲ — اکر صاحب فکر تجدد خواهی هستند بس از تدقیق وتفکر بیان‌رأی نمایند.

۳ — در صورت قبول این اصلاح فوراً در صدد انتشار آن بر آیند .

٤ — هر ایرادی یا اصلاح و فکری داشته باشند وهمچنین هرمقاله ونشریاتی که دربنباب یادرباب‌اصلاح خط بهرنحوی باشد مینویسند ویامی‌بینند بتوسط مطبعهٔ شمس بعنوان نویسنده بفرستند .

۵ — اقایانی که با این فکر مشارکت دارند نام ونشان خود را همانطور بتوسط مطبعهٔ شمس بنویسند تا شاید با تشکیل انجمنی وتبادل افکار اسباب تسهیل انتشار این فکر بزودی فراهم آید .

ملاحظه — هرمکاتبه ومخابرهٔ که بعنوان مندرجه درصفحهٔ قبل‌فرستاده شود بنویسنده خواهند رسانید .



مقام منیع بندگان حضرت اشرف آقای حسام السلطنه سفیر کبیر دولت علیه ایران در اسلامبول دام اجلاله

با اجازهٔ حضرت اشرف عالی این رسالهٔ ناچیز را نظر باهمیت موضوع

آن بنام نامی مبارک مزین داشته تقدیم مینماید.

امیدوار است که با توجهات عالیه خواهانه و مساعی که در قسمت ترویج آن دارند

در تعمیم و انتشار این فکر که یکی از مسائل اساسی ملی ما و عموم عالم اسلامیت است

عالی را آن دستگیر گذارده و فدوی را نیز قرین کمال مسرت و

افتخار فرمایند.

قبلاً با عرض تشکرات صمیمانه این عریضهٔ ناچیزانهٔ خود را

تقدیم مراتب فدویت و جانکری خود و قبول این استدعا را

استدعا مینماید. فدوی خانه‌زاد علی‌اکبر

افادهٔ مرام

حقایق شناسان عالم تمدن متفق بر آنند که سبب توقف ملل شرقیه وعقب افتادن آنها ازاهالی غرب یکی مسئلهٔ الفباست که بواسطهٔ اشکالی که در تعلیم وتعلم آن داریم مدتی عمرگر انبهای خودمانرا صرف شناختن اشکال وترکیب حروف وگذاشتن ضمه وفتحه وکسره ونقاط مینمائیم. یك كودك ویامبتدی بجای آنکه بواسطهٔ یاد گرفتن عدهٔقلیلی حروف بتواند هرنوع جمله وعبارت را بخواند ، باید مدت بسیار مدیدی وقت خود را صرف شناختن حروف متعدده وبلکه بعضی اوقات صرف تشخیص علامات متحدالصوت نموده عاقبت هم تا آنکه یك دوره صرف ونحو ولغت زبان را نداند ، نتواند بآسانی عبارتی را بخواند .

در ازمنهٔ قدیمه در مصر ابتـدا باخط هیرکلیف Hiéroglyphe یاخط وحوش کتابت وافادهٔمرام مینموده‌اند . یعنی هرمقصود ومطلبی را بعلامتی مخصوص یا

بشکل یکی از حیوانات ظاهر ساخته ومینوشته اند . پس ازان فینیقیان ازین اشکال مختلفه بسیار متعدد مصری حروف معدودی برای خود ساخته واستعمال میکرده اند . از خط آنها عبرانیان واعراب از یك طرف وازطرف دیگر یونانیان خطوط خودراساختند: که خط ما اکنون نتیجهٔ خطوط عربی است ، چنانکه خطاروپائی مقتبس از خط یونانی ولاطینی میباشد .

در هرملتی خط آلت اشاعهٔ افکار وارائه مقاصد است.یعنی هرچه انسان خیال میکند بوسیلهٔ آن‌میتواند روی کاغذ آورده بهمجنس خود نمایاند . پس بدین جهت چون مقصود ومنظوردیگری‌ازآن‌متصور نیست، مسلم است که هرچه این آلت آسان وساده ترباشد ، بهتر ومناسب تر خواهد بود وآدمی برای نمودن فکر خود دچار کمتراشکالات میگردد .

برعکس خط مابدبختانه هرچه پیشترآمده‌بیشترمشکل گردیده وکاربجائی کشیده‌که هرکس تحصیل آنرابخواهدباید مدتی مدید اولاً بتحصیل وتکمیل اصل زبان بپردازد، تا پس از اکمال فهم آن بتواند بدرستی از عهدهٔ نوشتن وخواندن برآید؛ یعنی مامطلب‌را بوسیلهٔ خط نمیخوانیم، بلکه خط را بمناسبت مطلب ورعایت معانی کلام قرائت مینمائیم .

این مسئله ازدیر زمانی معلوم شده است که یکی از اسباب عمدهٔ عدم پیشرفت علوم درمیان ماهمین اشکال خط ماست وهرکس که بدین نکته‌پی برده در صدد اصلاح این خط برآمده است .

اصلاح خطمارا میتوان گفت‌که ازنیمهٔ قرن‌سیزدهم هجری مطرح مذاکره گردیده .

نویسندهٔ این اوراق تقریباً از نهسال قبل بخیال اصلاح این نقص‌اساسی برآمده وانواع‌طرحها وخیالات برای اصلاح خط نموده و پس از تفکرات و تدقیقات مفصله، عاقبت درسال ۱۳۲۷، هنگامیکه درتبریز اقامت داشت، خودرا بنیل‌مرام موفق دانسته، رسالهٔ را که اینك‌پیشنهاد مینماید، درباب‌خط تازهٔ که ترتیب داده‌بود، نگاشت . وچون تا بحال وسیلهٔ کافی در دست نبود ، انتشار آن معوق مانده ، اکنون باکمال اشتیاق وامید واری به نشر آن مبادرت نموده ، اقبال عموم را بدین فکر که شاید اسباب سعادت کافهٔ ناس گردد ، باعث افتخار ومباهات خودمیداند .

قبل از ختم این مقدمه برای اینکه قدر ارباب هنر ومعرفت پوشیده نباشد، لازم میدانم از حسن مراقبت ومعاونت خطاط شهیر ، سر کاتب مطبعهٔ عامرهٔ عثمانی . عارف بیك افندی دام افضاله تشکر نمایم که اشکال این

حروف را بزیور زیبائی آراسته وبشکلی که میخواستم بخط نیکو ظاهر نموده ومرا از خود متشکر وممنون ساخته است .

ع. م. اویسی



تاریخ خط

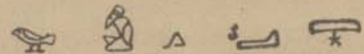
بطور اجمال

از آنوقتی که انسان بانوع خود مأنوس شده و آغاز روابط کرد، برای انتقال افکار وضبط خیالات خود، در صدد اختراع یك آلتی برآمد ؛ و اولین ترتیبی که بنظر او رسید ، این بودکه هرفکری را بعلامتی ظاهر سازد . بنابرین هرآنچه که صورت خارجی داشته ، عین آنصورت را نقش وهرچه صورت خارجی نداشته، بیك صورت دیگری ظاهر میساخته: مثلاً برای نمودن دوستی ، یك کبوتر وبرای ظاهر ساختن دشمنی ، یك مار وروزرا بخورشید وشب‌را بستاره وماه‌مینموده؛ وفرضاً اگر میخواست بنویسدکه: (عدهٔ زیادی دشمن ازراه دریاوارد وپس از سه روز توقف هنگام شب بخشکی فرودآمده‌اند)بدین علامات ارائهٔ مقصودمینمود:



که نقطه ها علامت عدهٔ زیاد و آدم مسلح علامت

دشمن وکشتی علامت دریا و قوسی که در جوف آن دایرهٔ تعبیه شده علامت روز وسه خط علامت عددسه و درخت بمعنی خشگی و قوس آخری که یك هلال ودو علامت دیگر در درون دارد (ماه و دوستاره) شب‌را ظاهر میسازد. بدیهی‌است، این‌خط که عیناً مظهر خیال‌است، درنزد هرملت وقومی بشکلی ظاهرمیگشته؛ تا اینکه در مصر ازین خط یك قسم خطی مخصوص ترتیب دادند که باسم خط هیروگلیف Hiéroglyphe معروف است و آن خط مرکب از صور اشیاء وبعضی علامات مخصوصهٔ دیگر است که اصوات کلمات را ظاهر میسازد . مثلاً در خط هیروگلیف ترجمهٔ این علامات:



ازینقرار است : اولی که بشکل ستارهٔ اویزان است معنی شب ودومی که بصورت دستی است که عصائی درکف دارد بمعنی قوهٔ وسومی که بشکل دوپائی است که راه میرود بمعنی حرکت وچهارمی که بصورت مردی است که دستهای خود را در وسط خود گذارده علامت اعمال‌دهانی مانندخوردن وگفتن وآشامیدن‌است وپنجمی صورت مرغ علامت شرّ است . این خط نیز خالی از اشکالات نبود . مصریها متدرجاً در صدد

اصلاح آن بر آمده و خطوط دیگر از قبیل هیراتی ودمونیکی برای خود ترتیب داده وعاقبت درسه هزار سال قبل از میلاد ۲۲ صوت مختلف برای خود معین وممتاز کرده وبرای ظاهر ساختن هریك از اصوات ، یك یا چندین حروف تعبیه نمودند که آنها را میتوانیم علامات الفبائی بخوانیم . ولی با اینحال مصریها دچار اشکال خط بوده و نتوانستند برای خود الفبای ثابتی ترتیب دهند که هریك علامات آن مظهر یك صدای معینی باشد .

تااینکه فینیقیان یعنی ساکنین قدیم سواحل سوریه که مردمی پیشه‌ور ودنیاگرد بوده وبا اغلب ملل آنوقتی مخصوصاً مصریها مراودهٔ تجارتی وغیره داشته وغالباً رفت وآمد مینموده اند ، برحسب ضرورت و احتیاج درصدداصلاح خط وتسهیل آن برآمدند وگمان نزدیك بیقین میرود که الفبای هیروگلیف خاصّه‌را آنها تعبیه نموده واز خطوط هیروگلیف وهیراتی مصری علاماتی اخذ کرده وبرای سهولت استعمال در آنها تصرفاتی نموده وبنا برآنچه که بتحقیق رسیده از خطوط مصری ۱۲ الی ۱۳ حرف بیشتر نگرفته وباقی حروف را خودشان اندك اندك ایجاد کرده ومتدرجاً ۲۲ شکل برای خود ترتیب دادند که الفبای آنهارا تشکیل کرده و هر یك را باسم شکل خودش نامیدند . مثلاً گاورا

مصریها (آوا) میگفتند وباین شکل [شکل سر گاو] ظاهر میساختند؛ فینیقیها شکلی بصورت آن یعنی بشکل سرگاو ساخته وبرای الف بکار برده وباسم الف، که درزبان آنها بمعنی گاو است ، نامیدند . ودیگر شکلی مربع اتخاذ کردند که بترکیب خانه است [شکل خانه] ومصریها آنرا برای نمودن خانه بکار میبرده و (با) که بمعنی خانه است مینامیده‌اند؛ فینیقی ها همان را برای علامت (ب) اخذ نموده و (بیث) که بزبان آنها بمعنی خانه است نامیدند

وهمچنین شکلی بصورت سرشتر [شکل سر شتر] که مصریها برای ظاهر ساختن شتر بکار میبردند وبزبان خود (جیمل) یعنی شتر میگفتند ، برای نمودن جیم گرفته ؛ وبالاخره برای شین این صورترا [شکل درختان] که عبارت ازصورت چند درخت است ، قبول کرده وبدین ترتیب الفبای مستقلی تشکیل دادند ، که هریك از حروف آن دارای اسم وصدای مخصوصی شد .

صورت وتلفظات این الفبا با معانی هریك از آنها والفباهای یونانی قدیم وسامری کهازآن مشتق شده‌اند، محض مزید استحضار خوانندگان محترم درصفحهٔ بعد نگاشته میشود .

حروف عربی	حروف فنیقی	حروف یونانی قدیم	حروف سامری	نامهای فنیقی حروف	معانی آنها	نامهای عبری حروف	نامهای یونانی حروف
ا	𐤀	Α	ࠀ	الف	گاو	الف	آلفا
ب بـ	𐤁	Β	ࠁ	بیث	خانه	باء	فیتا
ج جـ	𐤂	Γ	ࠂ	جیمل	شتر	جیم	جملا
د	𐤃	Δ	ࠃ	دالث	درب	دال	دالتا
ه هـ ـه	𐤄	Ε	ࠄ	هـ	؟	هاء	ای
و	𐤅	Ϝ	ࠅ	واو	گرز	واو	او
ز	𐤆	Ι	ࠆ	زین	سلاح	زای	؟
ح حـ	𐤇	Η	ࠇ	حیث	محوطه	حاء	ایطا
ط	𐤈	⊕	ࠈ	طیط	مار	طاء	تیطا
ی یـ	𐤉	Ϛ	ࠉ	یود	دست	یاء	یوطا
ك ک ڪ	𐤊	Κ	ࠊ	کاف	کف	کاف	کپا
ل لـ	𐤋	Λ	ࠋ	لامذ	؟	لام	لامذا
م مـ	𐤌	Μ	ࠌ	میم	آبها	میم	می
ن نـ	𐤍	Ν	ࠍ	نون	ماهی	نون	نی
س سـ	𐤎	Ξ	ࠎ	سامک	ستون	سین	سغما
ع عـ	𐤏	⊙	ࠏ	عین	چشمه	عین	؟
ف فـ	𐤐	Ϛ	ࠐ	فا	دهان	فاء	فی
ص صـ	𐤑	Ϻ	ࠑ	صادی	؟	صاد	زیتا
ق قـ	𐤒	Φ	ࠒ	قوف	گوش	قاف	—
ر	𐤓	Ρ	ࠓ	ریش	سر	راء	رو
ش شـ	𐤔	Σ	ࠔ	شین	دندان	شین	—
ت ة ة	𐤕	Τ	ࠕ	تاو	علامت	تاء	تاو

تشکیل الفبا دراروپا

یونانیان که اقدم ملل اروپائی هستند وبا فینیقی ها نزدیکتر بوده اند ، الفبای فینیقی را عیناً اخذ وبابعضی اصلاحات وتغییرات بکار بردند . ومخصوصاً مهمترین اصلاحی که درآن نموده ودر واقع الفبا را باعلا درجهٔ کمال رسانیده‌اند ، این بوده که اعراب را که درخط فینیقی نبود ، ایجاد کردند. از الف ، یك آلفا ترتیب داده واز ه یك (e) که علامت کسره است واز ع یك (o) که علامت ضمه‌است وهمچنین‌الی آخر، واین اعراب را هم جزو سایر حروف داخل الفبا قرار دادند والفبارا برعکس فینیقی‌ها که از راست مینوشتند، یونانیها از چپ براست‌شروع بنوشتن‌کردند [٭] وطبیعی

[٭] سبب از چپ براست نوشتن‌یونانیان‌را اینطور میتوان تصورکردکه یونانیان چون‌منسوب به‌نژادهند واروپائی‌واقوام‌آریائی بوده‌اند وخط آریائی یعنی خط قدیم ایرانیان که حالا بنام خط میخی معروف‌است‌ازچپ‌براست‌نوشته می‌شده، یونانیان نیزدرموقع تبدیل‌وتسهیل‌خط اصلی‌که درانوقت دارای بعضی اشکالات بوده، این شیوه‌را ازدست ندادند . محتمل است‌که حس ادخال اعراب هم درحروف ازهمان الفبای اصلی ناشی شده باشد .

است که الفبای اولی یونانیان خیلی باالفبای حالیه تفاوت دارد. سابق برین هرقومی از اقوام هان الفبای فینیقی را بطرزی مینوشتند : تا اینکه درقرن ششم میلادی الفبای یونانی که دارای ٢٤ حرف بوده ، تشکیل یافته ودرتمام یونان انتشار پیدانمود که اکنون زبان امروزهٔ یونانی هم‌بدان خط نوشته میشود وبعلاوه خیلی حروف هم‌باالفبای قبطی وارمنی وبالفباهای سیلیریك Sylirique وکلا گولیتیك Glagolitique داده است .

مدتها تصور میشد که الفبای فینیقی همانطور که داخل یونان شده، بایطالیانیز نفوذ نموده واسباب تولید الفبای اطروسك Etrusque گردیده‌است ، ولی الفبای اطروسك که بیش از ٢٠ حرف نداشته ، بعضی از حروف را دارا بوده که درالفبای فینیقی نیست ؛ مانند X،Φ،y، وازین‌روبخوبی‌معلوم میشودکه‌الفبای‌اطروسك ازالفبای یونانی اتخاذ شده باشد [٭] و الفبای لاطین نیز بعد ، از روی الفبای اطروسك تشکیل یافته‌است [٭٭] الفبای لاطین بعدازتشکیل درتمام اروپای مرکزی انتشار یافته ونزد تمام اقوام آنسر زمین محل قبول پیدا

٭ اطفریدمولر Ottfrid Müller، مومسن Momsen لەنورمان Lenormant

٭٭ میشل برەآل Michél Bréal

تشکیل الفبا دراروپا

یونانیان که اقدم ملل اروپائی هستند وبا فینیق ها نزدیکتر بوده اند ، الفبای فینیقی را عیناً اخذ وبابعضی اصلاحات وتغییرات بکار بردند . ومخصوصاً مهمترین اصلاحی که درآن نموده ودر واقع الفبا را باعلا درجهٔ کمال رسانیده‌اند ، این بوده که اعراب را که درخط فینیقی نبود ، ایجاد کردند. از الف ، یك آلفا ترتیب داده واز ه یك (e) که علامت کسره است واز ع یك (O) که علامت ضمه‌است وهمچنین‌الی آخر، واین اعراب را هم جزو سایر حروف داخل الفبا قرار دادند والفبارا برعکس فینیقی‌ها که از راست مینوشتند، یونانیها از چپ براست‌شروع بنوشتن‌کردند [٠] وطبیعی

[٠] سبب از چپ براست نوشتن‌یونانیان‌را اینطور میتوان تصورکردکه یونانیان چون‌منسوب به‌نژادهند واروپائی‌واقوام آریائی بوده‌اند وخط آریائی یعنی خط قدیم ایرانیان که حالا بنام خط میخی‌معروف‌است‌ازچپ‌براست‌نوشته می‌شده، یونانیان نیزدرموقع تبدیل‌وتسهیل‌خط اصلی‌که درانوقت دارای بعضی اشکالات بوده، این شیوه‌را ازدست ندادند . محتمل است‌که حس ادخال اعراب هم درحروف ازهمان الفبای اصلی ناشی شده باشد .

است که الفبای اولی یونانیان خیلی باالفبای حالیه تفاوت دارد. سابق برین هرقومی از اقوام همان الفبای فینیقی را بطرزی مینوشتند : تا اینکه درقرن ششم میلادی الفبای یونانی که دارای ٢٤ حرف بوده ، تشکیل یافته ودرتمام یونان انتشار پیدانمود که اکنون زبان امروزهٔ یونانی هم‌بدان خط نوشته میشود وبعلاوه خیلی حروف هم‌باالفبای قبطی وارمنی وباالفباهای سیلیریك Sylirique وگلاگولیتیك Glagolitique داده است .

مدتها تصور میشد که الفبای فینیقی همانطور که داخل یونان شده، بایطالیانیز نفوذ نموده واسباب تولید الفبای اطروسك Etrusque گردیده‌است ؛ ولی الفبای اطروسك که بیش از ٢٠ حرف نداشته ، بعضی از حروف را دارا بوده که درالفبای فینیقی نیست ؛ مانند X,Φ,y, وازین‌روبخوبی‌معلوم میشودکه‌الفبای‌اطروسك ازالفبای یونانی اتخاذ شده باشد [٠] و الفبای لاطین نیز بعد ، از روی الفبای اطروسك تشکیل یافته‌است [٠٠]

الفبای لاطین بعدازتشکیل درتمام اروپای مرکزی انتشار یافته ونزد تمام اقوام آنسر زمین محل قبول پیدا

• اطفریدمولر Ottfrid Müller، مومسن Momsen لەنورمان Lenormant

•• میشل برەآل Michél Bréal

نمود ؛ وحالا نه‌تنها زبانهای مشتقه از لاطین (فرانسه ، اسپانیولی ، پرتغالی ، ایطالیائی وورومانی) را با الفبای لاطینی مینویسند، بلکه‌زبانهای سکاندیناوی Scandinave (دانمارکی . سوئدی ونروژی) و زبانهای ژرمانی (انگلیسی ، هلندی وآلمانی) و بعضی زبانهای سلاو Slave (پلنی وچك وغیره) نیز آن الفبارا بکارمیبرند وحتی این الفبا در نوشتن زبانهای دیگر که بکلی از زبانهای هند واروپائی دور وجدا ست استعمال شده ودر نزد برخی ملل و حشیه نیز مانند اهالی افریقا وامریکا واوقیانوسی اندك‌اندك رواج یافته‌ومی‌یابدوچون خطی است که حالا اغلب زبانهای علمی بدان نوشته میشود ودر نزد علما بیشتر معمول است ، هر روز بروسعت انتشار آن نیزمی افزاید .

ترتیب الفبا درآسیا

آسیا مهد ایجاد الفبا بوده ولی متأسفانه مانند اروپا بسهولت وتکمیل آن نائل نیامده‌است .

بدواً ازالفبای فینیقی که‌در واقع اصل تمام الفباهای حالیه‌است ، ازیکطرف عبرانیها برای خود خطی ترتیب

داده که‌مدتی استعمال مینموده‌اند . ولی بزودی بعلت تفرقه وجلای وطن آنها ، این خط ضایع شده واز میان رفته وفقط در روی پولهای عبرانی بحالت اصلی خود باقی مانده‌است ، از طرف دیگر آرامیان که آنهاهم مانندعبرانیها قومی بوده اند ازاقوام سمیتیك ودرنواحی شمالی دجله وفرات مسکن داشتند ، درهمان اوقات آنهاهم از روی خط فینیقی الفبائی برای خود تنظیم نمودندکه باندازهٔ باصل خط فینیقی که ازان اقتباس شده شبیه بوده که‌اغلب درنقوش وخطوط قدیمه ، خط‌آرامی باخط فینیقی اشتباه میشود . ولی بعد ازآن اندك اندك تغییرات کلی‌درآن حاصل‌شده ومتدرجاً انبساط وانتشار فوق‌العاده پیدا کرده ، از انطاکیه تا مکهٔ معظمه واز مصر تا وسط ایران محل انتشار یافته‌است وازتدقیق در خط حرکت وانتشار داخلی وخارجی این الفبا ، جدیداً بحل یك مسئلهٔ مهمی که علمای فن را خیلی مشغول میداشت ، موفقیت حاصل شده ؛ وآن مسئله عبارتست از کشف : اصل الفبای هندو .

مدتی مدید تصورمیشدکه خط‌سانسکریت راالفبای مخصوص مستقلی است که بتوسط هندیها اختراع شده، ولی بعد از تجسس و تحقیقات دقیقه امروزه معلوم گردیده که مطلب غیر ازین است . یك قسم ازخط

سانسکریت درشمال هندوستان ازحدود افغان الی نواحی ماتورا یافت شد که انرا خط هند وباختری می نامند و آنخط خیلی شبیه است بخط آرامی . ولی از طرف دیگر دارای اصوات واشکالی است که خیلی شباهت آنرا بخط اصلی هندی که تمام خطوط حالیهٔ هند از آن مشتق است ظاهر وثابت میدارد وبدین مناسبت نمیتوان قبول کرد که خط هندی فقط از خط هند وباختری اقتباس شده باشد ، بلکه ظن غالب برین است که این خط ازخطوط هند وباختری وآرامی ویونانی تشکیل وترتیب یافته است .

در هر حالت اگر ساکنین هند مخترع الفبا نبوده، هیچکس نمیتواند هوش اقتباسی آنها را انکار نماید که خیلی بهتر وقابل تر از یونانیان بوده است . الفبای سانسکریت بهر صورت که در آمده اسباب تولید تمام خطوطی که نه فقط درهند بخصوص ، بلکه در سیام وکامبج وبرمه ودرشبه جزیرهٔ مالزی وتبت وتایك قسمت چین خاص تعمیم یافته وبعضی ها راهم عقیده برین است که الفبای کره نیز ازخط هندی اقتباس شده است .

اما عبرانیها بعد از مراجعت از غربت باز در صدد ترتیب الفبائی برآمده والفبای مربع خودرا که خیلی شبیه بالفبای امروزهٔ ایشان بوده ترتیب دادند که کمال

نزدیکی را بخط آرامی داشته است واین شباهت ونزدیکی بواسطه مراودهٔ بوده که این ملت با آرامیان پیدا نموده وبدین واسطه خط خودرا ازروی خطوط ایشان تنظیم کرده اند.
مختصر از خطوط قوم سمیتیك دو الفبای خیلی نزدیك بهم می بینیم : الفبای پالمیری والفبای نبطی .
الفبای پالمیری در نزد آرامیان مدنی مستعمل والفبای نبطی درمیان آرامیان بدوی که اسلاف اعراب حالیه بوده اند استعمال میشده. از الفبای پالمیری الفبای قدیم سیریاك یا استرانگلو اقتباس گردیده که بزودی درناحیه اصلی خود منفور وبطرف شرق مسافرت کرده وتاخاك چین رخنه یافته ومخصوصاً در اسیای مرکزی ریشهٔ محکمی غرس نموده واسباب تولید الفباهای اویغو ومغل وکالموك ومنچو شده است .
هنگامی که الفبای استرانگلو بطرف شرق هجرت مینموده بجای آن الفبای ژاکوبیت یاسیریاك منتشر گردیده که تاکنون هم مستعمل ومخصوصاً درنزد مارونیت ها (Maronites) که در سوریه سکنی دارند تابحال باقی وبرقرار است . ازدوخط سیریاك ونبطی خطوط عربی اقتباس شد که بعدازان بواسطه مذهب اسلام اتساع فوق العاده پیدانمود .
خطوط عرب درابتدا بدوقسمت منقسم شده بود:
خط کوفی که قسمت شرقی خطوط عربی بوده از خط

سیریاك مقتبس شده وچون درنوشتن اشکال‌داشته‌دوامی نکرده وفقط چند جلد ازقدیم ترین نسخه های کلام الله مجید با آن خط نوشته‌شده وبیشتر درابنیه ونقوش وروی پولهابکار رفته وبزودی از استعمال افتاده‌وجای خود را به‌خط « نسخ » داده است . اما خط نسخ عبارت ازقسمت‌غربی خط عربی بوده‌که درمصر تولید وازروی خط نبطی اقتباس شده وبا بعضی اصلاحات اندك اندك انتشار کامل یافت ؛ بحدی‌که امروزه اساس اصلی خط عرب راتشکیل‌داده وچنانکه‌ملاحظه میشود درنزد تمام ملل اسـلامی مقبول ومتداول است . خط عرب متدرجاً باشکال مختلفه بیرون آمده : درمغرب خطوط مغربی واندولسی را تشکیل ودر شرق وایران خطوط دیوانی وریحانی وثلث وتعلیق وشکسته وغیره‌وغیره را ایجاد نموده است .

الفبا درایران

قدیم ترین خطوط‌ایران خط آریائی‌است که‌منسوب بزبان آریا ، که‌زبان‌اصلی نژادهند واروپائی بوده میباشد.

این خط بطوری‌که درصفحهٔ بعد ملاحظه‌میشود، مرکب ازعلاماتی است شـبیه بمیخ، که درزمان قدیم

صورت حروف خط میخی
وحروف مقابلهٔ آنها در خط حالیه [*]

حروف حالیه	حروف میخی	حروف حالیه	حروف میخی
ا	[illegible]	س	[illegible]
ب	[illegible]	ش	[illegible]
پ	[illegible]	ف	[illegible]
ت	[illegible] [illegible]	ک	[illegible] [illegible]
ژ	[illegible]	گ	[illegible]
ث	[illegible] [illegible]	م	[illegible] [illegible] [illegible]
ج	[illegible] [illegible] [illegible]	ن	[illegible] [illegible]
خ	[illegible]	و	[illegible] [illegible] [illegible]
د	[illegible] [illegible] [illegible]	ه	[illegible]
ر	[illegible]	ی	[illegible]
ز	[illegible]	اِ	[illegible]

[*] نقل از آثار عجم

توضیح — علت‌اینکه بعضی‌ازحروف خط میخی دارای‌دویاسه شکل میباشـند اینست که آنحروف را بهر اعرابی که در می آمد بشکلی دیگر مینوشته اند . مثلاً میم سه علامت دارد : اولی میم مفتوح ، دویمی میم مضموم سومی میم‌مکسور است . وقس علی ذلك.

باعانت آلاتی که سرانهارا مانند میخ ساخته بودند درروی خشت‌های خام نوشته ونقش نموده وبعدان خشت‌هارامی پختند که تاخطوط روی آنهادائماً باقی بماند وبهمین ملاحظه است که حالا این خط را خط میخی مینامند.

بنابر تحقیق علمای فن این خط نیز اساساً ازخط خیال نویسی تولید شده ومتدرجاً مانند خطوط مصری وفنیق ادوار ترقی خودراطی کرده. اندك‌اندك ازخیال نویسی به‌ترکیب یك الفبای مخصوصی که دارای بیست‌ویك حرف وسی ودو شکل بوده درآمده وخط مستقلی را تشکیل داده است.

خط میخی دران اوقات نه‌فقط درایران، بلکه در کلده وآشور نیز بابعضی تغییرات معمول و مستعمل بوده وتا انجام دوران پادشاهی کیان دوام نموده‌است. چنانکه هرچه آثار ازآنوقت درین نواحی یافت میشود، تماماً بااین خط نوشته شده است.

اما دورهٔ سلطنت اشکانیان‌را دورهٔ انحطاط ادبی و علمی ایران میتوان نامید. درین دوره خط وزبان‌ایران دچار انواع مشکلات وتغییرات شد. تا این که نوبت فرما نفرمائی بساسانیان رسید. درزمان سلطنت اردشیر بابکان اززبان قدیم که آریائی بود، زبان پهلوی انشاد وازروی خط آرامی والفبای پالمیری خطی درایران انتشار

صورت حروف پهلوی وحروف مقابلهٔ آنها [*]

نامهای حروف	رقم ساسانی	رقم عراقی	نامهای حروف	رقم ساسانی	رقم عراقی
ا	[illegible]	[illegible]	ک	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	گ	[illegible]	[illegible]
پ	[illegible]	[illegible]	ل	[illegible]	[illegible]
ت	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	ن	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	و	[illegible]	[illegible]
ر	[illegible]	[illegible]	ه	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	ی	[illegible]	[illegible]
س	[illegible]	[illegible]	اِ	[illegible]	[illegible]
ش	[illegible]	[illegible]			

[*] نقل از آثار عجم

یافت، که انهم بخط پهلوی معروف شده و بزودی جای خط میخی را کرفت . این خط عبارت‌ازنوزده حرف بوده وبدو نوع منشعب میگردد : پهلوی ساسانی وپهلوی عراقی. وچنانکه درتصویرات الفبائی آن‌دیده میشود ، این خط باخط قدیم عبرانی وعربی نیز چندان بی شباهت نیست وهمانطور هم از راست بچپ نوشته میشده است . این خط تا انجام سلطنت ساسانیان درایران باقی بود.

تااینکه بعد ازانتشار دین حنیف اسلام بدوملاحظه: یکی شباهت خط آنوقتی ایران باخط عربی ودیگری نفوذ مذهبی واوضاع سیاسی اندوران ، خط عربی جای خط پهلویرا کرفته ومتدرجاً ایرانیان ازروی خـط نسخ که مهمترین شعبه خط عرب بود ، خطوط دیکر مانندتعلیق وشکسته ودیوانی وغیره و غیره ترتیب داده و استعمال نمودند که تاکنون‌هم درتمام‌ایران معمول ومتداول‌است.



صورت خطوط قدیمه وجدیده ونسبت انها بیکدیکر

- هیروکلیف مصری
  - الفبای فنیقی
    - یونانی قدیم
      - اطروسك وبعدلاطین
        - زبانهای مشتقه از لاطین فرانسه ، اسپانیولی ، پر ‌،، ایطالیائی‌ورومانی)
        - زبانهای سکاندیناوی(داغمارکی، سوئدی ، نروژی)
        - زبانهای ژرمنی (انکلیسی ، هلندی، آلمانی)
        - زبانهای سلاوی (پلنی، چك، وغیره)
        - وبرخی زبانهای دیکرکه بکلی از زبانهـای هند واروپائی هم دور هستند
      - یونانی جدید — که زبان یونانی‌حالیه‌باآن نوشته میشود
      - ارمنی — که خط معمول ارامنه است
      - سیلیریك — منسوخ
      - کلا کولیتیك — «
    - آرامی
      - خط هندی — کماقسام‌مختلفه‌درهندوستان، سیام ، برمه ، کامبج شبه جزیرهٔ مالزی، تبت ویك قسمت چین‌خاص، مغولستان . کره (بزعم بعضی) معمول‌است
      - عبرانی مربع — که تاحال در نزد عبرانیها باقی است
      - پالمیری
        - استرانکلو: اویغو. مغُل وکالموك
        - (مارونیت
        - سیریاك — معمـول به قسمتی ازسکنه سوریه
        - یاژاکوبیت
        - کوفی(منسوخ)
        - نبطی: خط نسخ که حالا معمول به عموم مسلمانان است
        - پهلوی — پهلوی‌ساسانی‌وپهلوی عراقی که تاقبل از اسـلام در ایران معمول بوده است

- خط آریائی یاخط میخی منسوخ .
  - ایران قدیم تازمان سلطنت اشکانیان
  - کلده
  - اشور

اصلاح خط قدیم
و
ابداع خط نو

بزرکترین مسائلی که همواره چرخ حیات مارا واپس بچانده ومارا از هر نوع حرکت وترقی بازمیدارد، همانا اشکال خط ماست ؛ و این مطلب را آنقدر کفته ونوشته‌اند که محتاج بتوضیح وبیان نیست.

همهٔ عقلای دنیا ودانایان سابق ولاحق مابه اشکال خط ما معترف وبه اصلاح آن معتقدند .

آنها که تمام وسعت عقلشانرا به‌این‌خط حالیه محدود واین خط وطرز کتابت را بهترین خطوط وطروز میدانند ، هیچوقت نمیتوانند قبول نمایند که‌این خط را عیب ونقصی است که باید اصلاح کرد ؛ وباکمال جدیت میکویند که : « صیف » بمعنی « بهار » با « ص » و « سیف » بمعنی « شمشیر » رابا « س » باید نوشت .

اکر کسی بکوید : در صورتیکه صدای حرف اول این دوکلمه یکسان است ، چرا باید اشکال آنها مختلف باشند ، درکمال تکبّر میکوید : برای این است که اشتباه

نشود . واکر بکویند : پس چرا این ملاحظه را در « سالك » و « سالَك » نمیفرمائید و درصورتیکه معانی آنها مختلف است ، چرا باید شکل نوشتن آنها یکسان باشد ، آنوقت همان عارف بمعارف‌قدیمه میکوید: اینطور بما کفته اند ویاد کرفته ایم . وبیچاره نمیداند درچند مدت اینها را یاد کرفته وچقدر عمر خود را درسر اینکار تلف کرده ، تاحالا بعداز سالها تحصیل میتواند مابین صدای حرف اول کلمات « صامت » و « ثابت » و « سالك » را فرق بکذاردوکلمهٔ «سیر » یعنی سه‌حرف « س » و « ی » و « ر » را « سیر » ضد کرسنه بخواند وبفهمد ، یا « سیر » یعنی کردش ویا « سیر » که جمع سیرت هاست .

اینها را چون پیشینیان ماتوضیح کرده‌اند ، مابه تکرار آن نمیپردازیم وما راباآن آدمها که باصلاح معتقد نیستند کاری نیست . مطلب خود مانرا میکوئیم ، اکر به‌پذیرند زهی سعادت واکر نمی پذیرند ، آنقدر درهمان مقام اجدادی باقی خواهند ماند ولکد بیهوده خواهند زد ، تاخسته شده ، خودشان خستکی خودرا حس نموده ، مجبوراً قدمی پیش نهند واحتیاج ترقی را احساس نمایند .

عجالتاً مارا باآنها کاری نیست .

روی سخن ما به ترقی خواهان است، یعنی آنهائیکه درصدد پیش رفتن برآمده اند ومیخواهند قدمی پیشتر نهند .

اهل انصاف باذوق سلیم بخوبی دریافته‌اند وسالهاست که میشنوند که خط ما مشکل است وباید اصلاح شود .

هرکس درین مسئله شکی دارد برسالات دانشمند شهیر ما پرنس ملکم خان رجوع کند .

باندك تأمل هرصاحب ذوقی بخوبی میفهمد که اگر خط ما اصلاح شود ، همه چیزما اصلاح خواهد شد ؛ بجهت اینکه پایهٔ واس اساس همهٔ ترقیات هرملتی خط است .

ترقی منوط به‌علم است وعلم مربوط بخط .

عمر ابنای وطن مادر صورتیکه باید صرف تحصیل علم شود ، مدتی درسر تحصیل خط تلف میگردد .

خط ما چون اشکال متعدده دارد، کتابهای مابزرك وبازحمت چاپ میشود . اگر اروپائی درطبع کتابی ۳۰ حرف بکار ببرد ، ما باید در طبع همان کتاب ۳۰۰ حرف استعمال نمائیم .

خط ما چون مشکل است ، تحصیلی آن خیلی طول میکشد وبدینواسطه مردم کمتر در صددیاد گرفتن آن

برمی آیند ومردمی که نوشتن وخواندن نتوانند ، از کجا تحصیل علم توانند نمود .

این است اسباب عدم ترقی ما .

این است آن مانعی که هرچه ما باکمال جدیت میخواهیم ترقی کنیم نمی‌توانیم .

بعضی موانع غیبی جلو ترقیٔ مارا گرفته که یکی ازآنها این است

*
* *

خط اسباب انتقال بیان است و مظهر معانی .

اگر درین دورهٔ ترقی تبدیل چرخ جولائی قدیم به‌ماشین های تازه اختراع فرنك قابل اعتراض باشد، اصلاح خط هم البته قابل اعتراض خواهد بود .

اما چون ما میخواهیم همه چیز را آسان وموافق مقتضیات زمانه بکنیم ، پس خط را باید آسان کنیم ودر اصلاح آن بکوشیم .

بنده نمیگویم که بکلی خط خودمانرا تغییر بدهیم ویا مثل بعضی ها عقیده ام براین نیست که خط آسان اروپائی را اخذ وبدان روش کتابت کنیم. فقط غرض عرض بنده این است که به فکر « اصلاح خط » و آسان کردن آن باشیم .

*
* *

این نیك مبرهن است که خطما مأخوذ از خط کوفی وخطوط عربی است واز اول تا کنون هزار ها تغییر پیدا کرده . حروف مقطعهٔ کوفی به حروف متصلهٔ « ثلث » واز آن پس به « نسخ » وزانرو به «اجازت» و «تعلیق» و «شکسته» و «دیوانی» و «سیاقت» و « ریحانی » و « رقعه » وغیره وغیره تبدیل یافته . خطاطان ما گوئیا مخصوصاً سعی در اشکال خط کرده وما حالا تصور میکنیم که اگر هزار وسیصد سال به قهقرا برگردیم ونظری درخط کوفی اندازیم، اصلاح آن بنظر آسان تر می اید تا این خطوط امروزهٔ شکسته ودیوانی وغیره .

اگر تصرف در خط ممکن است ، ماهم حق تصرف داریم واگر ممکن نیست ، پیشینیان ماچرا اینقدر تصرفات بیرویه کرده اند . مارا باحسن خط وشکل تحریر آن ابداً کاری نیست ونمیخواهیم بهیچوجه وضع تحریر را تغییر دهیم ، بلکه میخواهیم بابقای صورت تحریر حالیه، عدد حروف خودمانرا محدود وبسیار کم تر از سابق نموده ضمناً اعراب‌را هم داخل حروف کنیم .

خوانندهٔ دانا در اول وهله فکر میکند که

چگونه ممکن است که بابقای وضع تحریر حالیه وصور کنونی حروف اعراب را داخل کلام کرد وکدام حروف را میتوان ساقط نمود ؟ وتصور مینماید که این کار را پیشینیان باکمال تتبع که داشته اند نتوانسته اند بنمایند وباز در خطوطی که وضع کرده اند همان اشکالات املای قدیم را باقی گذاشته واصلاح را فقط به داخل کردن اعراب در کلام وتبدیل حروف از شکلی به شکل دیگر پنداشته اند .

بنده عرض میکنم‌که باندك تصور وقدری تعقل این همه اشکالات رفع میشود وکار باین اشکال آسان میگردد ؛ امادر صورتیکه زبان فارسی را از نقطهٔ نظر عربی تصور نفرمائید .

فارسی را در صورتیکه از نقطهٔ نظرفارسیت ملاحظه نمائید خواهید دید که برای ابراز مخارج اصوات کلمات این زبان بیش از ۲۸ حرف لازم نیست و نیك آشکار است‌که هیچ زبانی بیش از مخارج مختلفهٔ خود حروف لازم ندارد واگر دریك خطی هم حروف زیادی باشد و مثل خط ما برای یك صوت دو یا سه حروف داشته باشد ، این حروف معطله موجب تولید همان اشکالاتی خواهند شدکه در زبان ماشده است.

در زبان عرب چون مخرج « س » سه است ، سه

حرف مختلفه برای باز نمودن آن مخارج وضع کرده اند : تاوقتیکه «صوت» مینویسند خواننده حرف اول را ازته حلق بخواند وچون « ثوب » نگارند حرف اول را خواننده از سر زبان تلفظ کند وبالآخره هرکاه « سیر » بنویسند طرف مقابل حرف اول را چون «س» فارسی بخواند. واین مبرهن است که این نوع اختلاف مخارج در زبان فارسی نیست وماهر قدر سعی کنیم نمیتوانیم «ص» و «ث» را مانند اعراب تلفظ کنیم وچون مخارج آنرا نداریم حروف آنرا هم لازم نخواهیم داشت .

همینطور است حروف «غ» و «ق» که هردو در فارسی دارای یك صدا هستند ؛ و «ه» و «ح» و «ع» و «ا» و «ء» .

حذف این حروف زیادی کویا به هیچ جابر نخورد وضرری هم به دستکاه واعتقادما وارد نیاورد .

پس در این صورت چرا در صدد «اصلاح خط» برنیائیم ؟ وخط خود مانرا آسان ننمائیم ؟

این است آن فکری که مارا به « اصلاح خط قدیم» و « ابداع خط نو » وادار مینماید .

اینك نتیجه وخلاصهٔ تدقیقات وتحقیقات مفصلهٔ خود را درین مسئله پیشنهاد مینمایم :

« خط نو »

ترتیب خط نو کار بسیار آسانی است ، ! کرچه در ابتدا خیلی مشکل بنظرمی اید .

تدقیقات وتحقیقات طولانی آشکارا بما مینمایدکه برای اصلاح خط خودمان باید، این چهار قاعده را قبول نمائیم :

اولاً — حذف اصوات مشترکه ؛
ثانیاً — ادخال اعراب در حروف ؛
ثالثاً — جدا کردن حروف از یکدیکر ؛
رابعاً — حذف نقاط .

بعد با اندك تتبع ملاحظه خواهیم کردکه حروف بسیار آسانی برای کتابت وتحریر ترتیب یافته‌که‌وجدان سلیم دریك نظر قبول مینماید .

اما لازم است‌که فکر خودمانرا از آنچه‌که خوانده ایم عاری وبانظر طبیعی به این اصلاحات بنکریم .

پرآشکار است‌که چون حروف معطله را از میان حروف خودمان خارج نمائیم واندك تصرفی در اختیار حروف لازمه از میان حروف قدیمهٔ خودمان بکینم باقی حروف از ینقرار خواهد بود :

ا ب پ ط س ج چ ح خ د ض ر ژ ش ع
ف ق ك گ و ل م ن ی

که جمعاً میشود ٢٤ حرف . ازین حروف « ا » و« ی » صدادار است، که « ا » بشکل « آ » یعنی الف ممدوده و« ی » بشکل « ای » یعنی مانند « i » فرانسه تلفظ میشود؛ وسایر حروف بیصدا هستند، یعنی بدون اعانت حروف باصدا تلفظ نمیشوند وفقط در الفبا برای عدم صعوبت تلفظ آنهارا به کسره خواهند خواند ، مانند آ ، به ، په ، طه وقس علی ذلك ؛ غیر از « ع » که نیمصداست ودر بعضی کلمات بکار خواهد بود، مانند « وضع » و « دفع » وغیره، این حرف نه کاملاً صدا دار است ونه بکلی بیصدا .

پس معلوم میشودکه دو حروف صدا دار یعنی « آ » و « ی » که بمنزلهٔ اعراب هستند ، از اول در حروف ما موجود بوده وچون بدقت مینگریم به چهار حرف دیگرکه فتحه وکسره وضمه وحرفی که تلفظ « او » را ظاهر نماید ، نیز محتاجیم ، تاحروف الفبای ما کامل شده ، هرصوتی را که از مخارج دهان ما خارج میشود بتوانیم در روی کاغذ آورده ظاهر نمائیم ؛ پس بنابر این ، این علامت « ؟ » را بجای فتحه و« ه » را بجای کسره و« ه » را بجای ضمه و « ٯ » را برای تلفظ « او » اختیار واستعمال خواهیم نمود .

بدین ترتیب مجموع الفبای ما ٢٨ حرف وازینقرار خواهد بود :

ا ب پ ط س ج چ ح خ د ض ر ژ ش
ع ؟ ه ه ف ق ک گ و ٯ ل م ن ی

وچون این حروف را قدری مختصر وجمع تر نمائیم بدون اینکه از وضع کتابت حروف حالیهٔ خود مان چندان دور بشویم بااندك تصرف حروف ذیل را ترکیب خواهیم نمود :

ا ب پ ط ٮ ج چ ح خ د ض ر ز ڜ
ا ه ه ع ڡ ق ک ڪ و و ل م ں ی

وبرای اینکه نقطه هاهم از میان برداشته شوند وزحمت خودرا کم کنند یعنی خط را آسان ترکرده بواسطهٔ یك نقطه کم یازیاد در خواندن آن گرفتار مشکلات نشویم از حروف فوق حروف مستقلهٔ ذیل را ترتیب میدهیم که درهر حالت ودرهرجا دیده شوند تلفظ آنها یکسان وتغییرناپذیر خواهد بود وآن حروف این است :

ا ں ہ ط ω ح 8 ے ح د ص د ر ر m
ا ه ه ع د ى ل ک و و ل م ى ی

بدین تفصیل سه قاعدهٔ اول ودوم وچهارم بموقع اجرا گذاشته میشود ؛ یعنی : اولا اصوات مشترکه را حذف

وثانیاً اعراب را داخل حروف خودمان کرده وثالثاً نقطه هـای حروف را هم برداشتیم ؛ اکنون باید بقاعدهٔ سوم یعنی جدا کردن حروف از یکدیکر رجوع نمائیم وبرای اعمال ورعایت آن لازم استکه حروف خودمانرا منقسم بدو نوع کنیم :

حروف تحریر وحروف کتابت .

حروف تحریر متصل وحروف کتابت منفصل خواهد بود .

حروف تحریری باخط نستعلیق وحروف کتابی باخطی شبیه ونزدیك به خط نسق نوشته خواهد شد . چنانکه ملاحظه میفرمائید حروف تحریر ما از اینقرار خواهد بود .

حروف منفرده :

ا ب پ ط س ج چ ح خ د ذ ر ژ ش

ا ه ٥ ع ف ق ک گ و ل م ن ی

حروف تحریر ابتدائی :

ـ بـ پـ طـ ـ جـ چـ حـ خـ ـ ـ ـ ـ شـ

ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ کـ گـ ـ ـ ـ ـ

حروف تحریر وسطی :

ـ ـبـ ـپـ ـطـ ـ ـجـ ـچـ ـحـ ـخـ ـ ـ ـ ـ ـشـ

ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـکـ ـگـ ـ ـ ـ ـ ـ

حروف تحریر اخری :

ا ب پ ط س ج چ ح خ د ذ ر ژ ش

ا ه ـ ع ف ق ک گ و ل م ن ی

کلیهٔ حروف تحریر بطریق فوق به ۹۵ شکل درمی آیند، کهاغلب بیکدیکر شبیه واساساً همان ۲۸ حرف را که یکمرتبه یاد بگیرند سایر انواع هریك ازآن حروف را بآسانی میتوانند دریافت نمایند . حروف فوق بدین ترتیب ترکیب میشوند ؛ مثال ازکلیات شیخ :

بانی ادام اعضایه یهکدیگار اند
که دارا افارینهش زهیهک کموحاراند
چه مضوی بهدار داوارا د روضهگار
دهگار مضو حارانا مانا د قارار

اما حروف کتابت که مجزی ومنفصل نوشته میشود

وفقط ۲۸ حرف خواهد بود ودر هیچ حالت تغییر پذیر نیست ، از ینقرار است :

[illegible]

[illegible]

مثلا اکر بخواهیم بکوئیم :

« این الفبا کار خواندن ونوشتن رابسیار آسان مینماید، »
«زیراکه هر حرف شکل مستقلی دارد و مبتدی بمحضیکه اشکال»
« من بورو تلفظ آنهارا یاد کرفت میتواند هرچه میخواهد »
« بنویسد وبخواند »

مینویسیم :

[illegible]

تکمیل — اکرچه در خط فارسی اساساً بحذف اصوات مشترکه معتقدیم ، ولی بملاحظاتی چند و برای اینکه در موقع نوشتن کلمات وعبارات عربی تلفظ آنهارا بحق ظاهر نموده باشیم ، درعوض آنهمه نقطه وعلامات که

حذف شـده ، ممکن است فقط هشت حرف علامت دار وضع نمائیم . بدین قسم :

[illegible]

«ت» «ث» ه «ص» «ذ» ض «ظ» «غ»

که ـ الفبای مارا تکمیل نموده وصورتهای اصـوات مختلفه هم بدون اینکه اسـباب زحمت بشـوند ، نمودار کردیده ، بطوریکه ذیلاً ملاحظه میشود ، این الفبای جدید هم تمـام عناصر الفبای معمولهٔ حالیه را د ربر دارد ، بعلاوهٔ اعراب ، ازینقرار :

[illegible]

«ا» «ب» «پ» «ت» «ث» «ج» «چ» «ح» «خ» «د» «ذ» «ر»

[illegible]

«ز» «ژ» «س» «ش» «ص» «ض» «ط» «ظ» - - - «ع»

[illegible]

«غ» «ف» «ق» «ک» «گ» «و» - «ل» «م» «ن» «ه» «ی»

این نکته راهم یاد آوری میکنم که در این الفبـا کلیه حروف فارسی ما مثل حروف سایر ملل منقسم میشوند بسه نوع :

حروف باصدا ، حروف نیمصدا . حروف بیصدا .

حروف باصداشش است : ا ، ؟ ، ه ، ه ، و ، ی

حروف نیمصدا یك است: ع
باقی حروف بیصدا هستند :

[illegible]

[illegible]

این حروف اخیر چنانکه ذکر شد گنگ وبیصدا وبدون اعانت حروف اولی خوانده نمیشوند .

باقی ترتیبات وتعلیمات قرائتی این خط در طیّ الفبائی که باید بدین اصـول ترتیب یابد پیشنهاد گشـته ملاحظه خواهد شد .

این است اصلاح خط واین است تصرفی که درخط قدیم نموده ایم واین است خط جدیدکه نامیده میشود به « خط نو » .

اضافه

گفتیم که برای اجرای قاعدهٔ سوم یعنی جدا کردن حروف از یکدیگر باید حروف خودمانرا منقسم بدو نوع نمائیم : حروف تحریر وحروف کتابت .

درباب حروف کتابت توضیحات لازمه داده شده وطرح آنراهم در صفحهٔ ۳۸ تصویر نموده ایم؛ اینك محض مزید تکمیل، حروف مزبوره رابد وشکل دیگرکه اولی به «خط مستقیم»

وثانی به «خط سنبله» نامیده خواهدشد ترتیب داده، ذیلاً صورت آنهارا با امثلهٔ لازمه ازلحـاظ خوانندگان محترم میگذرانیم.

آ — صورت الفبای خط مستقیم ازانیقرار است: *

[illegible]

[illegible]

مثال :

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[*] آ ب پ ط س ج چ ح خ د ذ ر ژ ش آ
اِ أ ع ف ق ک گ و او ل م ن ی

« ,,خط نو‘‘ » آخرین اصلاح خط فارسی‌است‌که برای»
« نجات ازاشکالات خطوط حالیهٔ‌خودمان یاباید این اصلاح‌را »
« در خط کنونی قبول نمائیم ویا باستعمال خط اروپائی »
« متوسل شویم . ولی بگفته شیخ اجل :

« کهن‌جامهٔ‌خویش پیراستن به از جامهٔ عاریت خواستن»

۲ – صورت الفبای خط سنبله بدین قسم است .

این اشکال وصور بطور مثال تهیه وترتیب یافت تا درنزد صاحب نظران معلوم باشدکه ممکن‌است بمرور زمان این‌الفبارا هم مانند الفباهای اروپائی بانواع واقسام اشکال بیرون آورده در انطباعات بکار برد .

اما برای خط تحریر- غیر از آن شکل وترتیبی‌که نکاشته شد ، یك شکل سادهٔ بسیار آسانی نیز ترتیب‌داده شده است‌که تصویر آن ازبقرار است :

تا اگربخواهند بعضی ترتیبات عادی‌را از نظر دور داشته بکلی دربی اصلاح وآسانی خط باشند ، همین حروف را که شبیه بحروف کتابت است در تحریر نیز استعمال کرده وبهمان‌قسمی‌که نموده‌شده است بیکدیگر اتصال داده افاده مرام نمایند .

خاتمه

قابل توجه عموم عالم اسلامیت

همانطورکه ملل اروپائی خطوط خودرا از خط لاتین اقتباس کرده اندو هریك بمقتضای زبان خویش درآن‌خط تغییری‌داده واضافه ونقصان نموده اند اهالی شرق وسطی نیز میتوانند موضوع خط خودرا ، بهمان قسمی‌که شرح داده شد ، خطوط عربی قرار داده ، هرملتی آزانها بقدر لزوم وباقتضای‌زبان خود ازآنرو الفبائی مرتب نموده بکار ببرند. خط‌نو همانطورکه برای زبان فارسی ترتیب داده شده است ، ممکن است‌که باندکی اضافه ونقصان وتغییر در اشکال برخی از حروف در زبانهای عربی وترکی وهندی وغیره نیز استعمال شود وچون تمام ملل شرقیه همین اصول را اقتباس واستعمال نمایند ، درعین اینکه دارای جامعیت

الفبائی میباشند ، هریك نیز در الفبای خود بقدر لزوم حروف داشته ، میتوانند با کمال سهولت در نوشتن زبان خویش از اشکالاتیکه حالا درپیش دارند نجات یافته آسوده شوند .

بعبارة اخری .

« خط نو » یك طریقه بسیار اسانی است که میتواند باکمال سهولت برای کلیهٔ ملل شرق وسطی عمومیت داشته باشد .

« خط نو » درحالتی که از خط عربی که حالا معمولٌ به کلیهٔ ملل شرق وسطی است اقتباس شده، تمام محسنات خطوط اروپائیرا نیزدارا میباشد .

« خط نو » آخرین اصلاح خطوط شرقی است که در اندك زمانی میتواند آسانی خودرا بعموم بنمایاند وبا صدای بلند بتمام ملل شرق وسطی بگویدکه « برای نجات ازاشکالات خطوط حالیه یابابد « خط نو » را قبول نمائید ویا خط اروپائی را »

حالا انتخاب باخودمان است



ضمیمه

در ترتیب نوشتن خط نو از چپ براست
و
رفع یك نقص دیگر خطّ حالیه

پیش گفتیم که تمام الفباهای شرق وغرب از یك منشاء منشعب شده اند [*] . ولی یونانیـان قدیم که در تکمیل الفبـای غربی خیلی خدمت نموده اند ، علاوه برآنکه اعراب را ایجاد وداخل حروف کردند ، الفبارا نیز برعکس عبرانیان واعراب از چپ براست نوشتند وهمین عمل اسباب کمال سهولت تحریر واتصال حروف شد ؛ وبزعم بعضی ، این تمامیت الفبای حالیهٔ غرب از دولت همان ازچپ براست نوشتن است. ودر حقیقت هم این نکته در تشکیل الفبا کمال اهمیت را دارد . چنانکه الفبای باستانی مانیز که بخط میخی معروفست وقدیمترین تمام خطوط میباشد، ازچپ براست نوشته میشده است.

حال بطوریکه در صفحات قبل ملاحظه شد ، اصلاحاتی که پایهٔ تشکیل«خط نو» گردیده، اساساً این خط راشامل تمام خواص ومحسنات خط اروپائی نموده، بطوریکه اگر حالا بانظر بابصیرتی بدان بنگریم فقط نقصی که خواهد داشت، همین ازچپ براست نوشتن میباشد. چنانکه بواسطهٔ

[*] رجوع بتاریخ الفبا وصفحهٔ ۲۵ شود .

فقدان این ترتیب در خط تحریر دچار اشکال شده وبرای اتّصال حروف بیکدیگر مجبور گردیده ایم که ترتیب نیم متّصل ونیم منفصل سابق را نگاهداشته ، در تحریرات آشکال مختلفهٔ حروف را بطریق سابق محفوظ بداریم .

— اکنون برای اینکه ازین اشکال هم نجات یابیم محض مزید استحضار خاطر مطالعه کنندگان عرض یك پیشنهاد دیگررا نیز خالی از فائده نمیداند :

بطوریکه ذیلاً ملاحظه میشود ، چون همان الفبای « خط نو» را از چپ براست بنویسیم ، صورتهای مستقلهٔ ذیل را برای تحریر بدست می آوریم * :

l , u , n , d , m , j , g , h ,

* در حروفی که دارای دائره هستند ازقبیل ح وع و غیره باید ملاحظه نمود که سر آنها را بطوری که هست نگاهداشته وفقط دایره تحتانی آنها را بطرف چپ برگردانده ایم .

وبا این ترتیب درعین اینکه مسئله الفبارا بکلی حل وکار نوشتن را آسان مینمائیم ، سه‌نکته مهم را نیز رعایت نموده ایم : اوّلاً مداومت به تکامل تاریخی الفبای معموله حالیهٔ خودمان ؛ ثانیاً ترتیب الفبائی به‌تمامیّت الفباهای غربی که مجموع تمام محسنات آن نیز میباشد ؛ ثالثاً حفظ استقلال وهویّت الفبای ملی خودمان.

واز روی الفبای تحریری فوق الفبای بزرك ذیل تشکیل شده است :

برای اصوات مشترکه نیز از قبیل س و ص و ث وغیره علاماتیرا که در سابق ایجاد شده، درین الفبانیز استعمال مینمائیم . ازینقرار :

đ ú h ū ɛ́ ɛ̇ ɛ̄

«غ» «ظ» «ض» «ذ» «ص» «ه» «ث» «ت»

واما الفبای کتابی نیز در دوقسم کوچك و بزرك ترتیب یافته ذیلاً نگاشته میشود :

الفبای کوچك کتابی

ı u n d ɯ ȷ ꞁ h ɿ

ƕ ɛ r ɼ m ɥ ɪ ꙇ o

p β γ ɖ ʟ c ɛ ɰ ∂ y

الفبای بزرك کتابی

Λ U П D Ш J ꟼ H

Ɫ Ц Є R Г Щ Ч Λ̊

Œ O P Ƀ Ц ɖ L C Є

Щ ∂ У

اینك برای مثال از ترکیب اجمالی این الفبا منظومه ذیل را درینجا مینگاریم :

UYLAR ЩOC!...

ɖlrmɖɪe ıyrɖʟɪe rɖ.nor rɛ ɖrmeyɯ.
Lyɛ'o' ɯr hɪʟɪe ɿym.∂yy rɖʟym.

Lıu urɯ yo∂.yɪe ɿıu ırn. jrħʟ,
ɖlem ɯr rnuɖıeɖıry rɖ yrɰ'o uym.

Цɪe ɯr'y∂ ɿıuɪe jrħʟ'o ∂ıʟɔ∂y.
Uı prʟıyrɖ ɿory ɛɪe ħrr ɯe ∂ym.

Lyɛ'o' yʟ ıcrr rɛ ∂yıyı∂ rɖ.
C'rɛ uocorɖyɪe nym'o βourɖɪe ɿym.

Hıʟ ɖrr rɖʟryy uɪe hıʟ ıyy.
Шrɿɖ rɛ luʟɪe ɿoʟ mrcy ɯeʟrym.

Lyy ɖrr ɯemɖıcy ∂rɯyhrɖɪe ɰrɖ.
Щıcy rɪmıɥɪe pırreβ rɛ ɖrmcym.

Цo∂ rħı, rɛrʟrɖ ɖrɥıɯouɪe jrħʟ.
Шeyɪe ʟɖrem ɖrrıy uy yrɰ'o uym.

Rıħɪe ∂oc ɖyr'o. moc ɖrrβy ɿıħ,
Λ̊ɛ ɖrjnoʟ ɰrɖrrɯ'o ɯeʟ ɰrɿrrym

Lyɛ'o y∂" ɿrɖɪe ∂oc„ mrɥır ∂rɰı,
ɖrrʟ uyɯr'o repɖıeɿır ∂rɰı.

Uıɛ yo∂ ꟼremɰɪe ɿym'o.∂yy ∂ıeɖrr.
Drr uoʟrɖʟy'o ʟɖıemɪe ɿıcrr,

Цɪe ꟼɪe ueʟrɖʟ'o. ꟼyɯɖrɖʟ yo∂e∂.
Pıβrɖ rɛ ʟocʟrɖɪe yrɰıʟ'o ho∂rr,

C'rɛ ɖrɥıʟıyɪe preyr'o rɖʟymɪe,
Lrr jrhı∂ ɖrmɖıerɖʟ ∂ıɰ ıcrr.

Шrerɪe y∂ ꟼyɯɖ? norɯ... ɖı ɖeyrɰ,
Щoɿɖrɯrr ɯr ʟo ueyɖ'o. yo∂ rɛ urr.

Hrepɛ̄ɪe ɰreʟyrɖ rɯɖ'o horɰrɖɪe ʟy∂.
Œɛɖɪe ʟɖıem rɯɖ'o ʟɖıemcır.

Unɪe ʟyryɖɪe rı yoɖrɖʟ rrhı.
Шeyɪe urehɖrr mrcrɖʟ rɛ uehɖrr

ɖrr ɖorı ∂yɛ jrɯʟɪe y∂ ɰrɥ∂y'ɯɖ.
Шeyɪe ʟɖıem ɖrrıy, ıey ɯrrcır!

Пıeyɪe ɪeɯʟʟ yem'o ɯrħʟyɪe yır,
Urħrɪe ɖrɥɰyɰɪe ɥ ɪeʟɰ'o. preʟ'o. ħo∂rr.

Lyɛ'o y∂" ɿrɖɪe ∂oc„ mrɥır ∂rɰı,
ɖeyɪe uıeuβrɖ ɛɪe ħrɰyo∂ı∂ ueroɯı.

Λ̊.Щ. Ocıeyuıy

مضمون اشعار صفحهٔ قبل :

بیدارشو ! ....

کشـته آینده ات پر از تشـویش
خیزو درحال خویش نیك اندیش
خواب بس کن‌که خواب آرد جهل
کوش در رستگاریت کم وبیش
که درین خـواب جهـل و نادانی
با فلاکت خوری زهر سـونیش
خیز و یاد آور از نیـا کانت
واز بزرگی پیش و قدرت خویش
حال گر اندکی بحـال آئی
سخت از حال خود شوی دل‌ریش
لیك کر بشنـوی نصیحت من
شـوی‌السـاعه فارغ از تشـویش
کن رها اولاً تعصـب جهـل
سـوی دانش گرای بی‌کم وبیش
راه نوگیر وشـو ترقی خـواه
از تجدد مترس ودل مخریش

بازکن چشم خویش ونیك نگر
در بلنـدی و دانش خاور
که چـه بودند و چیستند کنون
فقط از دولت کمال وهنر
و از تعـالای فکر و اندیشـه
در جهـان گشـته اند نام آور
سرّ این چیسـت ، پرس، تا گویم
مختصر در دو بیت و کن ازبر
حفظ ملیت است و حرمت دین
عزت دانش است و دانشـور
بد دیرینـه را کننـد رهـا
سـوی بهـتر شـوند از بهـتر
گر تو رانیز قصد این معنی است
سـوی دانش گرای ای سرور
پی اصـلاح کوش وسهلی کار
بهر تعمیم علم و فضـل و هنر

خیزو این ''خط نو،، شعار نمـا
گرد بیـدار و افتخـار نمـا

خیز واین '' خطنو ،، شـعارنما
گوی سـبقت زهمکنـان بربا

ع ۰ م. اویسی

یك حرف آخر

ماندکلیهٔ افکار جدیده موضوع این رسـاله هم البتّه بی تعرّض نخواهد بود .

متعرّضین این موضوع سه‌گروهند : آنهائیکه‌اساساًباصلاح خط معتقد نیستند ، آنهائیکه باصلاح تدریجی عقیده دارند ، آنهائیکه باخذ واسـتعمال خط لاطین معتقدند . قبلاً از تمام متعرّضین خودمان عاجزانه استدعا داریم،که هروقت بخواهند درین موضوع داخل مذاکره شـوند ، اولاً این رسـاله را بادقّت بخواننـد ، تدقیق وتفکر کنند وبعد از تامل بسـیار ودرك مطلب انتقـاد نمایند ؛ پس ازآن هرچه بنظر شـان میرسد : درتغییر ، اصلاح ، رد یاقبول ، بنویسـنده مرقوم دارند ، تا مطلع‌شده ، برای خیر عمومی وخدمت نوع ، در رفع اشکالات واشتباهات وارده بعرض توضیحات مبادرت نماید .

واضح وروشن می‌بینیم‌که زمانه واحتیاج عاقبت گروه نخستین را که اساساً به‌تغییرخط معتقد نیستندمتدرجاًبدوگروه دیگرکه یکی باصلاح تدریجی ودیگری باصلاح قطعی واساسی معتقدند ، متصل ودر اصـلاح خط همرأی مینماید ، وچون

9.- Dans cet alphabet nous ferons usage des signes créés pour les différents sons au N° 6:

d̈ ẃ hᵉ w̄ έ ε̇ ε̄ ȷᵖ

«ت»، «ث»، «ه»، «ص»، «ذ»، «ض»، «ظ»، «غ»

10.-Alphabets minuscules pour imprimerie:

ı u n d ɯ ȷ ʔ h ɿ

ƅ ε ɼ ɼ m կ ɼ ɶ o

þ ꞵ ɣ ɖ ɩ c є պ ∂ y

11.- Alphabet Majuscules pour imprimerie:

Λ U Π D Ш J Ә H

Ɫ Ц Є R Γ Щ Ч Λ

Œ O P Ƀ Ц Ɖ L C Є

Щ Ә У

دوکروه ثانی اساساً باما همفکر هستند ، ممکن است با کمال سهولت موافقت کامل نیز فیما بین حاصل شود : زیرا انهائیکه باصلاح تدریجی معتقدند ، ممکن است همین ترتیب خط نورا چنانکه نمودهشده متدرجاً بموقع استعمال واجری کذارند ، واما انهائیکه باصلاح قطعی واساسی اعتقاد دارند ، بسهولت میتوانند دراخذ واستعمال آخرین ترتیب وطرح "خطنو" که حایز تمام محسنات وخواص خط اوزوپائی بوده بعلاوه خطی است که از تکامل خطوط ملیٔ ماناشی شده واستقلال خطی مارا نیزمحفوظ میدارد ، باماهم آواز شده مسئلهٔ خط را بکلی حل وختم نمایند .

اینك ما بامید آنروز سعادت وترقی که تمام هموطنان برای خیرو خو شبختی خودشان افکار راکده ویا متانیانهرا کنار کذاشته وبا یك شوق وشعف روحانی بقبول این "خطنو" که کلید ترقی ماخواهدبود ، اقدام مینمایند ، ان دورهٔ جدید وآن هموطنان سعادتمند خودمان را از حالا سلام گفته این رسالهٔ عاجزانه را بنام نامیٔ اولین اصلاح طلبان « خطنو » که نایل باجرای این مرام میشوند ، ختم مینمائیم .

4.– En réduisant les formes de certaines lettres, de manière à ce qu'elles prennent moins de place et donnent plus de régularité à l'écriture, nous avons obtenu Alphabet ci-après :

ا ب پ ط ت ج چ ح خ د ض ر س ش

ا ه ه ع ڧ ق ک ک و و ل م ن ی

5.–Puis en supprimant les points, le suivant:

6.– Afin de pouvoir indiquer les différents sons, nous avons, après avoir supprimé les diverses lettres que l'on employait pour les exprimer, créé les signes ainsi qu'ils figurent sur les lettres suivantes :

puis en incorporant ces lettres, avec les signes, à l'Alphabet énoncé au numéro 5, nous sommes arrivés à former un alphabet qui exprime tous les sons de l'alphabet primitif, et réunit toutes les qualités et facilités désirables, ainsi :

cet alphabet peut s'adapter sans difficulté aux diverses langues du monde Musulman.

7.– Pour faciliter davantage encore l'usage de cet alphabet et le rendre conforme au besoins de la vie moderne, en écrivant l'alphabet N° 5 de gauche à droite, nous avons donné naissance à un nouvel alphabet semblable aux écritures européennes. A l'effet de prouver que ce dernier alphabet n'a subi aucun changement dans les formes de ses caractères, nous avons indiqué audessous de chaque lettre la lettre correspondante du premier, comme suit :

qui se prononce: a, b, p, t, c, dj, tch, h,kh, d, z, r,g ch, aïn, à, e, o, f, gh, k, gu, l, v, ou, m, n, y.

8.–D'après l'alphabet ci-haut, nous formons cet alphabet de Majuscules:

La facilité et les avantages que présente cet alphabet, comme le fait que ses caractères conservent les mêmes formes que celles des caractères primitifs, ne manqueront pas je crois d'attirer l'attention du monde Musulman et d'aider à son adoption dans un avenir prochain.

Pour les Gouvernements Européens qui possèdent des colonies musulmanes où l'emploi des caractères Arabes est répandu, l'usage de ce nouvel Alphabet semble devoir être un précieux instrument pour la propagation de l'instruction et la réalisation de leur tâche humanitaire et civilisatrice.

Il incombe spécialement à tous les savants philanthropes de l'Univers de propager une idée appelée à sauver des millions et des millions d'êtres humains figés dans les ténèbres de l'ignorence, par suite des difficultés sans nombre auxquelles ils se heurtent, et en leur procurant un alphabet rationnel, de leur ouvrir toute larges les voies du progrès.

L'auteur en présentant ses hommages respectueux à tous les intellectuels qui travaillent à la perfectibilité de l'humanité, prie ceux d'entre eux qui s'intéresseraient à ses efforts de vouloir bien entrer en correspondance avec lui; il serait heureux d'avoir leur opinion et observations, comme aussi de leur fournir tout autre détail complémentaire qu'ils croiraient devoir lui demander.

Cet exposé est un résumé très sommaire de mon travail publié en langue persane. Il est évident, dans le cas où les différentes nations s'intéresseraient à la question qu'il serait utile que des brochures la développant soient imprimées dans toutes les langues.

TABLEAU

De l'évolution successive de l'Alphabet Persan jusqu'à la formation de la Nouvelle Ecriture.

1.-Alphabet actuellement en usage:

ا ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر
ز ژ س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق
ک گ و ل م ن ه ی

2.-Après élimination de différentes lettres employées pour un même son, avec conservation de l'une d'elles, (exemple: suppression de deux t « ت ، ط » et conservation d'un seul) nous arrivons à former l'alphabet qui suit:

ا ب پ ط س ج چ ح خ د ض ر ژ ش ع
ف ق ك گ و ل م ن ی

3.- Dans l'alphabet usuel nous avons deux voyelles ا (a) et ی (i), pour suppléer aux quatre autres voyelles nécessaires: à, e, o, ou, nous avons accepté comme telles les quatres lettres suivantes: (ﻮ ، ە ، ﻫ ، ٲ) qui se rtouvaient déjà dans notre alphabet et, de cette façon, avons formé l'alphabet suivant:

ا پ ط س ج چ ح خ د ض ر ژ ش
ع ٲ ﻫ ە ف ق ك گ و ﻮ ل م ن ی

caractères latins, ou celle d'un alphabet composé de lettres empruntées aux diverses nations Occidentales. Ces longs efforts ont donné naissance à plusieurs projets d'alphabets nouveaux, mais ces derniers, comme l'alphabet actuellement en usage, présentent des difficultés et de nombreuses imperfections.

Comme on pourra s'en rendre compte par la lecture de ma brochure, pour arriver à la réforme de l'écriture en usage, je remonte à plusieurs siècles en arrière et tout en fournissant les notes relatives à l'histoire des écritures en général, je m'astreint au respect des faits historiques afin de connaître l'origine de chaque lettre, de la suivre attentivement dans ses évolutions tant en orient qu'en Occident; c'est ainsi que j'ai formé un alphabet sous le nom de: **La Nouvelle écriture.**

Aucun des caractères de cette écriture n'est inventé, je les ai tous empruntés aux lettres usuelles en ayant en vue les quatre règles suivantes:

I.–Incorporation des voyelles aux lettres et suppléer ainsi aux signes qui les remplacent.
II.–Séparation des lettres les unes des autres.
III.–Suppression des points.
IV.–Elimination des différentes lettres pour un même son et conservation de l'une d'elle seulement avec emploi des signes, suivant le son.

On verra en consultant le tableau qui figure aux dernières pages et qui met sous les yeux l'alphabet actuellement en usage dont, conformément aux quatre règles qui précèdent, nous avons éliminé certaines lettres superflues, lesquelles lettres, à l'effet d'éviter d'en créer de nouvelles, nous y

avons ajoutées pour un emploi différent, que nous sommes enfin parvenus à composer un alphabet complet (N° 6) ayant toutes les qualités requises pour l'énonciation des sons et la facilité tant de l'écriture que de la lecture.

Ce nouvel alphabet, comme l'ancien, s'écrit de droite à gauche, son emploi offre de grandes facilités et il s'adapte aux diverses langues aussi bien qu'aux coutumes et points de vue de tout le monde islamique.

Pour faciliter encore l'usage de cet alphabet et le rendre plus conforme à la vie moderne, j'ai imaginé de l'écrire de gauche à droite voir au N° 7.

C'est absolument le même alphabet que celui s'écrivant de droite à gauche énoncé plus haut, le seul fait de l'avoir transcrit de gauche à droite a donné naissance à un nouvel alphabet en tout semblable aux écritures européennes.

Dans le but de mieux prouver que ce dernier alphabet n'a subi aucun changement de forme, j'ai indiqué au dessous de chaque lettre la lettre correspondante du premier.

On peut voir au (N°. 8) les majuscules pour écriture et aux (N° 10 et 11) les minuscules et les majuscules pour imprimerie.

D'après le résumé succint qui précède et surtout par une lecture attentive de ma brochure en laugue persane, chacun peut se rendre compte que ces nouveaux caractères constituent une réforme fondamentale. Bien qu'ils aient été etablis surtout en vue de l'écriture de a langue persane, ils peuvent tout aussi avantageusemen être employés ponr les autres idiomes islamiques.

A tous les Dirigeants, Savants
et Intellectuels des pays qui
emploient les caractères Arabes.
A tous les Orientalistes.

La réforme des caractères en usage dans le proche Orient, ou pour mieux dire des caractères islamiques, est une des grandes questions sociales qui depuis longtemps, occupe le plus l'attention publique et fait l'objet de longues discussions au sein des Sociétés savantes de tous les pays intéressés.

En Perse principalement et depuis plus d'un demi siècle, cette question est étudiée de façon très sérieuse par la gènéralité des intellectuels et a déjà donné le jour à maints projets de réforme.

La lecture de mon opuscule ci-joint complêtera, je crois, assez clairement les efforts tentés jusqu'à ce jour et fera ressortir la grande nécessité de cette réforme. Mon onvrage attirera l'attention du lecteur sur un point important et fondamental, lequel semble n'avoir pas été pris en considération par les rénovateurs précédents: Réforme des caractères alphabétiques basée sur leur évolution historique.

Les personnes qui sont au courant des améliorations proposées jusqu'à présent, savent que les rénovateurs qui se sont succédés jusqn'ici n'ont pris pour base de leur travaux que les caractères actuellement en usage, se contentant de supprimer quelques lettres, d'en créer un certain nombre de nouvelles et de séparer les caractères les uns des autres et qu'enfin, las d'avoir proposé toutes ces réformes sans arriver à un résultat pratique, qu'ils ont préconisé l'adoption des

A Son Excellence

MONSIEUR

MIRZA MAHMOUD KHAN

Ehtecham-os-Saltaneh

Ambassadeur de Sa Majesté Impériale le SCHAH de Perse
près la Sublime Porte
etc. etc.

Monsieur l'Ambassadeur,

L'importance de la question traitée dans ce modeste opuscule et l'intérêt tout spécial que Votre Excellence porte toujours aux réformes fondamentales de l'Orient, m'autorisent à lui dédier cet humble travail résultat de neuf années de méditation et de recherches.

J'ai l'espoir, Monsieur l'Ambassadeur, que Votre Excellence approuvera ce projet de réforme et qu'Elle voudra bien accueillir ce faible hommage de ma reconnaissance et de mon dévouement, avec cette bienveillante indulgence dont Elle m'a donnè tant de preuves.

Veuillez agréer, Monsieur l'Ambassadeur, l'expression de mes sentiments les plus respectueux, avec lesquels j'ai l'honneur d'être,

de Votre Excellence

Le très heumble et très obéissant serviteur

A. M. OVEICY

بحمد الله وحسن تأییده باهتمام وسعی حایزین
بمراتب انسانیت

رساله شریفه

(تنبیه الامه وتنزیه المله)



طبعت در دار السلام بغداد
در مطبعه ولایت طبع وانتشار یافت
۱۳۲۷

ALPHABET

DE

LA NOUVELLE ÉCRITURE

Projet de réforme alphabétique du mond Musulman
basé sur l'histoire générale des alphabets de l'univers

PROPOSÉ PAR

ALI MOHAMED KHAN OVEICY

Délégué Financier à l'ambassade Impériale de Perse,
Diplômé de l'école des Sciences politiques et administratives de Téhéran
Officier de la première classe de l'instruction publique
et de la seconde classe de l'ordre du Lion et Soleil.
etc. etc. etc.

CONSTANTINOPLE
Imprimerie SCHAMS, Vis-à-vis la Sublime Porte, 43.
1913

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله شریفه تنبیه الامه وتنزیه المله که از افاضت جناب مستطاب شریعت مدار صفوة الفقهاء والمجتهدین ثقت الاسلام والمسلمین العالم العامل اقامرزا محمدحسین النائنی الغروی دامت افاضاته است اجل از تمجید وسزاوارست که انشاء الله تعالی بتعلیم وتعلم وتفهیم وتفهم ان ماخوذ بودن اصول مشروطیت را از شریعت محقه استفاده وحقیقت کله مبارکه بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا واصلح ماکان قد فسد من دنیا رابعین الیقین ادراک نمایند انشاء الله تعالی

فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۲۷

حرره الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی

محل مهر مبارک



بسم الله تعالی شانه

بحمدالله تعالی وحسن تائیده رساله شریفه تنبیه الامه وتنزیه المله چنانکه مرقوم فرموداند اجل از تمجید وبرای تکمیل عقاید وتصدیق وجدانی مسلمین بماخود بودن تمام اصول ومبانی سیاسیه ازدین قویم اسلام کافی وفوق مامول است فلله در مصنفه المحقق وجزاه عن الاسلام واهله خیرا وکثر فی الفقهاء والمجتهدین امثاله بمحمد وآله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۲۷

حرره الاحقر عبدالله المازندرانی

محل مهر مبارک

بسم الله الرحمن الرحیم

وتنزیه‌المله

الحمدلله‌رب العالمین والصلوة والسلام‌علی‌اشرف الاولین والاخرین وخاتم الانبیاء والمرسلین محمدواله الطاهرین ولعنة الله‌علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین

وبعدمطلعین برتواریخ‌عالم‌دانسته‌اند که ملل‌مسیحیه واورو پائیان قبل از جنك صلیب چنانچه‌از تمام شعب حکمت علمیه‌بی نصیب بودند همین‌قسم ازعلوم تمدنیه وحکمت عملیه واحکام سیاسیه هم یابواسطه عدم تشریع انهادرشرائع سابقه ویا ازروی تحریف کتب سماویه ودردست نبودن انها بی‌بهره‌بودند وبعدازان واقعه عظیمه عدم فوز شان‌را بمقصد بعدم تمدن وبی‌علمی خود مستند دانستند علاج این ام الامراض را اهم مقاصد خود قرارداده وعاشقانه درمقام طلب برآمدند اصول تمدن وسیاسات اسلامیه‌را ازکتاب وسنت وفرامین صادره ازحضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام وغیرها اخد ودرتواریخ سابقهٔ خود منصفانه بدان اعتراف وقصور عقل نوع بشررا ازوصول بان‌اصول واستناد تمام‌ترقیات‌فوق العاده حاصله‌در کمتر ازنصف قرن‌اول‌را بمتابعت وپیروی آن‌اقرار کردند لکن‌حسن ممارست ومزاولت وجودت استنباط واستخراج آنان وبالعکس سیرقهقرائی وکرفتاری اسلامیان بذل رقیت‌واسارت طواغیت امت ومعرضین ازکتاب وسنت مآل امر طرفین‌را باین نتیجه مشهوده وحالت حالیه منتهی ساخت وحتی مبادی تاریخیه‌سابقه هم تدریجافراموش وتمکین نفوس ابیهٔ‌مسلمین‌راازچنین‌اسارت‌ورقیت وحشیانه‌ازلوازم‌اسلامیت‌بنداشتندوازاین‌رواحکامش‌راباتمدن‌وعدالت که‌سرچشمه ترقیاتست‌منافی وباضرورت‌عقل‌مستقل‌مخالف ومسلمانی

را اساس خرابیها شمردندتادرین جزءزمان‌که بحمدالله تعالی‌وحسن تأییده دورهٔ سیر قهقرائیه مسلمین بأخرین‌نقطه منتهی واسارت درتحت‌ارادت‌شهوانیه‌جائرین‌رانوبت‌منقضی ورقیت‌منحوسه‌ملعونه‌را عمربپایان‌رسید عموم اسلامیان بحسن دلالت وهدایت پیشوایان روحانی ازمقتضیات دین وائین‌خود باخبر وازادی‌خدادادی‌خودرا ازذل رقیت فراعنه امت برخورده بحقوق مشروعه‌ملیه ومشارکت ومساواتشان درجمیع امور باجائرین پی‌بردند ودرخلع طوق بندکی جباره واستنقاد حقوق مغصوبه خود سمنده وار ازدریاهای اتش نیندیشیده ریختن خونهای طیبه خودرا درطریق این مقصد ازاعظم موجبات سعادت وحیات‌ملیه دانستندوایثار درخون خودغلطیدن‌را برحیات دراسارت ظالمین ازفرمایش سرور مظلومان علیه السلام که‌فرمود نفوس‌ابیه من‌ان‌تؤثرطاعة اللئام‌علی مصارع‌الکرام اقتباس کردند صدوراحکام حجج‌اسلام‌نجف اشرف‌که رؤساء شیعه‌جعفری مذهبندبروجوب‌تحصیل این‌مشروع‌مقدس وتعقب ازبفتوای‌مشیخه اسلامیه اسلامبول که‌مرجع‌اهل سنتند برای برائت ساحت مقدسه دین‌اسلام‌ازچنین‌احکام‌جوریه مخالفهٔ‌باضرورت‌عقل مستقل حجتی‌شد ظاهرولسان‌عیب‌جویان‌رامقطوع‌ساخت لکن‌دسته‌کرکان آدمی‌خوار ایران‌چون‌برای ابقاء‌شجرخبیثه‌ظلم واستبداد واغتصاب‌رقاب‌واموال مسلمین وسیله ودست اویزی بهترازاسم حفظ دین نیافتند لهذا بسنت ملعونه فرعونیه که اخاف ان یبدل دینکم کفت ازاین اسم بی مسمی ولفظ خالی ازمعنی رفع‌یدنکرده‌بافراعنه‌ایران‌همدست وکردند انچه کردند شنائع عهدضحاك وجنکیزرا تجدید ودین‌داریش خواندند وسلب فعالیت مایشاء وحاکمیت مایرید وعدم مسؤلیت عما

يفعل ونحو ذلك ازصفات خاصه الهيه عز اسمه را از جائرين وابا اسلاميت منافى شمردند واز آلوده ساختن شرع قويم بچنين لكه ننك وعار عظيم هيچ پروا نكرده در مجمع مسيحيان عيب جو بدان اعلان وچنين ظامى را بساحت مقدسه نبوت ختميه صلوات الله عليهما وبلكه ذات اقدس احديت تعالى شانه هم مستبدانه روا داشتند درجه ظلم واستبداد را باين مقام منتهى وظلم بخالق را وسيله ظلم بمخلوق قرار دادند صدق الله العظيم وكذلك يقول ثم كان عاقبة الذين اساؤا السوى ان كذبوا بايات الله وكانوا بها يستهزؤن

وچون بمقتضاى حديث صحيح اذا ظهرت البدع فعلى العالم ان يظهر علمه والا فعليه لعنة الله سكوت ازچنين زندقه والحاد ولعب بدين مبين وعدم انتصار شريعت مقدسه در دفع اين ضيم وظلم بين خلاف تكليف وبلكه مساعدت واعانتى در اين ظلم است لهذا اين اقل خدام شرع انور درمقام اداء اين تكليف وقيام باين خدمت برامده لازم دانست مخالفت اين زندقه والحاد را با ضروورت دين اسلام اشكار سازد اميدكه بعون الله تعالى وحسن تأييده بدرجه قبول فائز وموجب سقوط ازسائرين كردد وما توفيقى الا بالله عليه توكلت واليه انيب وهو المسدد للصواب

وچون وضع رساله براى تنبيه امت بضروريات شريعت وتنزيه ملت ازاين زندقه والحاد وبدعت است لهذا نامش را تنبيه الامه وتنزيه المله ومقاصدش رادرطى يك مقدمه ورسم پنج فصل وخاتمه ايراد مينمائيم

اما مقدمه درتشريح حقيقت استبداد ومشروطيت دولت وتحقيق قانون اساسى ومجلس شوراى ملى وتوضيح معنى حريت ومساوا تست

بدانكه اينمعنى نزد جميع امم مسلم وتمام عقلاء عالم برآن متفقندكه چنانچه استقامت نظام عالم وتعيش نوع بشر متوقف بسلطنت وسياستى است خواه قائم بشخص واحد باشد يا بهيئت جمعيه وچه آنكه تصدى ان بحق باشد يا اغتصاب بقهر باشد يا بوراثت يا بانتخاب همين طور بالضروره معلومست كه حفظ شرف استقلال وقوميت هرقومى هم چه آنكه راجع بامتيازات دينيه باشد يا وطنيه منوط بقيام امارتشانست بنوع خودشان والا جهات امتيازيه وناموس اعظم دين ومذهب وشرف استقلال وطن وقوميتشان بكلى نيست ونابود خواهد بود هرچند باعلى مدارج ثروت ومكنت وآبادانى وترقى مملكت نائل شوند وازاين جهت است كه درشريعت مطهره حفظ بيضه اسلام را اهم جميع تكاليف وسلطنت اسلاميه را ازوظائف وشؤن امامت مقرر فرموده اند وتفصيل مطلب موكول بمباحث امامت وخارج ازاين مبحث است وواضحست كه تمام جهات راجعه بتوقف نظام عالم باصل سلطنت وتوقف حفظ شرف وقوميت هرقومى بامارت نوع خودشان منتهى بد واصل است اول حفظ نظامات داخليه مملكت وتربيت نوع اهالى ورسانيدن هر ذى حقى بحق خود ومنع ازتعدى وتطاول احاد ملت بعضهم على بعض الى غير ذلك ازوظائف نوعيه راجعه بمصالح داخليه مملكت وملت دوم تحفظ ازمداخله اجانب وتحذر ازحيل معموله دراين باب وتهيئه قوه دفاعيه واستعدادات حربيه وغير ذالك واينمعنى را درلسان متشرعين حفظ بيضه اسلام وساير ملل حفظ وطنش خوانند واحكاميكه درشريعت مطهره براى اقامه اين دو وظيفه مقرراست احكام سياسيه وتمدنيه وجزء دوم ازحكمت علميه اش دانند شدت اهتمام عظماء ازسلاطين متقدمين فرس

ورود در اعقاب حکماء کاملین درعلم و عمل برای وزارت وتصدی وقبول امان هم باکمال تورع ازترفع قاهرانه ازاین جهت بوده وبلکه ابتدای جعل سلطنت ووضع خراج وترتیب سائر قوای نوعیه چه ازانبیاء علیهم السلام بوده ویاازحکما همه برای اقامه این وظائف وتمشیت این امور بوده ودرشریعت مطهره هم باتکمیل نواقص وبیان شرائط وقیودان برهمین وجه مقرر فرموده‌اند وکیفیت استیلا وتصرف سلطان درمملکت باعتبارانحصاران در تملکیه یاولایتیه بودن وشق ثالث نداشتن بریکی ازدووجه متصور تواندبود

اول انکه مانند احادمالکین نسبت باموال شخصیه خود بامملکت واهلش معامله فرماید مملکت را بمافیهامال خود انکارد واهلش را مانند عبید واماء وبلکه اغنام واحشام برای مرادات ودرك شهواتش مسخر ومخلوق پندارد هرکه را باین غرض وافی ودرمقام تحصیلش فانی دید مقربش کند وهرکه را منافی یافت ازمملکت که ملك شخصی خودش پنداشته تبعیدش نماید ویااعدام وقطعه قطعه بخوردسکانش دهد ویا کرکان خونخواره را بریختن خونش تهریش وبنهب وغارت اموالش وادرشان نماید وهرمالی را که خواهد زصاحبش انتزاع ویابچپاول چیان اطرافیش بخشد وهرحقی را که خواهد احقاق واکرخواهد پایمالش کند ودرتمام مملکت بهرتصرفی مختار وخراج را هم ازقبیل مال الاجاره وحق الارض ملك شخصی خود استیفاء ودرمصالح واغراض شخصیه خود مصروف دارد واهتمامش درنظم وحفظ مملکت مثل سائرمالکین نسبت بمزارع ومستغلاتشان منوط باراده ومیل خودش باشد اکرخواهد نکهداری واکرخواهد باندك چاپلوسی بحریف بخشد ویابرای تهیه مصارف اسفار لهویه وخوش کذرانی بفروشد ویارهن

نگذارد وحتی دست دراری بناموس را هم اکرخواهد برحیص وبی ناموسی خودرا برملاء سازد وبازهم باقدسیت ونحوها ازصفات احدیت عزاسمه خودرا تقدیس نماید واعوانش مساعدتش کنند تمام قوای مملکت را قوای قهرواستیلاوشهوت وغضبش دانند وبرطبق ان براث بزاند لایسئل عمایفعل وهم یسئلون واین قسم ازسلطنت را چون دلبخواهانه وازباب تصرف احادمالکین دراملاك شخصیه خود وبرطبق اراده ومیل شخصی سلطان است لهذا تملکیه واستبدادیه کویند وهم استعبادیه واعتسافیه وتصلطیه وتحکمیه هم خوانند وجهت تسمیه ومناسبت اسماء مذکوره هم بامسمی ظاهراست وصاحب اینچنین سلطنت را حاکم مطلق وحاکم بامره ومالك رقاب وظالم وقهار وامثال ذلك نامند وملتی را که کرفتارچنین اسارت ومقهور باین ذلت باشند اسراء واذلاء وارقاء کویند وهم بملاحظه انکه حالشان حال ایتام وصغاری است بیخبرازدار آئیهای مغصوبه خود لهذا مستصغرین که بمعنی صغار وایتام شمرده شدکانست هم خوانند وبلکه بمناسبت انکه خط این ملت مسخره وفانیه درارادات سلطانشان ازحیات وهستی خود ازقبیل بهره وخط نباتات است که فقط برای قضاء حاجت دیکران مخلوق وخط استقلالی ازوجودخودندارند لهذا اینچنین ملت مظلومهٔ جاهله بحقوق وظالمه بنفس خود رامستنبتین که بمعنی کیاههای صحرائی شناخته شدکانست هم خوانند درجات تحکمیهٔ این قسم ازسلطنت باعتباراختلاف ملکات نفسانیه وعقول وادراکات سلاطین واعوانشان واختلاف ادراکات وعلم وجهل اهل مملکت بوظائف سلطنت وحقوق خود ودرجات موحد یامشرك بودنشان درفاعلیت مایشاء وحاکمیت ما یرید وعدم مسؤلیت عمایفعل ومالکیت رقاب الی غیرذلك ازاسماء وصفات خاصه الهیه وبلکه ذات احدیت تعالی

شانه‌مختلف و آخرین درجه ان ادعای الوهیت است وتا هر درجه که قوهٔ علمیه اهل مملکت از تمکین ان استنکاف کنند بهمان حد واقف والا باخرین درجه هم چنانچه از فراعنه سابقین بظهور پیوست منتهی خواهد بود وبمقتضای الناس علی دین ملوکهم معامله نوع اهل مملکت هم بازیردستان خود بطبقاتهم همان معامله اعتسافیه سلطان است باهمه واصل این شجره خبیثه فقط همان بی علمی ملتست بوظائف سلطنت وحقوق مشترکه نوعیه وقوام ان بعدم مسؤلیت در ارتکابات ومحاسبه ومراقبه درمیانه نبودن است

دوم انکه مقام مالکیت وقاهریت وفاعلیت مایشاء وحاکمیت مایرید اصلا درین نباشد اساس سلطنت فقط براقامه همان وظائف ومصالح نوعیه متوقفه بروجود سلطنت مبتنی واستیلاء سلطان بهمان اندازه محدود وتصرفش بعدم تجاوز ازان حد مقید ومشروط باشد واین دوقسم ازسلطنت هم بحسب حاق حقیق متبائن وهم درلوازم واثار متمائزند چه‌مبنای قسم اول بجمیع مراتب ودرجاتش برقهر وتسخیر مملکت واهلش درتحت ارادات دل بخواهانه سلطان وصرف قوای نوع ازمالیه وغیرها درنیل مرادات خود ومسؤل نبودن در ارتکابات مبتنی ومتقوم است هرچه نکرد باید ممنون بود اکر کوشت ومثله نکرد ویاقطعه قطعه بخورد سکان نداد ویابنهب اموال قناعت ومتعرض ناموس نشد باید تشکر نمود نسبت تمام اهالی بسلطان نسبت عبید واماء بلکه اذل ازان وبمنزله احشام واغنام وحتی ازان هم پست تر. وبمنزله نباتات است که فقط فائده وجودیه انها رفع حاجت غیر وخود بهره وحظی ازوجود خود ندارند وبالجمله حقیقت این قسم ازسلطنت باختلاف درجاتش عبارت

ازخداوندی مملکت واهلش که درجات این خداوندی هم مختلف است خواهد بود بخلاف قسم دوم چه حقیقت واقعیه ولب آن عبارتست از ولایت براقامه وظائف راجعه بنظم وحفظ مملکت نه مالکیت وامانتی است نوعیه درصرف قوای مملکت که قوای نوعست دراین مصارف نه در شهوات خود واز اینجهت اندازهٔ استیلاء سلطان بمقدار ولایت برامور مذکوره محدود وتصرفش حد بحق باشد یاباغتصاب بعدم تجاوز از آن حد مشروط خواهد بود احاد ملت باشخص سلطان در مالیه وغیرها ازقوای نوعیه شریك ونسبت همه بانها متساوی ویکسان ومتصدیان امور همکی امین نوعند نه مالك ومخدوم ومانند سائر امناء واجراء درقیام بوظیفه امانت داری خود مسؤل ملت وباندك تجاوز مأخوذ خواهند بود وتمام افراد اهل مملکت باقتضای مشارکت ومساواتشان درقوی وحقوق بر مواخذه وسؤال واعتراض قادر وایمن ودر اظهار اعتراض خود ازاد وطوق مسخریت ومقهوریت درتحت ارادات شخصیه سلطان وسایر متصدیان رادر کردن نخواهند داشت واین قسم ازسلطنت را مقیده ومحدوده وعادله ومشروطه ومسؤله ودستوریه نامند ووجه تسمیه بهریك هم ظاهر است وقائم بچنین سلطنت را حافظ وحارس وقائم بقسط ومسؤل وعادل وملتی را که متنعم باین نعمت ودارای چنین سلطنت باشند محتسبین واباة واحرار واحیاء خوانند ومناسبت هریك ازاسماء مذکوره هم معلوم است وچون حقیقت این قسم ازسلطنت چنانچه دانستی ازباب ولایت وامانت ومانند سایر اقسام ولایات وامانات بعدم تعدی وتفریط متقوم ومحدود است پس لامحاله حافظ این حقیقت ومانع

ازتبدلش بمالکیت مطلقه ورادع از تعدی وتفریط دران مانند سایر اقسام ولایات وامانات بهمان محاسبه ومراقبه ومسؤلیت کامله منحصر وبالاترین وسیله که ازبرای حفظ این حقیقت ومنع ازتبدل واداء این امانت وجلو کیری ازاندك ارتکابات شهوانی واعمال شائبه استبداد واستیثار متصور تواند بود همان عصمتی است که اصول مذهب ما طائفه امامیه براعتبارش درولی نوعی مبتنی است چه بالضروره معلوم است که بان مقام والای عصمت وعلوم لدنیه وانخلاع ازشهوات بهیمیه واجتماع سائر صفات لازمه ان مقام اعلی که احاطه تفصلیه بانها خارج ازاندازهٔ عقول وادراکات نوع است مرحله اصابهٔ واقع وعدم وقوع درمنافیات وصلاح حتی ازروی خطاء واشتباه وهمچنین درجه محدودیت ومحاسبه ومراقبه الهیه عز اسمه ومسؤلیت وایثار ٔ الی تمام امت رابرخود الی غیر ذلك من الوظائف بجائی منتهی است که لایصل الی ادراك حقیقته احد ولاینال کنهه عقل البشر وبادست رسی نبودن بان دامان مبارك اکرچه بندرت تواند شد که شخص سلطان هم خودش مانند انوشیروان مستجمع کمالات وهم ازامثال ابوذر جمهر قوه علمیه وهیئت مسدده ورادعه نظاری انتخاب نموده برخود کمارد واساس مراقبه ومحاسبه ومسؤلیت را برپای دارد لکن کذشته ازانکه بازهم بمشارکت ومساوات ملت باسلطان وسد ابواب استیثارات درمالیه وغیرها وهمچنین بازادی ملت در اعتراضات وغیرها غیروافی وازمقوله تفضل است نه ازباب استحقاق علاوه برهمه اینها مصداقش منحصر ونایاب تر ازعنقاء واز کبریت احمر اندر ورسمیت واطرادش هم ازممتنعات است وغایت انچه بحسب قوهٔ بشریه جامع این جهات واقعه اش

بااطراد ورسمیت بجای ان قوهٔ عاصمه عصمت وحتی بامغصوبیت مقام هم ممکن ومجازی از آن حقیقت وسایه وصورتی ازان معنی وقامت تواند بود موقوف بردو امر است

اول مرتب داشتن دستوریکه بتحدید مذکور وتمیز مصالح نوعیه لازمه الاقامه ازانچه دران حق مداخله وتعرض نیست کاملا وافی وکیفیت اقامه آن وظائف ودرجه استیلاء سلطان وازادی ملت وتشخیص کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذهب بطور رسمیت متضمن وخروج ازوظیفه نکهبانی وامانت داری بهریك ازطرفین افراط وتفریط چون خیانت بنوع است مانند خیانت درسایر امانات رسما موجب انعزال ابدی وسایر عقوبات مترتبهٔ برخیانت باشد وچون دستور مذکور درابواب سیاسیه ونظامات نوعیه بمنزله رسائل عملیه تقلیدیه درابواب عبادات ومعاملات ونحوهما واساس حفظ محدودیت مبتنی برعدم تخطی از آنست لهذا نظامنامه وقانون اساسیش خوانند ودرصحت ومشروعیت ان بعد ازاشتمال برتمام جهات راجعه بتحدید مذکور واستقصاء جمیع مصالح لازمه نوعیه جزعدم مخالفت فصولش باقوانین شرعیه شرط دیکری معتبر نخواهد بود ومزید توضیح این امر وجهاتی که رعایتش درتمامیت این اساس لازم است بعدازاین خواهد آمد انشاء الله تعالی

دوم استوار داشتن اساس مراقبه ومحاسبه ومسؤلیت کامله بکماشتن هیئت مسدده ورادعه نظاری از عقلاء ودانایان مملکت وخیرخواهان ملت که بحقوق مشترکه بین الملل هم خبیر وبوظائف ومقتضیات سیاسیه عصر هم اکاه باشند برای محاسبه ومراقبه ونظارت در اقامه وظائف لازمه نوعیه وجلو

کیری از هر کونه تعدی وتفریط ومبعوثان ملت وقوهٔ علمیهٔ مملکت عبارت از آنان ومجلس شورای ملی مجمع رسمی ایشان است ومحاسبه ومسؤیت کامله در صورتی متحقق وحافظ محدودیت ومانع از تبدل ولایت بمالکیت تواندبود که قاطبه متصدیان که قوه اجرائیه اند در تحت نظارت ومسئول هیئت مبعوثان واثان هم درتحت مراقبه ومسئول احاد ملت باشند وفتور درهریك ازاین دو مسئولیت موجب بطلان محدودیت وتبدل حقیقت ولایت وامانت بهمان تحکم واستبداد متصدیان خواهدبود در صورت انتفاء مسئویت اولی . ویا تحکم واستبداد هیئت مبعوثان درصورت انتفاء مسئولیت ثانیه ومشروعیت نظارت هیئت منتخبه مبعوثان بنا براصول اهل سنت وجماعت که اختیارات اهل حل وعقد امت را دراین امور متبع دانسته اند بنفس انتخاب ملت متحقق ومتوقف برامر دیکری نخواهدبود واما بنا براصول ماطایفه امامیه که اینکونه امور نوعیه وسیاست امورامت را ازوظائف نواب عام عصر غیبت علی مغیبه السلام میدانیم اشتمال هیئت منتخبه برعدهٔ ازمجتهدین عدول ویا ماذونین ازقبل مجتهدی وتصحیح وتنفیذ وموافقتشان درارا صادره برای مشروعیتش کافیست

ومزید توضیح این مطلب هم بعدازاین خواهد آمد انشاءالله تعالی

وازانچه بیان نمودیم ظاهر شد که پایه واساس قسم اول ازسلطنت که دانستی عبارت ازمالکیت مطلقه وفاعلیت مایشاء وحاکمیت مایرید است برمسخریت ومقهوریت رقاب ملت درتحت ارادات سلطنت وعدم مشارکت فضلا ازمساواتشان باسلطان درقوی وسایر نوعیات مملکت واختصاص تمام انها بشخص سلطان وموکول بودن تمام اجرآت

باراده اومبتنی وعدم مسؤلیت درارتکابات هم ازفروع این دو اصل وتمام ویرانیهای ایران وشنائع مملکت ویرانه ساز وخانمان ملت برانداز ان سامان که روزکاردین ودلت وملت را چنین تباه نموده وبرهیچ حد هم واقف نیست همه ازاین باب است ولا بیان بعد العیان ولااثر بعدعین واساس قسم دوم که دانستی عبارت ازولایت براقامه مصالح نوعیه وبهمان اندازه محدوداست بعکس آن برازادی رقاب ملت ازاین اسارت ورقیت منحوسه ملعونه مشارکت ومساواتشان باهمدیکر وباشخص سلطان درجمیع نوعیات مملکت ازمالیه وغیرها مبتنی وحق محاسبه ومراقبه داشتن ملت ومسؤلیت متصدیان هم ازفروع این دواصل است ودرصدر اسلام استحکام این دواصل ومسؤلیت مترتبه برانها بجائی منتهی بوده که حتی خلیفه ثانی باان ابهت وهیبت بواسطه یك پیراهنی که ازحله یمانیه برتن پوشیده بودچون قسمت احاد مسلمین ازان حله هابدان اندازه نبود درفرازمنبر ازآن مسؤل ودرجواب امر بجهاد لاسمعا ولاطاعه شنود وباثبات انکه بسرش عبدالله قسمت خودرا بپدر بخشیده وان پیراهن ازاین دوحصه ترتیب یافته است اعتراض ملت رامندفع ساخت وهم درموقع دیکر درجواب کلمه امتحانیه که ازاوصادر شده بود لنقومنك بالسیف استماع وبچه اندازه ازاین درجه استقامت امت اظهار بشاشت نمود ومادامیکه این دواصل وفروع مترتبه کما جعله الشارع محفوظ وسلطنت اسلامیه ازنحوه ثانیه بنحوه اولی تحویل نیافته بود سرعت سیرترقی ونفوذ اسلام محیر عقول عالم وپس ازاستیلاء معویه وبنی العاص وانقلاب وتبدل تمامی اصول وفروع مذکوره وکیفیت سلطنت اسلامیه باضداد انها مادامیکه حال سائر

ملل هم بدین منوال وگرفتار چنین اسارت بودند بازهم حالت وقوفی برای اسلام محفوظ بود وبعدازپی بردن انان بمبادی طبیعیه انجنان ترقی وفرا گرفتن وپیروی نمودنشان از آن دستور وقهقری برگردانیدن طواغیت امت مسلمانان بیصاحب را بحالت جاهلیت قبل ازاسلام وورطه رقیت بهیمیه ونشاهٔ خسیسه نباتیه بعد ازفوز بعالم انسانیت نتیجه را چنین منعکس ساخت ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا مابانفسهم وبالجمله چنانچه اساس قسم اول براستعباد واسترقاق رقاب ملت در تحت ارادات خود سرانه وعدم مشارکت فضلا ازمساواتشان باسلطان مبتنی وعدم مسؤلیت هم متفرع بران است اساس قسم دوم هم برازادی ازاین عبودیت ومشارکت ومساوات احاد ملت حتی باشخص ولی نوعی درجمیع نوعیات مبتنی ومسؤلیت هم ازفروع آنست ودرکلام مجید الهی عزاسمه وفرمایشات صادره ازمعصومین صلوات الله علیهم درمواقع عدیده همین مقهوریت درتحت حکومت خودسرانهٔ جائرین را بعبودیت که نقطه مقابل این حریت است تعبیر وپیروان دین اسلام را بتخلیص رقابشان ازاین ذلت هدایت فرموده‌اند چنانچه درکیفیت استیلاء فرعون بربنی اسرائیل بااینکه هرگز اورا مانندقبطیان بالوهیت پرستش ننموده وازاین جهت درمصر معذب ومحبوس وازرفتن بارض مقدسه ممنوع بودند معهذا درسورهٔ مبارکه شعراء ازلسان حضرت کلیم علی نبینا واله وعلیه السلام بفرعون میفرماید وتلك نعمة تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل ودرایهٔ مبارکه دیگر ازلسان قوم فرعون میفرماید وقومهما لنا عابدون وازایهٔ مبارکه دیگر که هم ازلسان انان میفرماید وانا فوقهم قاهرون ظاهر است که عبودیت اسرائیلیان عبارت

ازهمین مقهوریتی است که بدان گرفتار بودند وهم اشرف کائنات صلی الله علیه واله درروایت متواتره بین الامه درمقام اخبار باستیلاء شجره ملعونه امویه ودولت خبیثه مروانیه میفرماید اذابلغ بنو العاص ثلثین اتخذوا دین الله دولا وعبادالله خولا وکلمهٔ مبارکه خول را صاحب مجمع البحرین بعبید تفسیر نموده ودرقاموس بمواشی ونعم هم تعمیم داده وآیهٔ مبارکه وترکتم ماخولنا کم وراء ظهورکم هم دلیل تعمیم وحاصل مفاد حدیث مقدس نبوی که متضمن اخبار بغیب است انکه بعدازبلوغ عدد شجره ملعونه بسی نفر دین رابدولت تبدیل وبندگان خدارا عبید وآماء ومواشی خودقرار خواهند داد مبدء تحویل سلطنت اسلامیه ازنحوهٔ ولایتیه بتملکیه واغتصاب رقاب مسلمین را دراین حدیث مبارك که ازدلائل نبوت است تعیین وباکمال عددمیشوم منوط فرموده‌اند صلی الله علیه واله الطاهرین وحضرت سیداوصیاء علیه واله افضل الصلواة والسلام هم درخطبه مبارکه قاصعه درنهج البلاغه درشرح محنت وابتلای بنی اسرائیل باسارت وعذاب فرعونیان میفرماید اتخذتهم الفراعنة عبیداً وتفسیر این عبودیت چنین فرموده فساموهم العذاب وجرعوهم المرار فلم تبرح الحال بهم فی ذل الهلکة وقهر ی الغلبة لایجدون حیلة فی امتناع ولا سبیلاً الی دفاع وهم درهمان خطبه مبارکه دربیان استیلا اکاسره وقیاصره بربنی اسمعیل وبنی اسرائیل بااینکه نه ازادعای خدائی اسمی ونه ازداسنان پرستش رسمی وجزطرد وتبعیدشان ازمساکن دلکشای شامات واطراف دجله وفرات بصحراهای درمنه زاربی اب وعلف چنانچه سیره جائرین اعصار است قهر باسر دیگر نداشتند معذالك انحضرت صلوات الله علیه همین محنت را عبودیت مقهورین وربوبیت قاهرین دانسته ومیفرماید کانت الاکاسره والقیاصره

بنی اسرائیل واتخذتهم الفراعنه عبیداً ودر قسم دوم اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً فرموده اند ناظر باینمعنی وفی الحقیقه منشأ استعباد قسم دوم تملك قلوب است وازاینجا ظاهر شد جودت استنباط وصحت مقاله بعض علماء فن که استبداد را بسیاسی ودینی منقسم وهر دو را مرتبط بهم وحافظ یکدیکر وباهم توأم دانسته‌اند وهم معلوم شد که قلع این شجره خبیثه وتخلص ازاین رقیت خسیسه که وسیله‌ان فقط بالتفات وتنبه ملت منحصر است در قسم اول اسهل ودر قسم دوم درغایت صعوبت وبالتبع موجب صعوبت علاج قسم اول هم خواهد بود روزکار سیاه ما ایرانیان هم بهم امیختکی وحافظ ومقوم همدیکر بودن این دوشعبه استبداد واستعباد را عیاناً مشهود ساخت وکشف حقیقت این بهم آمیختکی ومتقوم بیکدیکر بودن این دوشعبه وجهت صعوبت علاج شعبه ثانیه وسرایتش بشعبهٔ اولی بعدازاین در خاتمه درطی شرح قوای استبداد وطریق تخلص ازان خواهد امد انشاء الله تعالی وبالجمله تمکین از تحکمات خود سرانه طواغیت امت وراه زنان ملت نه تنها ظلم بنفس ومحروم داشتن خود است ازاعظم مواهب الهیه عز اسمه بلکه بنص کلام مجید الهی تعالی شانه وفرمایشات مقدسه معصومین صلوات الله علیهم عبودیت انان وازمراتب شرك بذات احدیت تقدست اسمائه است درمالکیت وحاکمیت مایرید وفاعلیت مایشاء وعدم مسؤلیت عمایفعل الی غیر ذالك ازاسماء وصفات خاصه الهیه جل جلاله وغاصب این مقام هم نه تنها ظالم بعباد وغاصب مقام ولایتست ازصاحبش بلکه بموجب نصوص مقدسه مذکوره غاصب رداء کبریائی وظالم بساحت احدیت عزت کبریائه هم خواهد بود وبالعکس ازادی ازاین رقیت خبیثه خسیسه هم علاوه برانکه موجب خروج

ازنشاه نباتیت وورطه بهیمیت است بعالم شرف ومجد انسانیت از مراتب وشؤن توحید ودرلوازم ایمان بوحدانیت درمقام اسماء وصفات خاصه هم مندرج است وازاین جهت است که استنقاد حریت مغصوبه امم وتخلیص رقابشان ازاین رقیت منحوسه ومتمتع فرمودنشان بازادی خدادادی ازاهم مقاصد انبیاء علیهم السلام بوده حضرت کلیم وهرون علی نبینا واله وعلیهما السلام بنص ایهٔ مبارکه فارسل معنا بنی اسرائیل ولاتعذبهم فقط تخلیص رقاب بنی اسرائیل از اسارت وعذاب فرعونیان وازادانه باخود بردنشان بارض مقدسه را خواستار بودند وبقاء ملك ودوام عزتش را چنانچه درهمان خطبه مبارکه قاصعه تصریح فرموده التزام نمودند وعدم اجابت وتعاقب فرعونیان برای ارجاعشان اسیرانه بمصر بغرق انان وازادی اسرائیلیان مؤدی کردید وهم درهمان خطبه مبارکه قاصعه بعدازان فرمایشی که سابقا نقل کردیم تخلص بنی اسمعیل وبنی اسرائیل ازذل رقیت اکاسره وقیاصره را ازفوائد بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه واله الطاهرین احصاء فرموده‌اند الی غیر ذلك ازانچه در تواریخ ثبت وازاخبار مستفاد است واما مساوات تمام افراد ملت باشخص والی درجمیع حقوق واحکام شدت اهتمام حضرت ختمی مرتبت صلواته علیه واله را دراستحکام این اساس سعادت امت ازسیره مقدسه حضرتش توان فهمید وخوبست ازهربابی نمونهٔ ذکر شود اول مساوات درحقوق را ازداستان فرستادن دخترش زینب حلی وزیورموروثه ازمادرش خدیجه سلام الله علیهما را بمدینه منوره برای فکاك شوهرش ابی العاص ازامیر مسلمین وکریستن انحضرت بمشاهده ان وبخشیدن وارجاع تمام مسلمین حقوقشانرا بان معظمه باید استفاده نموده که بچه دقت مقرر

فرموده اند

دوم مساوات در احکام را از امر بتسویه فیمابین عمش عباس وپسر عمش عقیل با اینکه بالمجبوریه ایشانرا بجنك اورده بودند باسائر اسراء قریش حتی در بستن دستها وبازوهایشان باید سر مشق کرفت که اصلا جهت فارقه ومائزه درکار نیست

سیم درجه مساوات در مقاصه ومجازات را از برهنه فرمودن دو کتف مبارك برفراز منبر درهمان قرب ارتحال بااشتداد مرض وحاضر فرمودن تازیانه یاعصای ممشوق برای مقاصه نمودن سواده بمحض ادعای انکه دربعض اسفار هنکامیکه برهنه بوده تازیانه یاعصای مزبور ازناقه تجاوز وبکتفش رسیده وبالاخره قناعت او ببوسیدن خاتم نبوب که در کتف مبارك بود وهم از فرمایش حضرتش که درمجمع عام برای استحکام این اساس مبارك محالی را فرض وفرمود اکر از صدیقه طاهره سیدة النساء فاطمه زهراء صلوات الله علیها سرقت سرزند دست مبارکش راقطع خواهم نمود باید استنباط نمود که بکجا منتهی وتاچه اندازه برای امتش ازادی درمطالبه حقوق رامقرر فرموده اند واز برای احیاء همین سنت وسیره مبارکه ومحو بدعت تفضیل درعطاء واسترداد قطایع ویتولات وبرپاداشتن اساس مساوات بود که درعصر خلافت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام انهمه فتن وحوادث برپا وحتی بزرکان اصحابش مانند عبدالله عباس ومالك اشتر وغیرهما برای اطفاء نوائر فتن فی الجمله رفتار بسیرهٔ محدثه سابقین رادر عطاء وقسمت وتفضیل سابقین بدریین ، مهاجرین اولین وامهات مؤمنین رابر لاحقین تابعین وایرانیان تازه مسلمان از حضرتش استدعا نموده وانچنان جوابهای سخت شنودند داستان حدیده محماة درجواب یکصاع

کندم خواستن برادرش عقیل وعتابهای مکمله مقام عصمت بفرزندش سید الشهداء علیه السلام برای استقراض یکمد عسل از بیت المال که معویه باان عداوت ازشنیدن انها کریست وکفت انچه کفت وعاریه مضمونه خواستن یکی از بنات طاهرات کردن بندی ازبیت المال و آن فرمایشات صخره صماشکاف الی غیر ذلك ازانچه درکتب سیر مسطور وموجب سربزیری تمام مدعیان بسط عدالت ومساوات است همه برای حفظ این رکن اعظم وخروج ازعهده مسؤلیت مترتبه برآنست واز برای پیروی ومتابعت همین است وسیره مأخوذه ازانبیاء واولیاء علیهم افضل الصلواة والسلام است که در این عصر فرخنده که عصر سعادت ویقظت وانقضاء دورهٔ اسارت وانتهاء سیر قهقرائی اسلامیانش بعونه تعالی باید شمرد ربانیین فقهاء روحانیین رؤساء مذهب جعفری علی مشیده افضل الصلواة والسلام هم دراستنقاذ حریت وحقوق مغصوبه مسلمین وتخلیص رقابشان ازذل رقیت واسارت جائرین همان همت مجدانه رامطابق همان سیره مقدسه مبارکه مبذول وبرطبق دستور مقرر درشریعت مطهره که مالایدرك کله لایترك کله درتحویل سلطنت جائره غاصبه ازنحوهٔ اولی که علاوه برتمام خرابیهای عیانیه اصل دولت اسلامیه را هم بانقراض عاجل مشرف نموده است بنحوه ثانیه که حاسم اکثر مواد فساد ومانع استیلاء کفره بربلاد است بذل مهجه ومجاهدت لازمه درحفظ بیضه اسلام رامصروف فرموده ومیفرمایند وچون بدیهی است تنبه غیر تمندان اسلام بازادی رقابشان ازرقیت جائرین ومشارکت ومساواتشان درتمام نوعیات مملکت باغاصبین وپی بردن بخطرات مترتبه براستبداد وفعال مایشاء بودن ظالمین برای جدشان درطلب وشوقشان بمطلب اعظم وسیله واقوی سبب است لهذا

همان شعبه استبداد دینی باقتضای همان وظیفه مقامیه خود که حفظ شجره خبیثه استبداد را باسم حفظ دین قدیماً وحدیثاً متکفل بوده و هست خطاب مستطاب ولا تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون را مانند مخاطبین اولین آن پس پشت انداخت واین دو اصل سعادت وسرمایه حیات امت را که دانستی حفظ حقوق ملیه ومسؤلیت ولاة وغیرها همه مترتب برانها است محض تنفر وصرف قلوب وپی نبردن ملت بمطلوب بصورتهای زشت قبیح دیگر جلوه گر ساخت اما حریت مظلومه مغصوبه ملت ازذل رقیت جائرین را که دانستی ازاعظم مواهب الهیه عز اسمه براین نوع واغتصابش دراسلام ازبدع شجره ملعونه بنی العاص واستنقاذش ازغاصبین از هم مقاصد انبیاء واولیاء علیهم السلام بوده بموهوم خواندن قناعت نکرده بصورت بی مانعی فسقه وملحدین دراجهار بمنکرات واشاعه کفریات وتجری مبدعین دراظهار بدع وزندقه والحاد جلوه دادند وحتی بی حجاب بیرون امدن زنان ونحوذلك زانچه بداستان استبداد ومشروطیت دولت ازبحر اخضر بی ربط تراست ومسیحیان بواسطه منع مذهبی نداشتن از آن چه دولتشان مثل روس مستبده باشد یا مثل فرانسه وانکلیس شورویه علی ای حال درارتکابش بلامانعند ازلوازم ومقتضیات این حریت مظلومه مغصوبه شمردند واما مساوات در قوی وحقوق وسایر نوعیات را که شنیدی اشرف کائنات صلی الله علیه واله محض استحکام این اساس سعادت امت کتفهای مبارك را درچنان حال شدت مرض برای استیفاء قصاص ادعائی کشود وحضرت شاه ولایت علیه فصل الصلواة والسلام هم برای رفع بد نفرمودن از آن وتسویه فیمابین سابقین دردین یا ازانیان با مسلمان انهمه محنتها کشید

تا عاقبت درمحراب عبادت شربت شهادت نوشید بصورت مساوات مسلمین با اهل ذمه درابواب توارث وتناکح وقصاص ودیاتش در اوردند وبلکه مساوات اصناف مکلفین مانند بالغ ونابالغ وعاقل ومجنون وصحیح ومریض ومختار ومضطر وموسر ومعسر وقادر وعاجز الی غیر ذلك زانچه اختلاف انها منشأ اختلاف تکالیف واحکام وبداستان مشروطیت واستبداد ازفلك اطلس ابعداست را هم از مقتضیاتش شمردند وبالجمله چون سرمایه سعادت وحیات ملی ومحدودیت سلطنت مسؤلیت مقومه آن وحفظ حقوق ملیه همه منتهی باین دو اصل است لهذا این دو موهبت عظمای الهیه عز اسمه را بچنین صور قبیحه دراورند غافل ازانکه افتاب را بکل اندودن محال ودهنه دریای نیل را ببیل مسدود خواستن ازابلهی است . ملت ایران هرچند چشم وکوش بسته واز مقتضیات دین وضروریات مذهب بواسطه کیمان ماها بیخبر وبحقوق ملیه وازادی ازین رقیت ملعونه ومساوات باغاصبین حریت وحقوقشان پی نبرده وجز مسخریت برای خوش کذرانی وچپاول مفتخوران معمم وکلاهی رتبه ومقامی برای خود تصور نکرده وحتی بی ربط بودن این امور را باساس مشروطیت وتجدید استیلاء جائرین هم برنخورده باشند معهذا کله یمقدار را خوب میفهمند که اینهمه جانبازیهای عقلاء ودانایان وغیر تمندان مملکت بطبقاتهم من العلماء والاخیار والتجار وغیرهم در استنقاذ حریت ومساواتشان برای فرستادن نوامیس خود بی حجاب ببازار ومواصلت بایهود ونصاری وتسویه فیمابین امثال بالغ ونابالغ ونحوذالك درتکالیف وبی مانعی فسقه ومبدعین دراجهار بمنکرات واشاعه کفریات وشباه ذلك نخواهد بود ورؤساء وپیشوایان مذهب

هم جز برانچه حفظ بیضه اسلام وحراست ممالك اسلامیه بران متوقف باشد چنین احکام اکیده وتصریح بانکه مخالفت بمنزله محاربه امام زمان ارواحنا فداه است نخواهند فرمود وهم این دسته جباره وطاغیت امت وماحیان احکام شریعت ورواج دهندکان انحاء فسوق وفجور درمملکت را هم خوب شناخته ومیدانند که دو این ارتکابات شنیعه چنکیزیه جز حفظ مقام مالکیت رقاب وفاعلیت مایشاء وحاکمیت مایرید وعدم مسؤلیت عمایفعل مقصودهم دیکری اصلا بخاطرشان نرسیده ودرنظر ندارند وهمچنین اتصاف مادسته ظالم پرستان عصر وحاملان شعبه استبدادیه روهم بتمام اوصافیکه درروایت احتجاج برای علماء سوء وراه زنان دین مبین وکمراه کنندکان ضعفاء مسلمین وتعداد فرموده درآخرهمه میفرمایند اولئك اضر علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید لعنه الله علی الحسین علیه السلام کماینبغی فهمیده ومیدانند کمازاین درجه همدستی باظالمین دردمان چه ومقصدمان چیست خودرا درعنوان ایه مبارکه واذا اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبینه للناس ولا تکتمونه فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قلیلاً فبئس مایشترون مندرج ساختیم وبالاخره جزافتضاح ابدی وخزی دارین وعذاب الیم الهی سودی نخواهیم برد سنة الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلاً وخوبست عنان قلم را ازشرح این فضیحت که تبعاتش هرچه باشد بازهم عائد بنوست کرفته کشف حقیقت این مغالطات را بموقع خود احاله وبفهرست مندرجات فصول پنجکانه مقدمه را ختم کنیم واجمال ان بدین ترتیب است اول انکه حقیقت سلطنت مجعوله دردین اسلام وسائر شرائع وادیان وبلکه نزد حکماء وعقلاء غیرمتدینین

عالم قدیماً وحدیثاً همه بروجه ثانی مجعول وتحویلش بوجه اول مط ازبدع ظالمانه طواغیت امم واعصار است

دوم انکه دراین عصر غیبت که دست امت ازدامان عصمت کوتاه ومقام ولایت ونیابت نواب عام دراقامه وظائف مذکوره هم مغصوب وانتزاعش غیرمقدور است ایا ارجاعش ازنحوه اولی که ظلم زائد وغصب اندرغصب است بنحوه ثانیه وتحدید استیلاء جوری بقدرممکن واجب است ویاانکه مغصوبیت مقام موجب سقوط این تکلیف است

سیم انکه برتقدیر لزوم تحدید مذکور ایا همین مشروطیت رسمیه که دانستی رکن مقومش دوام ووسیله تحدید منحصر درآنست متعین وخالی ازمحذور است یانه

چهارم درذکر بعض وساوس ومغالطات القائیه ودفع انها

پنجم دربیان شرائط صحت ومشروعیت مداخله مبعوثان ملت دراینباب ووظیفه عملیه انان بروجه اجمال

فصل اول درتوضیح امراول وکلام دران دردو مقامست

اول دربیان اصل محدودیت استیلاء وسلطنت مجعوله درجمیع شرایع وادیان باقامه همان وظائف ومصالح لازمه نوعیه

دوم درکشف درجه این محدودیت وحقیقت ان

اما امر اول ازانچه درمقدمه کذشت ظاهر وهویدا چه بعد ازانکه دانستی اصل تأسیس سلطنت وترتیب قوی ووضع وخراج وغیرذالك همه برای حفظ ونظم مملکت وشبانی کله وتربیت نوع ورعایت رعیت است نه ازبرای قضاء شهوات ودرك مرادات کرکان ادمی خوار وتسخیر واستعباد رقاب ملت درتحت ارادات خود

سرانه پس لامحاله سلطنت مجعوله درهر شریعت وبلکه نزد هر عاقل
چه بحق تصدی شود یا باغتصاب عبارت از امانت داری نوع و ولایت
بر نظم و حفظ واقامه سائر وظائف راجعه بنگهبانی خواهد بود
نه ازباب قاهریت ومالکیت ودلبخواهانه حکمرانی در بلاد وفیما بین
عباد وفی الحقیقه از قبیل تولیت بعض موقوف علیهم در نظم و حفظ
موقوفه مشترکه وتسویه فیما بین ارباب حقوق وایصال هر ذی حق
بحق خود است نه ارباب تملك دل بخواهانه تصرف شخص متصدی
واز این جهت است که در لسان ائمه وعلماء اسلام سلطانرا بولی
ووالی وراعی وملت را برعیت تعبیر فرموده اند وهم از روی همین
مبنی واساس انکه حقیقت سلطنت عبارت از ولایت بر حفظ و نظم بمنزله
شبانی گله است لهذا بنصب الهی عز اسمه که مالك حقیقی وولی
بالذات ومعطی ولایات است موقوف وتفصیل مطلب بمباحث امامت
موکول است وچون که دانستی قهر وتسخیر رقاب ملت در تحت تحکمات
خودسرانه علاوه بر انکه از اشنع انحاء ظلم وطغیان وعلو در ارض
است اغتصاب رداء کبریائی وبا اهم مقاصد انبیاء علیهم السلام هم
منافیست پس اهمال وسکوت از قلع چنین شجره خبیثه در هیچیك
از ادیان سابقه هم اصلا محتمل نخواهد بود وبلکه از ایه مبارکه قالت
یا ایها الملاء افتونی فی امری ما کنت قاطعة امراً حتی تشهدون که
از لسان ملکه سبا حکایت فرموده اند ظاهر است که با اینکه قومش
افتاب پرست بوده اند معهذا اداره حکومتشان شورویهٔ عمومیه بوده
نه استبدادیه وحتی از ایه مبارکه فتنازعوا امرهم بینهم واسروا النجوی
که داستان مشورت فرعونیان در امر حضرت کلیم وهرون علی نبینا
واله وعلیهما السلام ومنتهی شدن مذاکره علنیه ایشانرا در نیاب

بمذاکره سریه حکایت فرموده اند استفاده توان کرد که چنانچه
رفتار دولت انگلیس فعلا مبعض ونسبت بملت انگلیسیه چون
کاملا بیدارند مسؤله وشورویه ونسبت باسراء واذلاء هندوستان
وغیرها از ممالك اسلامیه که بواسطه بیحسی وخواب گران گرفتار چنین
اسارت وباز هم در خوابند استعبادیه واستبدادیه است همین طور
رفتار دولت فرعونیه هم باوجود ادعای الوهیت معهذا مبعض ونسبت
بقبطیان که قومش بودند شورویه ونسبت باسباط بنی اسرائیل
استعبادیه بوده وآیه مبارکه یستضعف طائفة منهم هم مفید همین معنی
است وعلی کل حال رجوع حقیقت سلطنت اسلامیه وبلکه
در جمیع شرائع وادیان بباب امانت وولایت احد مشترکین در حقوق
مشترکه نوعیه بدون هیچ مزیت برای شخص متصدی ومحدودیت ان
بعدم استبدادانه تحکم ودل بخواهانه قهر وارتکاب نداشتن از اظهر ضروریات
دین اسلام وبلکه تمام شرائع وادیان است وهم استناد تمام تجاوزات
ودل بخواهانه حکمرانیها قدیما وحدیثا بتغلب وطغیان فراعنه وطواغیت
امم از واضحاتست وبموجب حدیث نبوی متواتر بین الامه واتفاق
تواریخ اسلامیه بوقوع همان اخبار غیبی نبوت مبین شد که مبدء
تحویل سلطنت اسلامیه از نحوه ثانیه باولی استیلاء معویه وبلوغ اغصان
الشجره الملعونه فی القرأن بعدد میشوم سی نفر بوده وسلطنت میشومه
استبدادیه از انان موروثست واما مرحله ثانیه هم از انچه سابقا گذشت
اجمالا مبین شد ودانستی که بمقتضای انچه اساس مذهب ماطائفه امامیه
بر آن مبتنی وکلیه الهیه عصمت را در ولایت بر سیاست امور امت
معتبر دانستیم درجه این محدودیت فقط نه برهمان خودسرانه تحکم
ومستبدانه ارتکاب نداشتن واقف وبهمین اندازه مقصور است بلکه

اجمالا دانستی که تابکجا منتهی است واما بنا براصول اهل سنت که نه عصمت و نه نصب الهی عز اسمه هیچیك را لازم ندانسته بیعت اهل حل وعقد امت را موجب انعقادش دانستند هرچند درجهٔ محدودیت بجائیکه مذهب ما مقتضی است منتهی نباشد لکن عدم تخطی از کتاب وسنت وسیره مقدسه نبویه صلی الله علیه واله را در نفس عقد بیعت شرط لازم الذکر واندك تخلف ودل بخواهانه ارتکاب وحکمرانی را منافی مقام ومنصب دانسته درلزوم جلوگیری متفق شدند وعلیهذا محدودیت سلطنت اسلامیه بهمان درجهٔ اولی که عبارت ازخود سرانه ارتکاب واستیثار نداشتن است با اغماض ازمرحله اهلیت متصدی وهم اغماض ازانچه لازمه مقام عصمت وخاصه مذهب ماست قدرمسلم بین الفریقین ومتیقن علی المذهبین ومتفق علیه امت وازضروریات دین اسلام است وچونکه حفظ این درجهٔ مسلمه بین الامه بحسب قوه بشریه عادةً ممکن ومانندسائر درجات ان که بمذهب ما مخصوص وجز قوهٔ عاصمه عصمت حافظش نتواندبود متعذر نیست لهذا لزوم حفظش را بهروسیله که ممکن شود خصوصا باتصدی غاصب هیچ مسلمان مظهر شهادتین نتواند انکار نماید الاان یخرج من ملتنا ویستدین بغیر دیننا

(فصل دویم)در تنقیح امر دویم است وبایدسه مطلب من باب المقدمه بیان شود

اول انکه درباب نهی ازمنکر بالضروره من الدین معلوم است که چنانچه شخص واحد فرضاً در آن واحد منکرات عدیده را مرتکب شود ردعش ازهریك ازانها تکلیفی است مستقل وغیر مرتبط بتمکن ازردع ومنع ازسائر انچه که مرتکب است

دویم انکه ازجمله قطعیات مذهب ما طائفه امامیه این است که دراین عصرغیبت علی مغیبه السلام انچه ازولایات نوعیه را که عدم رضاء شارع مقدس باهمال ان حتی دراین زمینه هم معلوم باشد وظائف حسبیه نامیده نیابت فقهاء عصر غیبت را دران قدر متیقن وثابت دانستیم حتی باعدم ثبوت نیابت عامه درجمیع مناصب وچون عدم رضاء شارع مقدس باختلال نظام وذهاب بیضه اسلام وبلکه اهمیت وظائف راجعه بحفظ ونظم ممالك اسلامیه ازتمام امور حسبیه ازاوضح قطعیات است لهذا ثبوت نیابت فقهاء ونواب عام عصر غیبت دراقامه وظائف مذکوره ازقطعیات مذهب خواهدبود(سیم)انکه درابواب ولایات برامثال اوقاف عامه وخاصه وغیرها از انچه راجع بباب ولایاتست اینمعنی نزد تمام علماء اسلام مسلم وازقطعیاتست که چنانچه غاصبی عدواناً وضع یدنماید ورفع یدش رأساً ممکن نباشد ولکن ترتیبات عملیه وکماشتن هیئت نظاری توان تصرفش را تحدید وموقوفه مغصوبه را مثلا ازحیف ومیل وصرف درشهواتش کلاام بعضا صیانت نمود البته وجوب آن بدیهی وخلاف دران نه تنها ازعلماء متشرعین بلکه ازعقلاء دهریین هم هیچ متصور ومحتمل نخواهدبود وچون این سه مطلب مبین شد مجال شبهه وتشکیك دروجوب تحویل سلطنت جائره غاصبه ازنحوه اولی بنحوه ثانیه باعدم مقدوریت ازید ازان باقی نخواهدبود چه بعد ازانکه دانستی که نحوهٔ اولی هم اغتصاب رداء وکبریائی عزاسمه وظلم بساحت اقدس احدیتست وهم اغتصاب مقام لایت وظلم بناحیه مقدسه امامت صلوات الله علیها وهم اغتصاب رقاب وبلاد وظلم درباره عباداست بخلاف نحوه ثانیه که ظلم واغتصابش فقط بمقام مقدس امامت راجع وازان دوظلم وغصب دیکر خالی است

پس حقیقت تحویل وتبدیل سلطنت جائره عبارت ازقصر وتحدید استیلاء جوری وردع ازان دوظلم وغصب زائد خواهدبود نه ازباب رفع یك فردازظلم ووضع فردمبائن دیکر اخف ازاول وبعبارت اوضح انکه تصرفات نحوه ثانیه فقط بهمان مقدارنظم وحفظ مملکت مقصور وتصرفات نحوه اولی زیاده واضعاف انست وبرهیچ حدهم واقف ومقصور نیست وتبدیل نحوه سلطنت عبارتست ازمنع وردع ازاین زیادتها وبتقریب وبیان دیکر انکه تصرفات نحوه ثانیه همان تصرفات ولایتیه است که ولایت درانها چنانچه بیان نمودیم برای اهلش شرعاً ثابت وباعدم اهلیت متصدی هم ازقبیل مداخله غیرمتولی شرعی است درامر موقوفه که بوسیله نظارت نظار ازحیف ومیل صیانت شود وباصدور اذن ممن له ولایة الاذن لباس مشروعیت هم تواند پوشید وازاغتصاب وظلم بمقام امامت وولایت هم بوسیله اذن مذکور خارج تواندشد ومانند متنجس بالعرض است که بوسیله همین اذن قابل تطهیر تواندبود وتصرفات نحوه اولی بعکس مذکور وظلمی است قبیح بالذات وغیر لایق برای لباس مشروعیت وصدور اذن دران اصلا وازقبیل تملك غاصب نفس عین موقوفه را وابطال رسم وقفیت آن ومانند نفس اعیان نجاسانست که تادرمحل باقیست اصلا قابل طهارت نتواندبود الابعد ازازاله وتبدیل وتحویل نحوهٔ سلطنت بعینه همان داستان کماشتن نظاراست برای صیانت موقوفه مغصوبه وتحدید تصرفات غاصب برموجبات صلاح ان ورفع نحوهٔ ید تملکیهٔ او که غصبی است زائد والزامش بمقتضای وقف ومنعش ازحیف ومیل وصرف درشهوات خود وازقبیل ازاله عین نجاست است ازمحل متنجس و چه قدر مناسب است رؤیای صادقهٔ که خود این اقل خدام

شرع انور درهمین خلال دیده ومتضمن همین تشبیه است ضمناً درج شود
چند شب قبل ازاین درعالم رؤیا خدمت مرحوم ایةالله اقای حاجی میرزا حسین طهرانی قدس سره نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل طاب رمسه مشرف وپس ازالتفات برحلت ایشان وکرفتن طرفین ردآء مبارکشان برای استفاده وامتناع ایشان ازجواب مسائل راجعه بعالم موت ونشاهٔ برزخ وآخرت وتمکین ازجواب مسائل دیکر سؤآلاتی عرض شد وازلسان مبارك حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نقل جواب فرمودند بعد ازختم انها عرض کردم اهتمامات شمارا درخصوص مشروطیت چه فرمودند حاصل عبارت جواب این بود حضرت فرمودند مشروطه اسمش تازه است مطلب که قدیمی است مثالی که متضمن بشبیه بآب که شرحش درنظرم نماندذکر فرموده بعدباین عبارت کفتند حضرت فرمودند مشروطه مثل آنست که کنیز سیاهی راکه دستش هم آلود باشد بشسنن دست وادارش نمایند انتهی چه قدراین مثال مبارك تمام ومنطبق است بر مطلب وسهل ممتنعی است که بهیچ خاطر نرسیده وبرصحت رؤیا علاوه برقرائن قطعیه دیکر امارهٔ واضح است سیاهی کنیز اشاره است بغصبیت اصل تصدی وآلودکی دست اشاره بهمان غصب زائد ومشروطیت چون مزیل آنست لهذا بشستن ید غاصبانه متصدی تشبیهش فرموده اند وبالجمله حفظ همان درجهٔ مسلمه ازمحدودیت سلطنت اسلامیه که دانستی متفق علیه امت وازضروریات اسلام است علاوه برانکه فی نفسه ازاهم تکالیف نوع مسلمین وازاعظم نوامیس دین مبین است درصورت مغصوبیت مقام وتصدی وتعدی غاصب چنانچه نسبت بحالت حالیه ایران ضروری مذهبمانست ازجهات عدیده دیکر که اجمالا اشاره شد درعنوان

امر بمعروف ونهی ازمنکر وحفظ نفوس واعراض واموال مسلمین ودفع تطاول ظالمین هم مندرجست وباغماض ازتمام مذکورات تمام سیاسیین ومطلعین براوضاع عالم من الاسلامیین وغیرهم برایمعنی متفقند که همچنانکه مبدء طبیعی ان چنان ترقی ونفوذ اسلام در صدر اول که در کمتر ازنصف قرن بحِ سرعت سیر بکجا منتهی شد همین عادله وشورویه بودن سلطنت اسلامیه وازادی ومساوات احاد مسلمین بااشخاص خلفاء وبطانه ایشان در حقوق واحکام بوده همین طور مبدء طبیعی این چنین تنزل مسلمین وتفوق ملل مسیحیه برانان هم که معظم ممالکشانرا بردند وهیچ نمانده که این اقل قلیل باقی مانده را هم ببرند همین اسارت ورقیت مسلمین در تحت حکومت استبدادیه موروثه ازمعاویه وفوزانان است بحکومت مسؤله ماخوذه ازشرع مسلمین وچنانچه بازهم مسلمانان ازاین سکرت وغفلت بخود نیایند وکمافی السابق درذلت عبودیت فراعنه امت وچپاول چیان مملکت باقی بمانند چیزی نخواهد گذشت که العیاذ بالله تعالی مانند مسلمین معظم افریقا واغلب ممالك آسیا وغیرذالك نعمت وشرف استقلال قومیت وسلطنت اسلامیه را ازدست داده ودر تحت حکومت نصاری اسیر ودودوره نخواهد گشت که مانند اهالی اندلس وغیرها اسلامیتشان بتنصر ومساجدشان کنیسه واذانشان بناقوس وشعائر اسلامیه بزنار وبلکه اصل لسانشان هم مانند آنان مبدل وروضه منوره امام هشتمشان صلوات الله علیهم هم پایمال نصاری خواهد گشت وقی الله المسلمین عنه ولاارانا الله ذالك وگذشته از کمال بداهت ووضوح این امر وحصول تمام مبادی ومقدمات قریبه بمطاب وحتی پرداختن همسایگان جنوبی وشمالی بنقشه قسمت مملکت فیما بین خودشان

وکثرت مشاهدهٔ نظائر واشباه ان فلااقل من لزوم التحذر وعلیهذا بدیهی است که تحویل سلطنت جائره غاصبه ازنحوهٔ ظالمه اولی بنحوهٔ عادله ثانیه علاوه برتمام مذکورات موجب حفظ بیضه اسلام وصیانت حوزه مسلمین است ازاستیلاء کفار وازاینجهت ازاهم فرائض خواهد بود جمع الله تعالی علی الهدی کلمتنا وعلی التقی شملنا ولاجعلنا من الذین یجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت بمحمد واله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

(فصل سیم) در تحقیق امر سیم وتوضیح ان موقوف ببیان سه امر است اول انکه چنانکه دانستی حقیقت سلطنت اسلامیه عبارت ازولایت برسیاست امورامت وبچه اندازه هم محدود است همین طور ابتناء اساسش هم نظر بمشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت برمشورت باعقلاء امت که عبارت ازهمین شورای عمومی ملی است نه تنها باخصوص بطانه وخواص شخص والی که شورای درباریش خوانند بنص کلام مجید الهی عز اسمه وسیره مقدسه نبویه صلی الله علیه واله که تامازن استیلاء معویه محفوظ بود ازمسلمات اسلامیه ودلالت آیه مبارکه وشاورهم فی الامر که عقل کل ونفس عصمت را بدان مخاطب وبمشورت باعقلاء امت مکلف فرموده اند براینمطلب درکمال بداهت وظهور است چه بالضروره معلومست مرجع ضمیر جمع نوع امت وقاطبه مهاجرین وانصار است نه اشخاص خاصه وتخصیص ان بخصوص عقلاء وارباب حل وعقد ازروی مناسبت حکمیه وقرینه مقامیه خواهد بود نه ازباب صراحت لفظیه ودلالت کلمه مبارکه فی الامر که مفرد محلی ومفید عموم اطلاقی است براینکه متعلق مشورت مقرره در شریعت مطهره کلیه امور سیاسیه است هم در غایت وضوح

وخروج احکام الهیه عز اسمه ازاین عموم ازباب تخصص است نه تخصیص و آیه مبارکه وامرهم شوری بینهم اگرچه فی نفسه برزیاده ازرجحان مشورت دلیل نباشد لکن دلالتش برانکه وضع امورنوعیه برآنست که بمشورت نوع برکذار شود درکمال ظهور است سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه واله درمشورت بااصحاب واشیروا علی اصحابی فرمودن درحوادث را کتب سیر مشروحا متضمن وموافقتش باآراء اکثرهم بجائی منتهی بود که حتی درغزوه احد بااینکه رأی مبارك شخص حضرتش باجماعتی ازاصحاب عدم خروج ازمدینه مشرفه را ترجیح فرمودوبعدهم همه دانستند که صلاح وصواب همان بود معهذا چون‌ا کثریت اراء برخروج مستقربود ازاین روبا آنان موافقت وان همه مصائب جلیله را تحمل فرمود عدم تخطی خلفاء اولین ازاین سیره مقدسه وترقیات فوق العاده مترتبه بران هم ازوقایع صدراول تفصیلا معلوم وحضرت شاه ولایت علیه افضل الصلواة والسلام هم درطی خطبه مبارکه که دربیان حقوق والی بررعیت وحقوق رعیت بروالی درصفین انشاء فرموده بقاطبه حاضرین که عددشانرا ازپنجاه هزارنفر کمتر نکفته اند میفرماید فلاتکلمونی بماتکلم به الجبابره ولاتحفظوا منی بمایتحفظ به عنداهل البادرة ولاتخالطونی بالمصانعة ولاتظنوا بی استثقالا فی حق قیل لی ولاالتماس اعظام لنفسی فانه من استثقل الحق ان یقال له اوالعدل ان یعرض علیه کان العمل بهما علیه اثقل فلا تکفوا عن مقالة بحق اومشورة بعدل چه قدر سزاواراست مامدعیان مقام والای تشیع اندکی درسراپای این کلام مبارك تامل کنیم وازدری واقع وحقیقت رسی والغاء اغراض نفسیه ایخطاب را بفهمیم که این درجه اهتمام حضرتش

دررفع ابهت وهیبت مقام خلافت ازقلوب امت وتکمیل اعلی درجات ازادی انان وترغیب وتحریصشان برعرض هرکونه اعتراض ومشورت ودرعداد حقوق الی بررعیت ویاحقوق رعیت بروالی شمردن ان وهمچنین اشیروا علی صحابی فرمودنهای اشرف کائنات صلی الله علیه واله برطبق امر الهی عز اسمه برای چه مقاصد بوده اکرباوجود مقام والای عصمت واستغناء ازتمام عالم دراصابه واقع معهذا برعایت تحفظ ازخطاء واشتباه چنین اهتمام فرموده اند وحاشاهم عن ذالك پس لازم است که لااقل برای منع ازتجاوزات عمدیه این اساس سعادت رااستوارداریم واکرازبرای تنزیه سلطنت حقه ولایتیه زمجردتشبه صوری بسلطنتهای استبدادیه فراعنه وطواغیت امم وحفظ اساس مسؤلیت وشورویت ان وتحفظ بران دواصل طیب وطاهر حریت ومساوات احادامت بامقام والای خلافت بوده کماهوالظاهر بل المتیقن پس البته لازمست نحوه سلطنت اسلامیه را اکرچه متصدی مغتصب باشد بقدرقوه تحفظ کنیم واکر محض تعلیم امت وازبرای سرمشق ولاة قضاة وعمال وبغرض التزام انان برفتار براین نهج وعدم تخلف ازاین دستور العمل بوده پس لازمست تعلم کنیم صلوات الله علیه وعلی الاطائب من ولده القائمین من بعده وعلی کل حال زهی اسف وحسرت که ماظالم پرستان عصر وحاملان شعبه استبداددینی چه قدر ازمدالیل کتاب وسنت واحکام شریعت وسیره پیغمبر وامام خود بیخبریم بجای انکه شورای عمومی ملی را هذه بضاعتنا ردت الینا بکوئیم بااسلامیت مخالفش میشماریم وحتی ایه واضح الدلاله سابقه را هم کویادرکتاب مجید الهی عز اسمه هرکز نخوانده ویابمفادش برنخورده یاانکه بواسطه منافاتش

باشهوات وشعبه استبداد واستعباد خودمان داستان نبذ فریق من الذین اتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لایعلمون را تجدید نمودیم

(دوم) انکه دراین زمینه که دستمان نه تنها ازدامان عصمت بلکه ازملکه تقوی وعدالت وعلم متصدیان هم کوتاه وبضد حقیقی ونقطه مقابل انها کرفتاریم همچنانکه بالضروره معلوم است حفظ همان درجه مسلمه ازمحدودیت سلطنت اسلامیه که دانستی متفق علیه امت وازضروریات دین اسلام است وهمچنین صیانت این اساس شوروی که بنص کتاب وسنت وسیره مقدسه دانستی که ثابت وازقطعیات است جز بکماشتن مسدد ورادع خارجی که بقدر قوه بشریه بجای ان قوه عاصمه الهیه عزاسمه ولااقل جانشین قوه علمیه وملکه عدالت وتقوی تواندبود غیرممکن وبصرافت طبع این نوع متصدیان عادةً ازمحالات ومانند حراست کوسفندرا بکرك وا کذاشتن وچشم تبریدبا تش داشتن وازاین رو وجوب کماشتن هیئت مذکوره چنانچه سابقا کذشت بدیهی وغیر قابل انکاراست همین طور بالضروره معلوم است که قوه مسدده ورادعه خارجیه وقتی مؤثر ومفید وجانشین قوای نفسیه تواندبود که برهمان وجهی که ارادات نفسیه درتحت ملکات وادراکات ومنبعث ازانها است همان طور طبقات متصدیان هم فقط عبارت ازقوه اجرائیه مملکت ودرتحت ترجیحات قوه مسدده وعلمیه ومنبعث ازان باشند وهم درصورتی اطراد پذیر وغیرقابل ازبرای تخلف تواندبود که اصل اساس دولت ووضع سلطنت بطوررسمیت وقانونیت برهمین وجه مبتنی وبوسیله بیداری وهشیاری وحکمت عملیه عقلاء ملت جمیع قوای استبدادیه که شرحش

درخاتمه خواهدامد مسلوب وابواب تخلص وچاره مسدود باشد والاقوای ملعونه استبدادیه حتمامتحرك ونائره طاغوتیه حکمازبانیه خواهد کشیدومآل امرلامحاله بحال ماایرانیان خانمان ویران مؤدی خواهد بود

(سیم) انکه بعد ازانکه بموجب همین تشریح مبین شد ودانستی که کماشتن قوه وهیئت مسدده بنابراصول مذهب ماطائفه امامیه قدرمقدور ازجانشین قوه عاصمه عصمت است وبنابرمبانی اهل سنت بجای قوه علمیه وملکه تقوی وعدالت حفظ نحوه سلطنت اسلامیه ازتبدل ومراقبت درعدم تجاوز ازحدود متوقف بران ومنحصر درآنست پس البته رکن اعظم این تحفظ واصل اهم این مراقبت مرتب داشتن دستورمحدد است که بهمان ترتیبی که اجمالا درمقدمه کذشت بتمیزوظائف نوعیه لازمه ازانچه دران حق مداخله نیست کاملاوافی وتفصیل حدود مذکوره را بروفق مقتضیات مذهب بطور قانونیت وبروجه رسمیت متضمن باشد والا بدون دستورمذکور البته مراقبت ومحافظت متصدیان مانند محمول بلا موضوع وازقبیل سربی صاحب تراشیدن خواهدبود وبالجمله چنانکه ضبطاعمال مقلدین درابواب عبادات ومعاملات بدون انکه رسائل عملیه دردست واعمال شبانه روزی خودرا بران منطبق کنند ازممتنعاتست همین طور درامور سیاسیه ونوعیات مملکت هم ضبط رفتار متصدیان ودرتحت مراقبت ومسؤلیت بودنشان بدون ترتیب دستورمذکور ازممتنعات وفی الحقیقه پایه واساس حفظ محدودیت ومسؤلیت مبتنی بران واصل اصیل دراین باب ومقدمه منحصره مطلب وازاین جهت واجب است وچون این مطلب کماهو

حقه مبین شد و دانستی که حفظ نحوهٔ سلطنت اسلامیه از تبدل
و تحفظ بر محدودیت و مسؤلیت و شورویت و سائر مقومات ولایتیه
بودن آن جز بترتیب دستور محدد و گماشتن هیئت مسدده عادةً
از ممتنعات است و هم دانستی که گماشتن هیئت مسدده در این باب نه تنها
برای ادای باتمامه وظائف لازمه و منع از تجاوزات و فقط از باب
گماشتن هیئت نظار است برای حفظ امثال موقوفه مغصوبه از تطاول
و چپاول غاصب بلکه خیلی ادق و الطف و بالاتر از آن و بنا بر اصول مذهب
ما قدر مقدور از جانشین قوه عاصمه عصمت و بنا بر مبانی اهل سنت
بجای قوه علمیه و ملکه تقوی و عدالت است و هم دانستی که این
جانشینی وقتی متحقق و کامل الصورت پذیر گردد که بر همان وجهی که
ارادات نفسیه منبعث از ملکات و ادراکات است هیئت مسدده هم
در مملکت دارای این مرتبه و منشأ همین اثر باشد بعد از تنبه و التفات
باین معانی و مبانی تمامیت این ترتیب و متقوم بودن حفظ نحوه سلطنت
اسلامیه باین دو رکن مقوم و مسؤلیت مترتبه بر آن دو اصل مبارک
حریت و مساوات و متوقف بودن این جانشینی بهمین تجزیه قوای
مملکت و مأخوذ بودن تمام این مبانی پس از رد هر یک از فروع باصل
خودش از شرع قویم اسلام و خاصه از مقتضیات مذهب ما طائفه
امامیه چه قدر بدیهی و عدم انطباق تحدید استیلاء جوری که وجوبش
در فصل سابق از جهات عدیده مبین شد جز بر این ترتیب چه قدر
ضروری است والحق جودت استنباط و حسن استخراج اول
حکیمی که باین معانی برخورد و مسؤله شورویه و مقیده مشروطه
و محدوده بودن نحوه سلطنت عادله ولایتیه و ابتناء اساسش را بر آن
دو اصل مبارک حریت و مساوات و مسؤلیت مترتبه بر آنها و متوقف

بودن حفظ مقوماتش را باین دو رکن مقوم از آنچه بیان نمودیم استفاده
و استنباط نمود و بطور قانونیت هم بر وجه اطراد و رسمیت هم
بچنین تمامیت مرتبش ساخت و هم امکان اقامه قوه مسدده و رادعه
خارجیه را بجای قوه عاصمه عصمت و لا اقل ملکه تقوی و علم و عدالت
از کیفیت انبعاث ارادات نفسیه از ملکات و ادراکات استخراج نمود
و بوسیله تجزیه قوای مملکت و قصر شغل متصدیان بفقط قوه اجرائیه
و در تحت اراده قوهٔ مسدده و مسؤل آن و آنان هم مسؤل آحاد ملت
بودن وجود خارجیش داد زهی مایه شرف و افتخارش و بدی
موجب سربزیری و غبطه ما مردم است که با اینکه بحمدالله تعالی
و حسن تأییده از مثل یک کلمه مبارکه لا تنقض الیقین بالشک از همه
قواعد لطیفه استخراج نمودیم از مقتضیات مبانی و اصول مذهب
و مایه امتیازمان از سائر فرق چنین غافل و ابتلای باسارت و رقیت
طواغیت امت را الی زمان الفرج عجل الله تعالی ایامه بکلی بی علاج
پنداشته اصلا در این وادی داخل نشدیم و دیگران در پی بردن
بمقتضیات از مبانی و تخلیص رقابشان از این اسارت منحوسه گوی
سبقت ربودند مبدء طبیعی اینچنان ترقی و نفوذ را از سیاسات اسلامیه
اخذ و بوسیله جودت استنباط و حسن تفریع اینچنین فروع صحیحه
بر آن مرتب و بهمان نتائج فائقه نائل شدند و ما مسلمانان بقهقری
برگشتیم حال هم که بعد اللتیا و التی اندک تنبهی حاصل و مقتضیات احکام
دین و اصول مذهبمان را بکمال سربزیری از دیگران اخذ و مصداق
هذه بضاعتنا ردت الینا شد باز هم جهله و ظالم پرستان عصر و حاملان
شعبه استبداد دینی در جه همدستی با ظالمین را بآخرین نقطه منتهی و سلب
فعالیت مایشاء و حاکمیت ما یرید و مالکیت رقاب و عدم مسؤلیت

عمایفعل ازجائرین را بااسلامیت وقران منافی شمردند همانابرطبق اراده استبدادیه خود ومحض همدستی باجائرین دین ومذهبی تازه اختراع نموده اسمش رااسلام واساسش رابرتشریك طواغیت امت باذات احدیت تقدست اسمآئه درصفات مذکوره مبتنی ساختند وکتاب جور واستبدادی هم که بمقتضای ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ازکفرستان روسیه برایشان نازل و متضمن این دستور العملهای جوریه ومبنی برهمین مبانی است قرأن آسمانیش خواندندو بهمدستی باطواغیت امت مستظهر ودربلد اسلام بچنین خلاف ضروری واضح اجهار وچنین نغمها سرودند وداستان اجعل الالهة الهاً واحداً ان هذا لشیء عجاب ما سمعنا بهذا فی الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق راتجدید نمودند عصمنا الله تعالی من غلبة الهوی وایثار العاجله ومعاونة الظلمه وسوء الخاتمه بمحمد واله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

(فصل چهارم) درذکر جمله از وساوس وشبهات القائیه ودفع انها وهرچند باوضوح انکه اساس این وساوس بهمدستی باجابره وطواغیت مبتنی وناشی ازهمان شعبه استبداد دینی وبغرض حفظ شجره خبیثه استبداد ومحض استرقاق واستعباد رقاب عباد است لهذا مستغنی ازتعرض وجواب واعتناء بان خروج ازوظیفه وبعید ازصوابست ولکن بملاحظه انکه مبادا ملل اجنبیه وغیر مطلعین باحکام شرعیه این اباطیل مستبدانه مغرضانه را در عداد اقوال علماء اسلام شمارند وچنین واضحات ضروریه راهم درشریعت مطهره قابل اختلاف ودرنزد متشرعین محل خلاف پنداشته لسان طعن بدین مبین کشایند لهذا اعجالتاً دراین مختصر بدفع وساوس راجعه باصول ومقومات این اساس سعادت اکتفاء واستقصاء ودفع بقیه اباطیل رابانکه

اوفات اشرف ازان است بمقاله علیحده موکول میداریم وچون دانستی که اساس ولایتیه وعادله بودن نحوه سلطنت چنانکه بحق تصدی شود یاباغتصاب بان دواصل طیب وطاهر حریت ومساوات مبتنی وحفظ شورویت ومحدودیت وسائر مقوماتش هم بترتیب دستور اساسی وعقد مجلس شورای ملی متوقف است لهذا مغالطات راجعه بهریك ازان دواصل مبارك واین دورکن مقوم را علیحده مذکور وبدفعش میپردازیم اول مغلطه راجعه باصل مبارك حریت است که الحق ازشاه مغلطه کاریهای عالم وکشف حقیقتش هم ازهمه اهم والزم است چه بعدازانکه درمقدمه مبین شد ودانستی که حقیقت سلطنت تملکیه عبارت ازاغتصاب رقاب ملت است درتحت تحکمات خودسرانه ومبدء این اغتصاب را هم بمقتضای حدیث نبوی متواتر بین الشیعه واهل السنه دانستی که بلوغ بنی العاص لعنهم الله تعالی بعدد میشوم سی نفر بوده وهم دانستی که اساس ولایتیه بودن آن اگرچه متصدی مغتصب باشد هم برازادی ازاین اسارت ورقیت مبتنی است پس البته حقیقت تبدیل نحوه سلطنت غاصبه جائره عبارت ازتحصیل ازادی ازاین اسارت ورقیت وتمام منازعات ومشاجرات واقعه فیمابین هرملت باحکومت تملکیه خودش بر سرهمین مطلب خواهد بود نه ازبرای رفع ید ازاحکام دین ومقتضیات مذهب مقصد هرملت چه متدین بدین وملتزم بشریعتی باشند ویاانکه اصلا بصانع عالم هم قائل نباشند تخلص ازاین رقیب واستنقاذ رقابشان است ازاین اسارت نه خروج ازربقه عبودیت الهیه جلت الائه ورفع التزام باحکام شریعت وکتابی که بدان تدین دارند وطرف این تشاجر وتنازع هم فقط حکومت مغتصبه رقابشان است

به صانع و مالك و پروردگارشان وچون تمام این منازعات ومشاجرات واقعه فیمابین انبیاء واولیاء علیهم السلام بافراعنه سلف وهم فیمابین پیروان ایشان باطواغیت خلف واین درجه اهتمام در تبدیل نحوه سلطنت همه برسر استنقاذ این اعظم مواهب الهیه عز اسمه از مغتصبین آن بوده وهست وحقیقت تبدیل نحوهٔ سلطنت غاصبه عبارت ازفوز ملت باین موهبت است ازاینجهت تمام همت ظالم پرستان بصرف قلوب ملت ازادراك حقیقت ان مصروف ومقتضیات دین ومذهب ملل مسیحیه را ازلوازم این سرامد نعم الهیه عز اسمه شمرده وبحساب ان بخرجش اوردند ولکن هیهات هیهات گذشت آنزمانی که ملت ایران اینقدر چشم وگوش بسته بودند که این مرحوم قدوة المتالهین اخوند ملا محراب حکیم علیه الرحمه راچون قائل بوحدت واجب الوجود بودلازم وتبری از حضرت کلیم علی نبینا وآله وعلیه السلام را هم چون پیغمبر یهودیانست واجب میشمردند وحتی بواسطه اشتراك دراسم گاهی نسبت بساحت مقدسه امام هفتم علیهم السلام هم العیاذبالله تعالی جسارت میشد وازهر امر حق بمحض یك کلمه واهیه ازهرناحقی دوری مینمودند حالا بحمد الله تعالی بچشم وگوشهاباز وگذشته ازتمام انچه کشف حقیقت این حریت مظلومه مغصوبه واهتمام انبیاء واولیاء علیهم السلام در استنقاذش ازغاصبین ان گذشت ودانستی که حقیقت استبداد دولت غاصبه عبارتست ازاغتصاب ان ومشروطیت انهم عبارت ازانتزاعش از غاصبین است واین اتساع مشربها بی ربطی باین داستان وبودونبودش ناشی ازاختلاف مذاهب ونسبت باستبداد ومشروطیت دولت یکسانست علاوه برهمه اینها این معنی را هرذی شعوری میفهمد که

ازابتدای پی بردن سائرملل باین اساس سعادت وسبقت دراستفاده ان ازکتاب وسنت اغلب مسیحیان باکمال اتساع مشرب که باقتضای مذهبشان بدان قائل وحتی طوائفی هم که اصلا بشریعت ودینی التزام ندارند ودراتساع مشرب اعلی درجه را دارند معهذ کله برای استنقاذ حریتشان بجنگیدن باغاصبین آن دچار وباشد ازمصائب ما گرفتار بودند وباضعاف مابذل نفوس واموال نمودند تاباین سرمایهٔ حیات ملی نائل شدند وهم هرکوری میبیند که ملت روسیه بااین شدت ابتلای باسارت ورقیت دولت ظالمه خود واینهمه جانبازیهای برای تخلص ازاین شدت وعدم فوز شان ازروی قوت قوای استبدادیه بمقصد معهذا اتساع مشربشان باسائر مسیحیان که باعلی درجهٔ حریت نائلند بواسطه اتحاد مذهب یکسان ومباحاتشان بریك نسق والتزامشان بلوازم تنصر وبذل اموال درترویج شعائر نصرانیت بیك منوال است وبعد از وضوح این معانی ومشاهده اشتراك هردودسته مسیحیان قدیماً وحدیثاً دراین اتساع مشرب وبی ربط بودن ان بداستان ازادی ازرقیت طواغیت امت باغماض آراز تمام انچه گذشت عیاناً هم مشهود واین مغالطه کاری بااینهمه بذل جهد بعونه تعالی بی نتیجه خواهد بود حالا بحمد الله تعالی ملت بیدار واز مقتضیات دین ومذهب خود کاملاً خبر دارند مقتضیات مذهب مسیحیان راهم که بین الکل مشترکست باآزادی ازرقیت فراعنه وطواغیت خوب ازهمدیگر تمیز میدهند وباین مغالطات سفسطیات دوباره باسارت ورقیت جبابره تن در نمیدهند وبنابر کلمه کفریه لاحکم الاالله گفتن بقایای خوارج نهروان ازاطاعت احکام نیابت ابا روحانی سر نمی پیچند وبروی امام زمان ارواحنا فداه شمشیر نمیکشند

وماظالم پرستان هم چنان روزکاری که آزادی ازاین اسارت ورقیت رالامذهبی ویا ازدعوات زنادقه وملاحده بابیه لعنهم الله تعالی جلوه میدادیم ومشروطیت دولت جائره را دین ومذهبی درمقابل شریعت حقه بخرج میاوردیم مسلمانرا بتمکین ازاین رقیت ملعونه وادار وبازاء این حسن خدمت تیول ومرسوم وجائزه وانعامها میکرفتیم بعدازاین مکر درخواب بینیم

(دویم) مغالطه راجعه باصل طاهر مساواتست وظاهراست که همچنانکه اساس ولایتیه بودن سلطنت وخروجش ازنحوه جائره تملکیه باصل مبارك اوله که عبارت ازازادی رقاب ملت ازرقیت جائرین است مبتنی وازاینجهت دوچاران همه مغالطات بودهمین طورعادله بودن آن ومسؤلیت حافظه ازتبدل وانقلابش هم باین اصل مبارك دوم که عبارت ازمساوات احادملت باهمدیکر وباشخص والی درجمیع نوعیاتست منتهی وکلمه مبارکه وانت القاسم بالسویه والعادل فی الرعیه که درزیارت غرای غدیریه بحضرت سیداوصیا علیه واله افضل الصلواة والسلام عرضه میداریم ناظر بهمین معنی است وبواسطه رکنیت این دومین سرمایه سعادت وحیات ملی درمسؤلیت متصدیان وممنوع بودنشان ازاستیثارات دل بخواهانه وتجاوزات مستبدانه ازاینجهت بچنان صورت قبیحه سابقه درمقدمه که نه تنها مسلمانان روی زمین بلکه قاطبه ملین ازان بیزارند جلوه ش دادند چه بالضروره معلوماست اختلاف اصناف مکلفین نسبت بانحاء تکالیف نه مطلق است مخصوص بدین اسلام بلکه درجمیع شرائع وادیان مطرد وجاری است وحتی منکرین تمام شرائع وادیان هم البته احکام عقلائیه که لازمه نشأه بشریت ومایه تمیز ازحیوانیت وباختلاف قدرت وعجز

واختیار واضطرار ودارائی ونداری وممیز وعاقل بودن ونبودن وامثال ذالك ازمستقلات عقلیه مختلف است لامحاله دارند وهم بالضروره مراتب وطبقات رجال هرملت ودولت مختلف وازبرای هرصنفی نزدجمیع ملل عالم وظیفه خاصه وحکم مخصوصی مقرراست وبعد ازبداهت اینمعنی حتی طفل ممیز هم تواند فهمید که تسویه فیمابین اصناف مختلفة الاحکام ورفع امتیازشان ازهمدیکر باضرورت تمام شرائع وادیان وحکم عقل مستقل مخالف وموجب ابطال قوانین سیاسیه جمیع امم وهدم اساس نظام عالم است ونزد هیچیك ازملل متمدنه وغیرمتمدنه اصلاصورت خارجیه ندارد تابدین وسیله توان لفظ مساوات رابراینمعنی حمل وچنین مغلطه کاربها کرد قانون مساوات ازاشراف قوانین مبارکه مأخوذه ازسیاسات اسلامیه ومبنی واساس عدالت وروح تمام ان قوانین است شدت اهتمام شارع مقدس دراستحکام این دومین اساس سعادت امت در مقدمه اجمالا مبین وحقیقت آن درشریعت مطهره عبارت ازآنست که هرحکمی که برهرموضوع وعنوانی بطورقانونیت وبروجه کلیت مرتب شده باشد درمرحله اجراء نسبت بمصادق وافرادش بالسویه وبدون تفاوت مجری شود جهات شخصیه واضافات خاصه رأساً غیرملحوظ واختیار وضع ورفع واغماض وعفو مسلوب وابواب تخلف ورشوه کیری ودل بخواهانه حکمرانی بکلی مسدود باشد نسبت بعناوین اولیه مشترکه بین عموم اهالی مانند امنیت برنفس وعرض ومال ومسکن وعدم تعرض بدون سبب وتجسس نکردن ازخفایا وحبس ونفی نکردن بی موجب وممانعت نداشتن ازاجتماعات مشروعه ونحو ذالك ازانچه بین العموم مشترك ومخصوص فرقه خاصه

اختصاص ندارد بطور عموم مجری شود ودر عناوین خاصه هم بین مصادیق وافراد آن عنوان نسبت بعموم اهل مملکت بعد از دخول در آن عنوان اصلا امتیاز وتفاوتی در بین نباشد مثلا مدعی علیه وضیع باشد یا شریف جاهل باشد یا عالم کافر باشد یا مسلم بأمر کاء بمحاکمه احضار و قاتل وسارق وزانی وشارب الخمر وراشی ومرتشی وجائر در حکم ومغتصب مقام وغاصب اوقاف عامه وخاصه واموال ایتام وغیر ایتام ومفسد ومرتد واشباه ذالك هر که باشد حکم شرعی صادر از حاکم شرع نافذ الحکومه براو مجری گردد وتعطیل بردار نباشد واحکام مخصوصه بخصوص مسلمین یا اهل ذمه هم بدون تفاوت بین اشخاص هریك از فریقین اجراء یا بدالی غیر ذالك من العناوین المختلفه

این است حقیقت مساوات ومعنی تسویه اساس عدالت وروح تمام قوانین سیاسیه عبارت از این مساوات وقیام ضرورت دین اسلام بر عدم جواز تخطی از آن از بدیهیات است وانطباق فصل دستور اساسی ملتین اسلامیتین هم که متحد المفاد وهریك بمنزلهٔ ترجمه دیگری ومتکفل بیان این روح سیاست واساس عدالتست برهمین معنای ضروری تهران مغالطهٔ ملحدانهٔ مخالفهٔ باضرورت تمام شرائع وادیان حتی نزد غیر اهل لسان هم از وضحانست چه بعد از آنکه صریح عبارت هردو دستور متساوی الحقوق بودن تمام ملت است نسبت بقوانین دستوریه که هریك متضمن بیان حکم خاص برای عنوان عام ویا موضوع مخصوصی است پس بالضروره مساوات جز آنکه احکام مترتبه بر هریك از آن عناوین عامه یا خاصه نسبت باشخاص موضوعات آنها بالتسویه مجری گردد وارادات شهوانیه برآنها

حاکمیت نداشته باشد نحو دیگر نبود بلکه در نزد سایر ملل هم از قانون مساوات جز این معنی مراد نباشد والا مناقض هادم تمام قوانینشان خواهد بود ومنشاء اختلافات مشهوده فیما بین سیاسات آنان باشرع اسلام عدم انطباق قوانین تفصیلیه ایشان است بر احکام شریعت نه التزامشان بعدالت ومساوات در اجراء آن قوانین وبا انطباق آن دستورات تفصیلیه بر احکام شرعیه چنانچه اساس دستورات اسلامیه مبتنی برآن است بالضروره بر التزام باین قانون مبارك مساوات جز عدم امتیاز وضیع از شریف وقوی از ضعیف واحیاء سنت وسیره مقدسه نبوت ختمیه صلوات الله علیها وسلب حاکمیت ارادات واختیارات جائرانه طاغوتیه در اجراء یا الغاء دستورات مذکوره واستحکام اساس مسؤلیت از تجاوزات اثر ونتیجه دیگری مترتب نتواند بود لکن چون تمام مطلب وجان مقصد تخلیص خود از مساوات با آحاد ملت ورهانیدن ظالمین از این مسؤلیت وتحفظ براین حاکمیت بود ازاین رو این اصل واساس عدالت بچنان صورت قبیحه وبلباس رفع امتیاز فیما بین اصناف مختلفة الاحکام که دانستی تمام امم ازان بیزارند جلوه گر شد داستان یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون تجدید ومصداق لهم قلوب لا یعقلون بها هم مشهود گردید عجب تر آنکه با وضوح آنکه اصل عقد دستور اساسی فقط برای ضبط رفتار متصدیان وتحدید استیلاء وتعیین وظائف آنان وتشخیص وظائف نوعیه لازمه الاقامه از ما عدای آن است ودستورات تفصیلیه هم یا سیاسیات عرفیه محضه که حفظاً للنظام مقرر ویا شرعیست بین العموم مشترك وغیر مختلف الصنف واصلا نه بتکالیف تعبدیه یا توصلیه واحکام معاملات ومناکحات وسائر ابواب عقود وایقاعات

ومواریث وقصاص ودیات ونحوذلك ازانچه مرجع دران رسائل
عملیه وفتاوای مجتهدین ومتابعتش هم موکول بدیانت مسلمانان وخارج
ازوظائف متصدیات وهیئت مبعوثان است مداخله وربطی داردونه
بوظائف حکومت شرعیه وتفصیل موارد حکم باستیفاء قصاص ودیه
واجراء حدود الهیه عز اسمه برمسلم وکافراصلی ومرتدفطری
وملی وغیرذلك ازانچه بنظر مجتهد نافذالحکومه موکول واز برای
قوهٔ اجرائیه جز انفاذ احکام صادره ابواب مداخله دران بحمد الله
تعالی مسدوداست کاری داردونه ازضم قانون مساوات بقانون محاکمات
جزانکه دراین ابواب باید بمجتهد نافذ الحکومه رجوع واحکام
صادره هرچه باشد برمحکوم علیه هرکه باشد بی تامل اجراءشود
بنتیجه ومفاد دیکری توان ادعاء نمود معهذا که برای تتمیم مغالطه
مغرضانه مذکوره اختلاف موضوعات واحکام شرعیه رادر ابواب
مذکوره تعداد وباقانون مساوات که نتیجه ومفادش را دانستی منافی
بخرج داده ضمناهم خودنمائی شد وازاین هم عجب ترانکه باصراحت
قانون مساوات درتساوی اهل مملکت فقط نسبت بقوانین موضوعه
برای ضبط اعمال متصدیان نه رفع امتیازکلی فیمابین نان وبداهت
مختلف الصنف نبودن ان قوانین واجنبی بودن تمام مغالطات مذکوره
باین داستان معذلك برای توجیه این مغالطات وصرف اذهان
ازاین بی ربطی وبینونت بدیهه بای مغالطه عجیبه دیکری عیان آمد
حاصلش انکه اکر قوانین مذکوره مطابق اسلام است بااختلافات
مشهوده در ابواب مذکوره چکونه تساوی ممکن واکر مخالف
بااسلام است چکونه ممکن است قانونیت بهم رساند یاللعجب
کذشته ازانکه دستورات قانونیه همه [illegible] است واین مغالطه

تردیدیه محل ندارد بنابود قوانین ودستورات موضوعه برای تحدید
استیلاء وضبط اعمال متصدیان مخالف اسلام نباشد نه انچه احکام
اسلام است ازابتدای کتاب طهارت تااخردیات درطی سیاسیات
نوعیه جزءدستور العمل متصدیان ومسؤل عنه انان شود کویا مثال
معروف هرکردکانی کرداست نه هرکردی کردکان هم که درطفولیت
برای تمرین کودکان تعلیمشان میکنند بواسطه شدت غرضانیت وغلبه
هوی وطبع برقلوب فراموش شد والحق اوقات اشرف ازتعرض
این اقاویل ودفع این اباطیل است
(سیم) مغالطات راجعه بترتیب اصل دستور محدد است که
ظالم پرستان اطراف برای برداشته شدن این لجام ازدهان فلك پیمای
ظالمین بالحان مختلفه نغمه سرائیها نمودند مال همه انکه دین ما مسلمانان
اسلام وقانونمان قران آسمانی وسنت پیغمبراخر الزمان صلی
الله علیه واله است تدوین قانون دیکری دربلاد اسلام بدعت ودرمقابل
صاحب شریعت دکان باز کردن است والتزام بان هم چون بدون
ملزم شرعی است بدعتی دیکر ومسؤل داشتن ازتخلف هم بدعت
سیم است ونتیجه ومحصل این مغالطات بعد ازتهذیب وتقریب انها
ادعای بدعت بودن این ترتیب است ازجهات ثلاثه مذکوره ومحض
انکه هرکس تواند فهمید حقیقت وروح این مغالطات بعینه داستان
رفع مصاحف شامیان ولاحکم الالله کفتن خوارج نهروان وبالکه
دست بالای انها است لازم است دومطلب بیان شود اول انکه
این مطلب ازاظهر بدیهیات اسلامیه ومتفق علیه کل علماء امت واز
ضروریات است که مقابلی بادستکاه نبوت ودرمقابل شارع مقدس دکان
باز کردن که در لسان اخبار بدعت وباصطلاح فقهاء تشریعش

هم گویند درصورتی متحقق وصورت پذیر گردد که غیر مجعول شرعی
خواه حکم جزئی شخصی باشد یا عنوان عام، یا کتابچه ودستور کلی هرچه
باشد بعنوان انکه مجعول شرعی وحکم الهی عز اسمه است ارائه و اظهار و لزام
والتزام شود ولا بدون اقتران بعنوان مذکور هیچ نوع لزام والتزامی
بدعت وتشریع نخواهد بود خواه شخصی باشد مانند التزام و لزام خود
یا غیر بمثل خوابیدن و بیدار شدن وغذا خوردن درساعت معینه ونحو
ذلك از تنظیمات شخصیه ویا نوعی باشد قلیلة الافراد مثل التزام والزام
اهل یک خانه یا قریه وشهری مثلا بتنظیم امورشان بروجه خاص
وطرزی مخصوص ویا کثیرة الافراد مانند الزام والتزام اهل قطر
یا اقلیمی بتنظیم امورشان بروجه مذکور وخواه انکه قرارداد
تنظیمات مذکوره محض بناء عملی وصرف قرارداد خارجی باشد
یا بترتیب کتابچه دستوریه ونظامنامه چه بالضروره معلوم است ملاك تحقق
تشریع وبدعت وعدم تحقق آن اقتران وعدم اقتران بقصد وعنوان
مذکوراست نه بود ونبود کتابچه وقانونامه در بین

(دوم) انکه همچنانکه امور غیر واجبهٔ بالذات بتعلق نذر
وعهد ویمین وامر آمر لازم الاطاعه واشتراط درضمن عقد لازم ونحو
ذالك واجب ولازم العمل میشود همین طور اگر اقامه واجبی هم بر آن
متوقف شود لامحاله عقلا لازم العمل وبالعرض واجب خواهد بود
هرچند اتصاف مقدمه واجب را بوجوب شرعی استقلالی هم قائل
نباشیم چه بالضروره توقف واجب بران عقلا موجب لزوم اتیان
است واین مقدار از لزوم مقدمه فیمابین تمام علماء اسلام اتفاقی واز
ضروریات است وچون این دو مطلب مبین شد وجوب اصل ترتیب
دستور اساسی بطوری که مهار کیفیت سابقه تحدید استیلاء جوری

را بروفق مقتضیات مذهب کاملا متکفل ومتضمن باشد نظر بتوقف
حفظ نظام وصیانت اساس محدودیت ومسؤلیت سلطنت غاصبه بران
از بدیهیات وعدم اندراجش من حیث نفسه وبدون ارائه وادعای
انکه مندرجاتش من عند الله است درعنوان تشریع وبدعت ومقابلی
بادستگاه نبوت ظاهر وهویدا ومأخوذ بودن مغالطه مغرضانه وعامیانه
مذکوره بعینها از جهله اخباریه که بواسطه نفهمیدن حقیقت تشریع
وبدعت از برای نفس رسائل عملیه نوشتن فقهاء عصر غیبت بعینه همین
هفوات را بافته مقابلی بادستگاه نبوتش خواندند هم از واضحاتست
سبحان الله شدت انهماك درغرضانیت وداستان اخلد الی الارض
واتبع هواه کار انسان را باینجاها میرساند که بغرض ابطال تحدید استیلا
وهدم اساس مسؤلیت جائرین ازارتکابات دلبخواهانه درنفوس
واعراض واموال مسلمین چنین اراجیف برهم ببافد شبهات واهیه
جهلهٔ اخباریه را بالاولویه ثانیاً احیاء واساس دیانت مسلمین ونتیجه
زحمات حفاظ دین مبین خصوصا مجددین قرن سیزد همین را من
حیث لایشعر ببادفناء دهد فاعتبروا یا اولی الابصار مگر
حقیقت تشریع وبدعت بااین کمال وضوح وبداهت مجهول بود
ویا ازروی نقشهٔ سابقین که در آخر خطبه مبارکه شقشقیه دروصفشان
فرموده بلی قد سمعوها ووعوها ولکن حلیت الدنیا فی اعینهم وراقهم
زبرجها رفتار شد وگویا مساعدتهای فوق العاده مشهوده دراجراء
قانون نامه نظامی که بعد ازهدم اساس سعادت ملت ایران بتعلیم روسیان
ترتیب یافت وانهمه احکام مخالفهٔ باضرورت دین اسلام را متضمن بود
واجراء ان هم بعهده تحکیم وتسلیط لیاخف روسی برنفوس واعراض
واموال مسلمین موکول وزیاده از تمام احکام اسلامیه وآیات قرآنیه

دراجراءان وقطع نفس ملت بذل اهتمام شد موجب تعیین شق دوم باشد

(چهارم) مغالطات راجعه بکماشتن هیئت نظار وعقد مجلس شورای ملی است وچون اینمطلب فی الحقیقه جزء اخیر علت تحدید استیلاء جوری ولجام دهان ظالمین است لهذا در ابطالش بیشتر کوشیده تاتوانستند منتخبین دوره اول را بهرافک متهم ونسبت باصل مطلب هم چه مضحکات ومنسوجات عنکبوتیه برهم بافتند اول هفوات حملیه ازجهله ومتنسکین اهل تبریزاست که باچهاب وتابی کتابچه کتابچه آیات واخبار داله برعدم جواز مداخله امت درامر امامت را کناقل التمر الی الهجر وداعی مسدده الی النصال بنجف اشرف ارسال وباین عبارت که رعیت را بمداخله درامامت وسلطنت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه چه کاراست اعتراض کردند همانا ازشدت غرضانیت کمان کردند طهران ناحیه مقدسه امام زمان ارواحنا فداه است ویا کوفه مشرفه وزمانمان عصر خلافت شاه ولایت علیه السلام ومغتصبین مقام هم ان بزرکواران ومنتخبین ملت بیکی ازان دومرکز برای مداخله دران خلافت حقه یاولایت مطلقه مبعوثند خدا کند نفس مسیحا وشی بفریاد اسراء واذلاء ایران ومرزوبوم ازظلم ویرانش برسد ودم روح القدس هم کمک کندواین امرعیانی ادراك شود که نه طهران ناحیه مقدسه است ونه کوفه مشرفه ونه مغتصبین مقام ان بزرکوارانند ونه مبعوثان ملت بغیر ازجلوکیری غاصب وتحدید استیلاء جوری برای مقصد دیکر مبعوثند شاید بعد ازادراك این همه محسوسات عیانیه دفع این شبهه این کمونیه ممکن وعویصهٔ اشکل ازجذراصم منحل کردد انشا الله تعالی

(دوم) وساوس دسته دیکراست که بعد ازتسلیم اصل وجوب

تحدیداستیلاء جوری بقدرقوه وامکان ولزوم کماشتن هیئت نظار برای نظارت وجلوکیری ازتجاوزات متصدیان معهذا برای هدم این اساس تحدید وسوسه دیکری القاء نمودند حاصلش انکه هرچند هیچیك ازاین دومقدمه جای شبهه ومجال انکار نباشد لکن چون قیام بسیاست امورامت ازوظائف حسبیه وازباب ولایات است پس اقامه ان ازوظائف نواب عام ومجتهدین عدول است نه شغل عوام ومداخله آنان دراین امر وانتخاب مبعوثان بیجا وازباب متصدی غیراهل وازانحاء اغتصاب مقام است وهرچند این شبهه فی الجمله بلسان علمی است ومانندسائر تلفیقات واهیه چندان بی سروپانیست وهم چون متضمن تسلیم اصل وجوب تحدید وکماشتن هیئت نظار ورفع ید ازانکار اصل مطلب وادعای مداخله درامر امامت بودن ان است لهذا موجب کمال تشکر وامتنانست ولکن معهذا ازمصادیق واضحه مثال معروف حفظت شیئاً وغابت عنك اشیاء است چه بالضروره ازوظائف حسبیه نه ازتکالیف عمومیه بودن وظائف سیاسیه اولاوبالذات مسلم ومجال انکارنباشد ولکن کذشته ازانکه نظر بشورویه بودن اصل سلطنت اسلامیه چنانچه سابقا مبین شد عموم ملت ازاینجهت وهم ازجهت مالیاتی که ازبرای اقامه مصالح لازمه میدهند حق مراقبت ونظارت دارند وهم ازباب منع ازتجاوزات درباب نهی ازمنکر مندرج وبهروسیله که ممکن شود واجب وتمکن ازان دراینباب بانتخاب ملت متوقف است علاوه برهمه انها ازجهات سیاستیه هم وظیفه فعلیه نظر بمغصوبیت مقام وعدم تمکن ازتحدید صحیح جز براین وجه موجب تعیین ان است چه بالضروره درباب وظائف حسبیه دوامر دیکرهم مسلم وازواضحات است اول عدم لزوم تصدی

شخص مجتهد و کفایت اذن او در صحت ومشروعیت آن واین مطلب ازفرط وضوح وکمال بداهت مستغنی از بیان وحتی عمل عوام شیعه هم مبتنی بر آنست ﴿ دوم ﴾ انکه عدم تمکن نواب عام بعضا وکلا ازاقامه آن وظائف موجب سقوطش نباشد بلکه نوبت ولایت در اقامه بعدول مؤمنین وباعدم تمکن ایشان بعموم وبلکه بفساق مسلمین هم باتفاق کل فقهاء امامیه منتهی خواهد بود وچون وسیله اقامه وظائف لازمه وتحدید مذکور بهمین مشروطیت رسمیه بین الملل وانتخاب نوع ملت نظر باشتراك در آن جهات عمومیه منحصر وجز بهمین عنوان وبغیر ازاین وسیله رسمیه بااین حالت حالیه نه اصل کماشتن نظاری برای فقهاء عصر غیبت ممکن ونه برفرض کماشتن جز اهانت وتبعید ترتب نتیجه واثر دیکری محتمل ونه ان اساس اطرادو رسمیتی که دانستی وسیله منحصره تحدیداست مرتب تواندبود لهذا باغماض ازان جهات مشترکه عمومیه وخارجه ازباب ولایات ازنفس همین جهت ولائیه هم برهمین وجه متعین وغایت انچه مع التمکن محض رعایت این جهت من باب الاحتیاط لازم الرعایه تواندبود وقوع اصل انتخاب ومداخله منتخبین است باذن مجتهد نافذ الحکومه وبااشتمال هیئت مبعوثان بطوراطراد ورسمیت برعده ازمجتهدین عظام برای تصحیح وتنفیذ اراء صادره چنانچه فصل دوم دستور اساسی متضمن است تمام جهات واحتیاطات مرعی ومجال شبهه غیر مغرضانه نبودن حتی برعوام شیعه هم فضلاعن اهل العلم بدیهی است

﴿ سیم ﴾ مضحکاتیست که دراثبات عدم انطباق کماشتن هیئت نظار بباب وکالت شرعیه تلفیق وبازهم کناقل التمر الی الهجر کتابچها بنجف اشرف فرستاده شد ولکن کذشته ازانکه ازجهت مالیاتیکه

برای صرف دراقامه مصالح نوعیه داده میشود وهم از سائر جهات مشترکه عمومیه که جزولی منصوب من الله احدی درانها ولایت ندارد تطبیق بباب وکالت شرعیه ممکن است علاوه برهمه انها کویاما معممین عوام نه معنی لغری وعرفی وکالت راکه مطلق وا کذاردن زمام امر واطلاقش بعقد وکالت هم باین مناسبت است دانسته ونه بمفاد آیه مبارکه حسبنا الله ونعم الوکیل وآیه مبارکه ومااانت علیهم بوکیل وآیه مبارکه والله علی کل شیٔ وکیل ونحوها که باوضوح عدم انطباق بروکالت شرعیه معهذا اطلاق وکالت فرموده اند برخورده ونه لااقل اینقدار را تصور کردیم که بعد ازصحت اصل مطلب ولزوم کماشتن هیئت مذکوره ازانطباق وعدم انطباق ان بباب وکالت شرعیه جز مناقشه لفظیه وازباب حقیقت یامجاز بودن اطلاق وکالت دراینباب چه اثر ومحذور دیکری مترتب تواندبود همانا اکر تحدید استیلاء جوری شخصا بامقاصد واغراضشان منافی نبود محض مساعدت باظالمین درجهٔ ختم برقلوب وبستکی چشم وکوش باینجاها نمیرسید ودر چنین ترهات بافیها لااقل بهمان تشویش اذهان عوام قناعت وارسال خطه قدسیه ودائره علمیه نجف اشرف علی مشرفها السلام نمیشد

﴿ چهارم ﴾ مغالطه وخطا بیاتیست که برای عدم مشروعیت تعویل باکثریت ارآء وبدعت بودن ان ارائه واظهار شد امافساد دعوی بدعت بودن ان ازانچه سابقا دربیان حقیقت تشریع وبدعت کذشت ظاهر ومحتاج باعاده نیست وکذشته ازانکه لازمه اساس شورویتی که دانستی بنص کتاب ثابت است اخذ بترجیحات است عند التعارض واکثریت عند الدوران اقوای مرجحات نوعیه واخذ طرف اکثر عقلا ارجح ازاخذ بشاذ وعموم تعلیل وارد درمقبوله عمر

ابن خنظله هم مشعربان است وبااختلاف ارآء وتساوی درجهات مشروعیت حفظا للنظام متعین وملزمش همان ادله داله برلزوم حفظ نظام است علاوه برهمه اینها موافقت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه واله باارآء اکثر اصحاب درمواقع عدیده بنقل رواة فریقین ماثور وفعل حضرتش درغزوه احد که سابقا اشاره کردیم وهمچنین درغزوه اخراب که درعدم مصالحه باقریش بعقداری ازخرمای مدینه بااکثر اصحاب موافقت فرموده وهمچنین موافقت حضرت سید اوصیاء علیه واله افضل الصلوة والسلام درقضیه میشومه تحکیم باارآء سوء اکثر که فریب رفع مصاحف شامیان را خورده بران متفق شدند وفرمایش حضرتش که فرمود نصب حکمین ضلالت نبود بلکه سوءرای بود وچون اکثر بران متفق شدند موافقت کردم الی غیر ذلك ازانچه استقصاء ان خارج ازوضع رساله ومستغنی عنه است برای ابطال دعوای مذکوره کافی وسنك دندان شکن مغرضین است وچون عمده شبهات مغرضانه نسبت باصول وارکان این اساس سعادت امور مذکوره بود لهذا محض انکه ابتناء ان برغرضانیت براحدی مستور نماند تعرض ودفعش لازم بودحال بقیه هفوات هم ازانچه کذشت ظاهروهویدا واوقات اشرف ازتعرض واعتناء بانهااست وخوب است کلامی راکه درهمین اوقات بعض ایرانیان مقیمین اسلامبول درطی ابلاغات شفاهیه که از لسان حضرت مشیحه اسلامیه بنجف اشرف بحضرت آیةالله اقای اخوند ملامحمد کاظم خراسانی دام ظله نوشته بودند بعلاقهٔ ضدیت نامه باشنائع وهفوات صادره ازظالم پرستان ایران دراین مقام ذکر واین فصل راختم دهیم درطی بیانات مفصله که درلزوم واهتمام درتشید این اساس سعادت

ازلسان ان خیرخواه بزرك اسلام نوشته بود این عبارت بود این سیل عظیم که بنام تمدن بشری ازبلاد غرب بسمت ممالك اسلامیه سرازیر است اکرما ها روساء اسلام جلوکیری نکنیم وتمدن اسلامی راکاملا بموقع اجراء نکذاریم اساس مسلمانی تدریجا از اثاران سیل عظیم محوونابود خواهدبود انتهی (ببین تفاوت ره ازکجااست تابکجا) این مرد بزرك درمقام حفظ اسلام بااینکه بحمد الله تعالی استقلال دولت علیه عثمانی هنوز کاملا محفوظ است معهذا عواقب راملتفت ودرحفظ اسلام چنین عاقبت اندیشی میفرماید واقامه این اساس سعادت راازروی بداهت مأخوذبودنش از کتاب وسنت اجراء تمدن اسلامی میشمارد وماظالم پرستان ایران که خودرا متمسك بمذهب جعفری میشماریم باینکه هرقدرازمقتضیات دین ومداليل کتاب وسنت وسیره پیغمبر وامام خود بیخبرباشیم لااقل قیام ضرورت مذهبمانرا برغاصب بودن این دسته متصدیان ولزوم تحدید استیلاء وقصر تصرفشان بقدر قوه وامکان مجال انکارنداریم وهم عیاناً میبینیم که یك روز کاری اولین ملل عالم بودیم وحالا بواسطه فعال مایشاء بودن ومسؤلیت ازارتکابات نداشتن هوی پرستان دوچارچه محنت ودرچه ورطه ومهلکه قریبة التهلکه کرفتاریم معهذا که بخیال انکه درچند صباح باقی مانده اعمارمان تطاول وچپاولمان کماکان باقی واستبدادات واستیثار آتمان محفوظ بماند بافراعنه وطواغیت امت وبرباد دهندکان مملکت وهدرکنندکان دماء واعراض واموال ملت موافقت کردیم وبلکه باغنیمان خارجی هم که استوارشدن این اساس سعادت درایران موجب هدر شدن تمام زحمات انان است همدست شدیم وبیرداشتن این لجام تحدید ازدهان ظالمین کمرهمت بستیم وباختلاف

مقتضیات اوقات هرروز نقشی تازه زدیم کاهی بغرض استحکام اساس استبداد خود وکاشتن تخم فتنه وفساد درفصل دائر بنظارت هیئت مجتهدین عظام مسئله طراز اول را که همیشه تعیین مصداقش محل تنازع وتشاجر ومایه مخاصمه واختلاف است عنوان کردیم وباین هم قناعت نکرده برای اخراج مجلس شورای ملی ازتمامیت وابطال رسمیتش داستان عدم عضویت وخارج المجلس بودن هیئت نظار را بمیان اوردیم وباصراحت فصل دائر بنظارت درمطاعیت وحاکمیت امضاء ورد هیئت مجتهدین نسبت بمخالفت وموافقت مواد قانونیه معنونه درمجلس باشرعیات وبداهت اجنبی ومتأخر بودن اکثریت اراء از اینمقام معهذا بطمع فریب دادن وهمدست نمودن ساده‌لوحان باخود شبهه واهیه انکه باعضویت هیئت مجتهدین تصدیقشان درمخالفت وعدم مخالفت باشرعیات مغلوب اکثریت خواهدشد را القاء وچون بخرج کسی نرفت وواهی ومغرضانه بودنش برهرذی شعودی مکشوف بود حیله رفع مصحفیه دیکری بغرض ابطال مشروطیت رسمیه ابداءشد وباقیام ضرورت مذهب برعدم مشروعیت وحرمت اصل تصدی غاصبین علی کل تقدیر معذلك بامید همراهی ساده‌لوحان دراین مقصدوهدم اساس مشروطیت رسمیه باین وسیله پای نوشتن لفظ مشروعه بمیان امد وازبرای نوشتن این کذب بین انهنکامه برپا وبحسب صورت اهتمام در مشروعیت اظهار وواقع غرض هدم اساس تحدید والغاء لجام ازدهان ظالمین بود وبالجمله مادامیکه خود انان در الغاء این لجام وابقاء طاغوتیت خود بدسائس وحیل وتحریك مواد اغتشاشات داخلیه وسرحدیه وسائر موجبات انصراف قلوب توسل مینمودند ماظالم پرستان نیز ازروی

همانقشه حرکت ودرهدم این اساس سعادت فنون حیل وتزویراتی را که لحق سزاوار ودرخور است نه تنها دهات معروفین عرب بلکه تمام حیله کران عالم بقصور باع خود ازاین درجه دهی وتزویر اعتراف کنند بکار بردیم وبعدازیاس هردو شعبه استبداد ازوصول بمقصد باین کونه دسائس وحیل عمرو عاصیه انان بهدر دماء واعراض واموال مسلمین واحیاء سیره ملعونه جنکیزیه اقتداء ومظالم پرستان هم برای تصحیح این شنائع بمنافی اسلامیت وبلکه موجب خروج ازربقه مسلمانی شمردن سلب صفات خاصه احدیت تعالی شانه ازجبابره وطاغیان وحکم دینی جلوه دادن بدعت استبدادیه ماخوده ازمعویه بن ابی سفیان قیام نمودیم ساحت مقدسه دین قویم اسلام را باین اتهام خلاف ضروری درنزد سائر ملل اکدار ومذهب جعفری علی مشیده افضل الصلوة والسلام را هم بواسطه این افك وبهتان عظیم نزد سائر فرق اسلام سرزیر وشرمسار نمودیم آری آری دخول دروادی تحصیل علم بغرض دنیا طلبی وبذر مل مردم خودی کاشتن وچراغ سرقت مصحوب خود داشتن وعلم جبال وتطاول افراشتن چکونه جز این قبیل شنایع نتیجه دیکری تواند بخشید وانعم ماقیل

تیغ دادن درکف زنکی مست به که آید علم نادان را بدست

(فصل پنجم) ذکر شرائط صحت ومشروعیت مداخله مبعوثان ملت درسیاسیات وبیان وظیفه علمیه ایشان اما مقام اول وشرائط معتبره درصحت ومشروعیت مداخله مبعوثان ملت دراین وظائف حسبیه وعمومیه ازانچه سابقا کذشت ظاهر ومبین شد که جز اذن مجتهد نافذ الحکومه واشتمال مجلس ملی بعضویت عده ازمجتهدین عدول عالم بسیاسات برای تصحیح وتنفیذ اراء چنانچه

(فصل دوم) دستور اساسی کاملا متضمن و بحمد الله تعالی در ت میت هم فوق مأمولست شرط دیگری معتبر نباشد عمده و اصل مطلب اجتماع شرائط و اتصاف بکمالات نفسانیه معتبره در این بابست و اصول لازمه و امهات آنها چند امر است اول علمیت کامله در باب سیاسات و فی الحقیقه مجتهد بودن در فن سیاست و حقوق مشترکه بین الملل و اطلاع بر دقائق و خفایای حیل معموله بین الدول و خبرت کامله بخصوصیات وظائف لازمه و اطلاع بر مقتضیات عصر که بعون الله تعالی و حسن تاییده بانضمام این علمیت کامله سیاسیه بفقاهت هیئت مجتهدین منتخبین برای تنقید آراء و تطبیقش بر شرعیات قوه علمیه لازمه در سیاست امور امت بقدر قوه بشریه کامل و نتیجه مقصوده مرتب گردد انشاء الله تعالی دوم بی غرضی و بی طمعی و الا چنانچه بای ادنی شائبه غرضانیت یا اندك طمع چپاول و اذخار اموال و یا خیال نیل ریاست و نفوذی خدای نخواسته درکار باشد موجب تبدل استبداد شخصی باستبداد جمعی و اسوء از اول خواهد بود و بلکه مهذب بودن از بخل و جبن و حرص را هم حضرت سرور اوصیاء علیه افضل الصلوة و السلام در طی فرمان تفویض ولایت مصر بمالك اشتر رضی الله عنه در اهل مشورت الزام فرموده و میفرماید (و لا تدخلن فی مشورتك بخیلا یعدل بك عن الفضل و یعدك الفقر و لا جبانا یضعفك عن الامور و لا حریصا یزین لك الشره بالجور) الی اخر ما کتبه صلوات الله علیه (سیم) غیرت کامله و خیر خواهی نسبت بدین و دولت و وطن اسلامی و نوع مسلمین بر وجهیکه تمام اجزاء و حدود و ثغور مملکت را از خانه و ملك شخصی خود بهزار مرتبه عزیز تر و دماء و اعراض و اموال احاد ملت را مثل جان و عرض و ناموس

شخصی خود گرامی بداند ناموس اعظم کیش و آیین را اهم نوامیس و استقلال دولت اسلامیه را که رتبه حراست و نگهبانی همه را در عهده دارد تالی آن شمارد و حتی نسبت بفرق غیر اسلامیه هم هرچند نظر باشتراکشان در مالیه و غیرها و هم بواسطه توقف تمامیت و رسمیت شورویت عمومیه بر دخولشان در امر انتخاب لامحاله باید داخل شوند و البته اگر از صنف خود کسیرا انتخاب کنند حفظ ناموس دین از او مترقب نباشد لکن خیر خواهی نسبت بوطن و نوع از آنان هم مترقب و اتصافشان باوصاف مذکوره در صلاحیت برای عضویت کافی است و بالجمله عقد مجلس شورای ملی برای نظارت متصدیان و اقامه وظائف راجعه بنظم و حفظ مملکت و سیاست امور امت و احقاق حقوق ملتست نه از برای حکومت شرعیه و فتوی و نماز جماعت و شرائط معتبره در این باب اجنبی و غیر مرتبط باین امر است چنانچه صفات لازمه در این باب هم که امهات آنها ذکر شد اجنبی و بی ربط باین ابواب است و از برای مراقبت در عدم صدور آراء مخالفه با احکام شریعت همان عضویت هیئت مجتهدین و انحصار وظیفه رسمیه ایشان در همین شغل اگر غرض و مرضی در کار نباشد کفایتست پس اولین وظیفه که بعد از استقرار این اساس سعادت بعون الله تعالی و حسن تاییده در عهده دین داری و وطن خواهی ایرانیانست اینست که در مسئله انتخاب چشم و گوش خود را خوب باز کنند اغراض شخصیه و قرابت بازید و صداقت باعمرو و عداوت بابکر را در این مرحله کنار گذارند مصداقیت شر الناس من باع دینه بدنیا غیره را مانند جمله از ظالم پرستان عصر بر خود روا ندارند اینمعنی را خوب نصب العین خود نمایند

که این انتخاب برای چه واین منتخبین را برچه دسته مردم واز برای چه مقصد میگمارند هرکه را بینهم وبین الله دارای اوصاف مذکوره ووافی بمقصد یافته درمحکمه عدل الهی عزاسمه ازعهده جواب آن توانند برآیند انتخاب کنند والامسؤلیت حقوق سی کرور خلق را علاوه برمسؤلیهای ازجهات عدیده دیگر که اجمالا مبین شد بمحض قرابت یاصداقت یاسائر اغراض نفسیه بعهده خود وارد نیاورند حفظ ناموس دین مبین وتحفظ براستقلال دولت وقومیت خود وحراست حوزه وممالک اسلامیه را برهر غرضی چنانچه ازسائر ملل مشهوداست مقدم دارند نسئله سبحانه تعالی ان یؤیدنا ویسددنا وان یجمع علی الهدی کلمنا وعلی التقی شملنا بمحمد وآله الطاهرین

《 مقام دوم 》 دربیان اصول وظائف عملیه مبعوثان ملت بروجه اجمال ولازمست اصول وظائف سیاسیه عصر غیبت را با غماض ازمخصوصیت مقام بیان نموده وظیفه حالیه را ازآن اقتباس کنیم اول واهم تمام وظائف اینباب ضبط وتعدیل اخراج وتطبیق دخل وخرج مملکت واز بدیهیات است که حفظ نظام وتحفظ برحوزه وبیضه اسلام جز بترتیب قوای نظمیه وحفظیه وتهیه استعدادات داخلیه وسرحدیه غیر ممکن وتوقف تمام ترتیبات مذکوره بتصحیح تعدیل خراج وضبط آن ازحیف ومیل وصرف درمشتهیات شخصیه وارادات طاغوتیه ازواضحات است وحضرت سیداوصیاء علیه افضل الصلوة والسلام درطی فرمان مبارک که بمالک اشتر رضوان الله علیه هنگام تفویض ولایت مصربا شرف اصدار فرموده اند ومتضمن دستورات کلیه است درخصوص خراج چنین مقرر فرموده اند وتفقد امر الخراج بمایصلح اهله فان فی صلاحه وصلاحهم صلاحاً لمن

سواهم ولاصلاح لمن سواهم الابهم لان الناس کلهم عیال للخراج واهله الی ان قال صلی الله علیه ومن طلب الخراج بغیر عماره اخرب البلاد واهلک العباد ولم یستقم امره الاقلیلاً الی آخرما کتبه صلوات الله علیه وظاهر است که چنانچه در صدراسلام بعدازهجرت وقبل ازفتوحات اسلامیه واستیلاء مسلمین براراضی خراجیه مفتوحةالعنوه سیره مقدسه نبوت ختمیه صلوات الله علیها بربسط وتوزیع مصارف لازمه نوعیه برعموم مسلمین ومعاهدین من الیهود وغیرهم باندازه تمکن ودارائی بنسبت متساویه مستقر والتزام بآنهم ازشروط معاهده بامعاهدین بود وحتی تشریف فرمائی حضرتش بحصن یهوداز بنی نظیرهم برای مطالبه حصهٔ ازدیه وارده برمسلمین بودکه بموجب عهدنامه دادنی بودن وبالاخره بنقض عهد نمودن آنان وجلا دادنشان مؤدی گردید همین طور دراین عصرهم چون اراضی خراجیه مفتوحة العنوه علاوه برآنکه عیناً مجهولست استقرار ید مالکانه متصرفین واحتمال استنادآن بنقل صحیح شرعی برفرض معلومیت عین هم مانع ازاجراء احکام مقرره درباب اراضی خراجیه است لهذا وظیفه حالیه درتصحیح عمل مالیه منحصر است که بر طبق همان سیره مقدسهٔ صدراسلام مصارف لازمه نظم وحفظ مملکت واخراجش ازخلاق غنیمان خارجی که بوسیله خیانتهای مملکت فروشان باعیده اند صحیحاً تعیین شوده بتعدیل صحیح ومیزی علمی بنسبت متساویه وباندازه انتفاع ازتمکن ودارائی برطبقات ارباب مستغلات وتجارات ومواشی وغیرهم توزیع واز برای طبقات کارگذاران ومتصدیان امورهم باندازه لیاقت خدمتشان بنوع مقرر وایصال گردد ودرجلوگیری ازحیف ومیل وصرف درانحاء

فسوق وفجور ومشتهیاتی که روزکار دین ودولت ومملکت وملت‌را
چنین تباه نموده مراقبت ونظارت کامله بعمل آید وبعداز تصحیح
امر خراج باین کیفیت وتطبیق ان بر سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه
باین ترتیب البته اداء ان بر هر مسلمان نظر بتوقف حفظ ونظم بلاد
اسلامیه بران واجب وکرفتن آن هم بر تمام طبقات متصدیان در
صورت عدم تجاوز ازاندازه لیاقت خدمت وعملشان حلال وبدون
شبهه واشکال خواهد بود واکرچه بدیهی است قناعت این دسته
چپاول چیان وغارت کران معمم وکلاهی بمقدار مذکور بعداز اعتیادبان
همه چپاولات وتطاولات مملکت ویرانه ساز وخانمان ملت برانداز عادةً
از محالات وبواسطه اندك دخول مبعوثان ملت دراین وادی وقطع بتول
وتسعیر وکاستن اندکی از تجاوزات فوق العاده تمام این هنکامها
برخواست ولکن معهذا امید است که چنانچه بعون الله تعالی
وحسن تأییده حکیمانه دراینباب اقدام وشالوده واساس مطلب
صحیحاً تاسیس شود وبوسیله احداث مکاتب ومدارس کافیه بجهات
ترتیب وتهذیب اخلاق ، تکمیل قوای علمیه وعملیه عموم طبقات
کارکذاران ونوع مسلمانان را دربطون وطبقات لاحقه بفطرت
اصلیه اسلامیه توان ارجاع وازرذایل موروثه ازمعاویه وسایر
اعضان شجره ملعونه امویه توان تهذیب نمود وهم وجوب اداء
خراج مضروب برای حفظ ونظم ممالك اسلامیه وحلیت بلکه
لزوم صرفش درمصارف مذکوره‌را بعد ازتعدیل وتوزیعش بنهج
مذکور وتفریقش باندازه خدمت بنوع وحفظش ازحیف ومیل
بعموم مسلمین توان فهمانید که بعون الله تعالی وحسن تأییده
همچنانکه درسائر حقوق واجبه الهیه عز اسمه باقتضای دیانت اسلامیه

ازاداء ان نوعا تکاهل ندارند همین طور نسبت بخراج هم بعد از
تطبیق برسنت مقدسه نبویه صلی الله علیه واله همین رفتاررا وظیفه
وتکلیف دینی خود دانسته تهاون دراداء‌را روانداراند وبحالت
حالیه که اخذ واستیفاء وصرف ان چون همه برطبق شهوات طاغوتیه
ومظالم استبدادیه است لهـذا حرام اندر حرام بعـد ازاین
تصحیح وتسویه وتعدیل وضبط وترتیب قیاسش نکنند ودر
اداء حقوق واجبه نوعیه که درشریعت مطهره حفظا للنظام وصیانتا
لحوزة الاسلام تشریع فرموده اند کماینبغی اهتمام نموده اهمیت
انرا ازسائر تکالیف محضه رعایت کنند ولازم است جمله از فرمائشات
ودستور العملهای صادره ازحضرت سید اوصیاء علیه افضل الصلوة
والسلام‌را دراینباب برای فهمیدن انکه دیکر ان هرچه دارند
ازاین سرچشمه فرا کرفته وماها چه قدر بنفس خودظالم وازتشیع
بمحض ادعاء قناعت داریم ذکر شود درهمان خطبه مبارکه صادره
دربیان حقوق والی بررعیت ورعیت بروالی میفرماید
«امابعد» فقد جعل الله لی علیکم حقاً بولایة امرکم ولکم
علی من الحق مثل الذی لی علیکم فالحق اوسع الاشیاء فی التواصف
واضیقها فی التناصف لایجری لاحدٍ الاجری علیه ولا یجری علیه
الاجری له ولو کان لاحدٍ ان یجری له ولا یجری علیه لکان
ذلك خالصاً لله سبحانه دون خلقه اقدرته علی عباده ولعدله فی کل
ماجرت علیه صروف قضائه ولکنه جعل حقه علی العباد ان
یطیعوه وجعل جزآئهم علیه مضاعفة الثواب تفضلاً منه وتوسعاً
بما هو من المزید اهله ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقاً
افترضها لبعض الناس علی بعض فجعلها تتکافیٔ فی وجوهها ویوجب

بعضها بعضاً ولا یستوجب بعضها الا ببعض واعظم ما افترض الله سبحانه
من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعیه وحق الرعیه علی الوالی
فریضة فرضها الله سبحانه لکل علی کل فجعلها نظاماً لالفتهم وعزاً
لدینهم فلیست تصلح الرعیه الا بصلاح الولاة ولا تصلح الولاة الا
باستقامة الرعیه فاذا ادت الرعیه الی الوالی حقه وادی الوالی
الیها حقها عز الحق بینهم وقامت مناهج الدین واعتدلت معالم العدل
وجرت علی اذلالها السنن فصلح بذلك الزمان وطمع فی بقاء
الدوله ویئست مطامع الاعداء واذا غلبت الرعیه والیها واجحف
الوالی برعیته اختلفت هنالك الکلمه وظهرت معالم الجور وکثر
الادغال فی الدین وترکت محاج السنن فعمل بالهوا وعطلت الاحکام
وکثرت علل النفوس فلا یستوحش لعظیم حق عطل ولا لعظیم باطل فعل
فهنالك تذل الابرار وتعز الاشرار وتعظم تبعات الله عند العباد فعلیکم
بالتناصح فی ذلك وحسن التعاون علیه فلیس احد وان اشتد علی رضاء
الله حرصه وطال فی العمل اجتهاده ببالغ حقیقة ما الله اهله من
الطاعه له ولکن من واجب حقوق الله علی العباد النصیحه بمبلغ جهدهم
والتعاون علی اقامة الحق بینهم الی ان قال صلوات الله علیه وان اسخف
حال الولاة عند صالح الناس ان یظن بهم حب الفخر ویوضع امرهم
علی الکبر الی ان قال صلوات الله علیه فلا تکلمونی بما تکلم به الجبابره
الی اخر ما تقدم قواعد وفوائد مستفاده از هر یك از فقرات این خطبه
مبارکه ومأخوذ بودن اصل علم حقوقی که حکماء اروپ تدوین
نموده بدان مباهات دارند از اشباه ونظائر این خطبه مبارکه موکول
برساله علیحده است که بعون الله تعالی بعد از این خواهیم نوشت

(دوم) از اصول ومهام وظائف مذکوره تشخیص کیفیت

قرار داد دستورات ووضع قوانین وضابط تطبیق انها بر شرعیات
وتمیز مواد قابله نسخ وتغییر از ماعدای آنست بدانکه مجموعه
وظائف راجعه بنظم وحفظ مملکت وسیاست امور امت خواه
دستورات اولیه متکفله اصل دستور العملهای راجعه بوظائف نوعیه
باشد ویا ثانویه متضمنه مجازات بر مخالفت دستورات اولیه
علی کل تقدیر خارج از دو قسم نخواهد بود چه بالضروره
یا منصوصاتیست که وظیفه عملیه ان بالخصوص معین وحکمش
در شریعت مطهره مضبوط است ویا غیر منصوصی است که
وظیفه عملیه ان بواسطه عدم اندراج در تحت ضابط خاص ومیزان
مخصوص غیر معین وبنظر وترجیح ولی نوعی موکول است
وواضح است که همچنانکه قسم اول نه باختلاف اعصار وامصار
قابل تغیر واختلاف ونه جز تعبد بمنصوص شرعی الی قیام الساعة
وظیفه ورفتاری دران متصور تواند بود همین طور قسم ثانی
هم تابع مصالح ومقتضیات اعصار وامصار وباختلاف ان قابل اختلاف
وتغییر است وچنانچه با حضور وبسط ید ولی منصوب الهی عز
اسمه حتی در سائر اقطار هم بنظر وترجیحات منصوبین از جانب
حضرتش صلوات الله علیه موکول است در عصر غیبت هم
بنظر وترجیحات نواب عام یا کسیکه در اقامه وظائف مذکوره
ممن له ولایة الاذن ماذون باشد موکول خواهد بود وبعد از
کمال وضوح وبداهت این معنی فروع سیاسیه مترتبه بر این اصل
بدین ترتیب است

(اول) انکه قوانین ودستوراتیکه در تطبیق انها بر شرعیات باید
کما ینبغی مراقبت ودقت شود فقط بقسم اول مقصور ودر

قسم دوم اصلا این مطلب بدون موضوع وبلا محل است

(دوم) انکه اصل شورویتی که دانستی اساس سلطنت اسلامیه بنص کتاب وسنت وسیره مقدسه نبویه صلی الله علیه واله مبتنی بران است درقسم دوم است وقسم اول چنانچه سابقا اشاره شد رأساً ازاین عنوان خارج واصلا مشورت دران محل ندارد

(سیم) انکه همچنانکه در عصر حضور وبسط ید حتی ترجیحات ولاة وعمال منصوبین از جانب ولی کل صلوات الله علیه هم ملزم قسم دوم است وبهمین جهت است که اطاعت ولی امر علیه السلام را درآیه مبارکه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم درعرض اطاعت خدا ورسول صلی الله علیه واله وبلکه اطاعت مقام رسالت وولایت صلوات الله علیها را باهم درعرض اطاعت خلاق عالم عز اسمه تعداد فرموده اند وبلکه ازوجوه ومعانی اکمال دین بنصب ولایت یوم الغدیر هم همین امر است همین طور در عصر غیبت هم ترجیحات نواب عام ویا مأذونین از جانب ایشان لامحاله بمقتضای نیابت ثابته قطعیه علی کل تقدیر ملزم این قسم است واز این بیان بخوبی حال هفوات واراجیف مغرضین که این الزام والتزامات قانونیه را شرعا بلا ملزم پنداشته منکشف وظاهر شد که جز کمال غرضانیت ویا عدم اطلاع بمقتضیات اصول مذهب منشاء دیکری ندارد

(چهارم) انکه چون معظم سیاسات نوعیه از قسم دوم ودرتحت عنوان ولایت ولی امر علیه السلام ونواب خاص یاعام وترجیحاتشان مندرج واصل تشریع شورویت درشریعت مطهره باین لحاظ است پس البته باتوقف حفظ نظام وضبط اعمال متصدیان ومنع ازتهاون وتجاوزشان برتدوین انهابطور قانونیت برهمین وجه متعین وقیام باین وظیفه لازمه حسبیه با این حالت حالیه وتوقف رسمیت ونفوذ ان بصدور ازمجلس رسمی شورای ملی سابقاً مبین شد که درعهده درایت کامله وکفایت کافیه مبعوثان ملت است وبا امضاء واذن من له ولایة الامضاء والاذن چنانچه مشروحا کذشت تمام جهات صحت ومشروعیت مجتمع وشبهات واشکالات مندفع ومرجع مقننه وقوهٔ عملیه بودن هیئت منتخبین ملت هم بایمعنی وواهی بودن شبهات مغرضانه مفسدین که نفس تقنین قوانین را اقتراحانه ودل بخواهانه مقابلی با دستکاه نبوت شمرده بودند ازاین بیان مزیداً علی ما سبق ظاهر وهویدا ووجوب حسبی این وظیفه نظر بتوقف حفظ نظام وضبط تصرفات مغتصبه بران اشکار کردید

(پنجم) انکه چون دانستی قسم دوم ازسیاسات نوعیه درتحت ضابط ومیزان معین غیر مندرج وباختلاف مصالح ومقتضیات مختلف واز این جهت در شریعت مطهره غیر منصوص وبمشورت وترجیح من له ولایة النظر موکول است پس البته قوانین راجعه باین قسم نظر باختلاف مصالح ومقتضیاتش باختلاف اعصار لامحاله مختلف ودر معرض نسخ وتغییراست ومانند قسم اول مبنی بر دوام وتابید نتواند بود واز اینجا ظاهر شد که قانون متکفلی وظیفه نسخ وتغییر قوانین باین قسم دوم مخصوص وجه قدر صحیح ولازم وبر طبق وظیفه حسبیه والحق موجب کمال حیرت است که غیر مطلعین بدقایق اسلامیه چکونه اینچنین وظائف دقیقه را استفاده وصحیحاً ترتیب نمودند وازاین عجب تر انکه منتحلین اسلام چکونه از لوازم ومقتضیات اصول مذهب غفلت ویا تغافل

وتجاهل نموده مغالطه ترديديه خيلى بى ربط كه آيا اين نسخ وتغيير عدول از واجب بحرام ويا از حرام بواجب ويا از مباح بمباح ديكراست براى تشويش اذهان عوام القاء وبر هر تقدير نغمهٔ مضحكهٔ سرودند چه دانستى كه اين نسخ وتغيير از تمام شقوق ترديد معرضانه مذكوره خارج واز باب عدول از فرد واجب است بفرد ديكر وقدر مشترك انها كه حفظ نظام وسياست امور امتست واجب حسبى واختيار افراد تابع خصوصات مصالح ومقتضيات اعصار وبترجيح من له ولاية النظر موكول وبا اصلحيت وارجحيت فرد ديكر البته عدول لازم خواهد بود وخوب است هم در ان اصابه محيرة العقول وهم دراين مغالطه ضد مامول بمثال مبارك لقد حن قدح ليس منها تمثل شود ولنعم ماقيل بدكهر راعلم وفن آموختن دادن تيغ است دست راه‌زن

(سيم) زوظائف لازمه سياسيه تجزيه قواى مملكتست كه هريك ازشعب وظائف نوعيه را درتحت ضابط وقانون صحيح علمى منضبط نموده اقامه انرا بامراقبت كامله درعدم تجاوز از وظيفه مقرره بعهده كفايت ودرايت مجربين دران شعبه سپارند واصل اين تجزيه را مؤرخين فرس ازجمشيد دانسته اند وحضرت سيد اوصياء عليه افضل الصلوة والسلام هم درطى فرمان تفويض ولايت مصر بمالك اشتر رضوان الله عليه امضاء فرموده ميفرمايد واعلم ان الرعية طبقات لايصلح بعضها الا ببعض ولا غنى ببعضها عن بعض فمنها جنود الله ومنها كتاب العامه والخاصه ومنها قضاة العدل ومنها عمال الانصاف والرفق ومنها اهل الجزية والخراج من اهل الذمه ومسلمة الناس ومنها التجار واهل الصناعات الى ان قال صلوات الله عليه فالجنود

باذن الله حصون الرعيه وزين الولاة وعز الدين وسبل الامن وليس تقوم الرعية الا بهم ثم لا قوام للجنود الا بما يخرج الله لهم من الخراج الذى يقوون به فى جهاد عدوهم ويعتمدون عليه فيما يصلحهم ويكون من وراء حاجتهم ثم لاقوام لهذين الصنفين الا بالصنف الثالث من القضاة والعمال والكتاب لما يحكمون من المعاقد ويجمعون من المنافع ويؤتمنون عليه من خواص الامور وعوامها ولاقوام لهم جميعاً الا بالتجار وذوى الصناعات الى اخر ما كتبه صلوات الله عليه اندراج تمام شعب وزارت خانهاى حاليه دول متمدنه دراصناف مذكوره ظاهر است چه بالضروره شغل وزارت داخليه وماليه ودفتر درتحت عنوان كتاب مندرج وجميع محاكم درتحت عنوان قضاوت داخل ووزارت خارجه دران عصر بى محل بوده وبعد ازاين فرمايشات براى منتخبين بجهت رياست هريك ازاصناف مذكوره اوصافى اعتبار فرموده كه دراين جز زمان از كبريت احمر نایاب تر وچه قدر سزاوار است كه چنانچه مرحوم حضرت اية الله العظمى سيدنا الاستاد العلامه اقاى ميرزاى شيرازى قدس سره غالبا بمطالعه اين فرمان مبارك وسرمشق كرفتن از ان مواظبت ميفرمود همين طور تمام مراجع امور شرعيه وسياسيه هركس باندازه مرجعيتش اين سيره حسنه را ازدست نداده اين فرمان مبارك را كه بنقل موثقين اورو پائيان ترجمها نموده دراستنباط قوانين سرمشق خود نموده اند كان لم يكن نشمارند وخوب است دراستقصاء اصول وظائف سياسيه عصر غيبت بانچهٔ ذكرشد قناعت وبقيه را بعهده درايت مبعوثان ملت وهيئت مجتهدين نظار بعد تحديده وتشييده بعون الله تعالى وحسن تأييده موكول داريم

واما (خاتمه) مشتمل بر دو مقصد است (اول) در استقصاء قوای ملعونه استبداد است اول ازان قوی که اصل ومنشأ وروح تمام انها است جهالت وبی علمی ملت بوظائف سلطنت وحقوق خود وبدیهی است که چنانچه علم سرچشمه تمام فیوضات وسعادات است جهل هم منشأ ومنبع تمام شرور وموصل باسفل درکاتست جهل است که انسان را ببت پرستی وتشریك فراعنه وطواغیت باذات احدیت تعالی شانه در اسماء وصفات خاصه الهیه عز اسمه وامیدارد بواسطه جهل است که انسان بیچاره ازادی خدادادی ومساواتش در جمیع امور باجبابره وغاصبین حریت وحقوق ملیه را رأساً فراموش وبدست خود طوق رقیتشان رابگردن میگذارد وبلکه این اعظم مواهب ونعم الهیه عز اسمه واهم مقاصد انبیاء واولیاء علیهم السلام راموهوم میشمارد نادانی وجهالتست که این بهیمه صفت ودیوسیرت انسان صورت را ببذل تمام قوی ودار آئیش دراستحکام اساس اسارت ورقیت خودش واداز وبجای انکه بابرادران دینی ووطنیش در احتقاق حریت وتخلیص خود ازاین اسارت ورقیت وحفظ دین ووطنش همدرد وهمدست باشد بریختن خون ونهب اموال وهتك اعراضشان همت میگمارد

واچنین بیدینی وبی ناموسی وظالم پرستی واشنع انحاء راه زنی را شجاعت وشهامت وبلکه خدمت بوطن ودولت وموجب سربلندی وشرافت هم می پندارد مانند اراذل کوفه واوباش شام بقتل واسر علماء وسادات واخیار واحرار وهتك اعراض ونهب اموالشان افتخار واز اندراج در عداد یزیدیان هیچ پروا ندارد بی ادراکی وغباوتست که این صنف حیوان دوپا واضل از انعام بجای جان فشانی در حفظ

دین وحراست وطن اسلامی با دشمنان روسی که جز اعدام دین ودولت واستیصال ملت وبلعیدن مملکت همی نداوند همدست وباسم دین داری ویا دولتخواهی چنین شنائع را برپا می دارد مسجودیت فراعنه وطاغیان ومعبودیت گاو در هندوستان ومالك رقاب شدن امویه وعباسیه واخلافشان واتباع ایکل ناعق بودن ایرانیان وبلکه نوع اسلامیان وگناه بخشی پاپان وپادریان در فرنگستان وبانتظار نبی موعود نشستن یهودیان ومفعول من اراد را خالق عالم وفاعل ما یرید دانستن ازلیان وبهائیان وپیروی وتبعیت مسلمین از ظالم پرستان زمان وبقایای خوارج نهروان الی غیر ذلك من الشنایع همه ازاین ام الشرور والامراض ناشی واز ابتداء تا انقراض عالم هر بلائیکه بر سر هر امت امده ویاید ازاین مادر متولد وازاین منشأ برپا واحصاء همه از انها خارج از وضع رساله ومحتاج بدفاتر وطومارها است

(دوم) ازان قوای ملعونه که بعد از جهالت ملت از همه اعظم وعلاجش هم بواسطه رسوخش در قلوب واز لوازم دیانت محسوب بودن از همه اصعب ودر حدود امتناع است همان شعبه استبداد دینی است که اجمالا در مقدمه مبین وحقیقتش را هم دانستی که عبارت از ارادات خودسرانه است که متلبسین بزی ریاست روحانیه بعنوان دیانت اظهار وملت جهول را بوسیله فرط جهالت وعدم خبرت بمقتضیات کیش واپین خود باطاعتش وامیدارند وهم دانستی که این اطاعت وپیروی چون غیر مستند بحکم الهی عز اسمه است لهذا از مراتب شرك بذات احدیت وبنص آیه مبارکه اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله والمسیح ابن مریم واخبار وارده در تفسیرش عبودیت ایشان ودر عداد روایت شریفه مرویه در احتجاج

هم مندرج است اصل ابتداع واختراع این قوهٔ میشومه واعمالش
در اسلام از بدع معویه است که از برای مقابلی باسرور اوصیاء
علیه افضل الصلوة والسلام عدهٔ از دنیا پرستان از قبیل عمر وعاص
ومحمد بن مسلمه ومسلمة بن مخلد ومغیره ابن شعبه واشباههم را
که درانظار عوام است درعداد صحابه محسوب ودر مغلطه کاری
باسم دینداری بواسطهٔ اتصاف بصحابیت نفوذ ومطاعیتی داشتند در
تفریق کلمه ومعارضه با مقام ولایت سلام‌الله علیها باخود همدست نمود
وهم از دستهٔ دیگر امثال ابوموسی اشعری که از معیت علنیهٔ ایشان
مأیوس بود بهمان اعتزال وتقاعدشان ازنصرت حق وخذلان
شاه ولایت علیه‌السلام وتزهد صوری بترك نصرت وخذلان
حضرتش بخرج بی‌خردان امت دادن قناعت وبوسیلهٔ معیت ان
دستهٔ دنیا پرست با او وسکوت واعتزال این دستهٔ دیگر رفته رفته
اساس استبداد واستعباد وتحکمات خود سرانه‌را دراسلام استحکام
وحتی سب انحضرت علیه‌السلام‌را هم برمنابر مسلمین رواج داد همه
شنودند ومحض حفظ اعتبار خود ومنفعت عاجله یا براین کفر بین
اعانت ویا سکوت اختیار نمودند شدت حاجت فراعنه وطواغیت
اخلافش من الامویه والعباسیه واخلافهم المغتصبین الظالمین درتملك
رقاب امت ومحو احکام شریعت با آن مساعدت واین سکوت هردو
رشته‌را تکمیل وبمرور دهور واعصار وتوارد حیل وافکار
اتحاد وارتباط استبداد دینی موروث ازامثال عمروعاص وابوموسی
با استبداد سیاسی موروث ازمعویه وبهم امیختگی ومتقوم بهم بودن
این دوشعبهٔ استبداد واستعباد بدرجهٔ مشهوده وحالت حالیه که همدستی
با ظلمه وطواغیت موجب نفوذ کلمه ومطاعیت ومساعدتشان بسکوت

وعدم اعانت بردفع ظلم مایهٔ زهد فروشی وگرویدن عوام اضل از
انعام است منتهی گردید ولا بیان بعدالعیان ولا اثر بعدعین
وانعم ما قیل (رك رکست این اب شیرین اب شور در خلایق
میرود تا نفخ صور) ومضمون این بیت ازاخبار طینت مأخوذاست
(سیم) از ان قوای ملعونه نفوذ دادن بشاه پرستی است در
مملکت وبجای مراتب ودرجات قوهٔ علمیه وعملیه وسائر موجبات
تفوق وامتیازات نوعیه‌اش مقرر داشتن ومرجعیت امور لشکری
وکشوری وسائر نوعیات مملکت‌را تابع این رذیلهٔ خبیثه قرار دادن
وباندازهٔ مراتب ودرجاتش منصب دادن وزمام اموررا مفوض
داشتن است بدرجهٔ رسوخش اعمال این قوهٔ ملعونه اهم مقدمات
استعباد رقاب ملت ودرجاتش هم باختلاف درجات استعباد وتملك
رقاب مختلف است نفوذ شاه پرستی در مملکت است که نادانی
وجهالت عمومیه‌را بی‌علاج وریشه علم ودانش وسائر موجبات
سعادت وحیات ملی‌را بواسطهٔ عدم‌فائده وبلکه مضر بترقی بودن بکلی
از مملکت برمیاندازد تمام‌قوای مایه‌را مضمحل ونابود وهمه‌را در
قبال غنیمان خارجی بمنزله صعوه درچنکال شاهین ودرتمام حوائج
شبانه روزی محتاجشان میسازد رسوخ شاه پرستی در رك وریشهٔ
ملت است که حتی منسلکین در زی اهل علم هم فضلاً عن العوام
باعلم بقیام ضرورت دین اسلام برغاصبیت وحرمت اعانت برفعال
مایشاء وحاکم مایرید بودن طواغیت امت معهذا باقتضای جبلت
ثانیه دراین اعانت وظلم که دانستی از اعظم کبائر وشرك بذات
احدیت عز اسمه است بی‌اختیار وبترهات بافی وحفظ دینش نامیدن
ساحت مقدسهٔ دین مبین‌را لکه‌دار وحتی ببذل هستی دراستحکام

این بت پرستی من حیث لایشعر وادارشان مینماید مرجعیت نوعیات مملکت را تابع درجات این رذیلهٔ خبیثه قرار دادن است که هر رذل پست فطرت ودزد غارت گر وبی دانش ولیاقتی بوسیلهٔ اظهارش زمام مهام مملکت ورقاب ملت را مالک وبدون تعب ومشقت راه زنی با کمال قوت وشوکت وازباب استحقاق ومالکیت دارائی ان اذلاء وارقاء را انتزاع وبواسطهٔ کمال بی علمی وجهالت وپست فطرتی ورذالت واز غیرت دینی ووطنی بهره ونصیب نداشتن وشرف استقلال وقومیت نشناختن بطمع جزئی انتفاع شخصی ویا اندك چاپلوسی حریف طرار تمام مدخل ومخرج وشعب ثروت ومکنت وآبادانیٔ مملکت وجمیع جهات حفظ استقلال قومیت مسلمین بی صاحب را برهانت وامتیاز ومعاهدات منحوسه بغنیم خارجی واگذار وملت ودولت ومملکت را بحال تباه وروزگار سیاه ما ایرانیان اذل از قوم سبا میشاند تفرق کلمه هر دولت وملت وتوحش وتنفر هر سلطان ورعیت ازهم دیگر وبباد فنا رفتن هر سلطنت قدیمه قویمه بخیانات این دسته مردم واعمال این قوهٔ خبیثه واتکال بان مستنداست عدم توفقشان دراغتصاب هستی ودارائی امت بر هیچ حد موجب تنفر قلوب رعیت ازسلطان واهتمامشان در اظهار شاه پرستی ودولتخواهی وخودرا حافظ وحارس سلطنت بخرج دادن ودفع هجوم واغتیالات امت را وانمود نمودن موجب توحش سلطان است ازرعیت وبضرورت وتکثر تجربت وتصفح تواریخ اعصار سابقه مآل این توحش وتنفر ونتیجه نفوذ دادن بشاه پرستی در مملکت جز زوال وانقراض نباشد وحضرت سید اوصیا علیه افضل الصلوة والسلام درطی فرمان تفویض ولایت مصر بمالك

اشتر رضوان الله علیه دروصف این دسته مردم چپاول گر وتحذیر ازمساعدتشان میفرماید ولیس احد من الرعیة اثقل علی الوالی مؤنةً فی الرخاء واقل معونةً له فی البلاء واکره للانصاف واسئل بالالحاف واقل شکراً عند الاعطاء وابطأ عذراً عند المنع واضعف صبراً عند ملمات الدهر من اهل الخاصه وانما عمود الدین وجماع المسلمین والعدة للاعداء العامة من الامة فلیکن صفوك لهم ومیلك معهم مراد از اهل خاصه همین دسته مفت خوران است که بعنوان دولتخواهی وشاه پرستی خودرا بولاة ومراجع حکومات میچسبانند وهم درلزوم جسم مادهٔ ایشان درهمان فرمان مبارك میفرماید ثم ان للوالی خاصةً وبطانةً فیهم استیثار وتطاول وقلة انصافٍ فی معامله فاحسم مادة اولئك بقطع اسباب تلك الاحوال ولاتقطعن لاحد من حاشیتك وحامتك قطیعةً ولا یطمعن منك فی اعتقاد عقدةٍ تضر بمن یلیها من الناس فی شربٍ اوعمل مشتركٍ یحملون مؤنته علی غیرهم فیکون مهنا ذلك لهم دونك وعیبه علیك فی الدنیا والاخرة والزم الحق من لزمه من القریب والبعید الی آخر ما کتبه صلوة الله علیه واله الطاهرین .

چهارم ازان قوای ملعونه القاء خلاف فیما بین امت وتفریق کلمه ملت است وهر چند اصل این قوهٔ خبیثه واساسش همان جهالت وفعلیت خارجیه اش غالباً بشعبه استبداد دینی ومقداری هم بشاه پرستی مستند ومستقلا درعرض انها نباشد لکن چون تمام استعبادات واقعه در امم سابقه واین امت بهمین تفرق کلمه ملیه منتهی وقوای ثلثه سابقه بمنزله مقدمات ان ونتیجه مطلوبه از انها همین تفرق واختلاف وفی الحقیقه جزء اخیر علت

واصول سابقه معدات ان است از اینجهت درلسان ایات واخبار تمام استعبادات را بهمین تفرق کلمهٔ ملیه وتشتت اهواء واختلاف اراء مستند فرموده اند قال عز من قائل ان فرعون علا فی الارض وجعل اهلها شیعاً یستضعف طائفةً منهم یذبح ابنائهم کلمهٔ مبارکه شیعاً را بمعنی متفرقین تفسیر فرموده اند ودلالت ایهٔ مبارکه بر ترتب فرعونیت و استعبادیه بودن سلطنت فرعون برهمین تفریق کلمه بسی ظاهر وهویدا است وحضرت سیداوصیاء علیه واله افضل الصلوة والسلام درهمان خطبهٔ مبارکه قاصعه سابق ولاحق انچه در تحقیق حقیقت سلطنت استعبادیهٔ سابقا درطی مقدمه نقل کردیم فرماه شاتی فرموده اند که از برای معرفت داء وپی بردن بدواء لازم است همه را نقل کنیم وصادقین دردعوی تشیع وخالصین از اغراض استبدادیه واستعبادیه رابدستورالعمل امامشان اگاه وبشناعت ظالم پرستی وعدم موافقت دراستنقاذ حریت مغصوبه خود متنبه سازیم قال صلوات الله علیه واله .

واحذروا مانزل بالامم من قبلکم من المثلات بسوء الافعال وذمیم الاعمال فتذکروا فی الخیر والشر احوالهم واحذروا ان تکونو امثالهم فاذا تفکرتم فی تفاوت حالیهم فالزموا کل امر لزمت العزة به شانهم وزاحت الاعداء له عنهم ومدت العافیه فیه علیهم وانقادت النعمه له معهم ووصلت الکرامه علیه حبلهم من الاجتناب للفرقه واللزوم للالفه والتحاض علیها والتواصی بها واجتنبوا کل امرٍ کسر فقرتهم واوهن منتهم من تضاغن القلوب وتشاحن الصدور وتدابر النفوس وتخاذل الایدی وتدبروا احوال الماضین من المؤمنین قبلکم کیف کانوا فی حال التمحیص والبلاء الم یکونوا اثقل الخلائق اعباء واجهد العباد بلاء واضیق اهل

الدنیا حالا اتخذتهم الفراعنه عبیداً فساموهم سوء العذاب وجرعوهم المرار فلم تبرح الحال بهم فی ذل الهلکه وقهر الغلبه لایجدون حیلة فی امتناع ولاسبیلاً الی دفاعٍ حتی اذا رای الله جدالصبر منهم علی الاذی فی محبته والاحتمال للمکروه من خوفه جعل لهم من مضائق البلاء فرجا فابدلهم العز مکان الذل والامن مکان الخوف فصاروا ملوکاً حکاماً وائمه اعلاماً وبلغت الکرامه من الله لهم مالم تذهب الامال الیه بهم فانظروا کیف کانوا حیث کانت الاملاء مجتمعه والاهواء متفقةً والقلوب معتدلةً والایدی مترادفهً والسیوف متناصرةً والبصائر نافذةً والعزائم واحدةً الم یکونوا ارباباً فی اقطار الارضین وملوکاً علی رقاب العالمین فانظروا الی ماصاروا الیه فی اخر امورهم حین وقعت الفرقه وتشتت الالفه واختلفت الکلمه والافئدة وتشیعوا مختلفین وتفرقوا متحاربین قد خلع الله عنهم لباس کرامته وسلبهم غضارة نعمته وبقی قصص اخبارهم فیکم عبراً للمعتبرین منکم واعتبروا بحال ولد اسمعیل وبنی اسحق وبنی اسرائیل علیهم السلام فما اشد اعتدال الاحوال واقرب اشتباه الامثال تأملوا امرهم فی حال تشتتهم وتفرقهم لیالی کانت الاکاسرة والقیاصرة ارباباً لهم یختارونهم عن ریف الاوفاق وبحر العراق وخضرة الدنیا الی منابت الشیح ومهافی الریح ونکد المعاش فترکوهم عالةً مساکین اخوان دبرٍ ووبرٍ اذل الامم داراً واجدبهم قراراً لایاوون الی جناح دعوةٍ یعتصمون بها ولاالی ظل الفه یعتمدون علی عزها فاحوال مضطربه والاید مختلفه والکثرة متفرقه فی بلاء ازلٍ واطباق جهل من بناتٍ موؤدة واصنام معبودة وارحام مقطوعه وغارات مشنونه فانظروا الی مواقع نعم الله علیهم حین بعث الیهم رسولاً فعقد طاعتهم وجمع علی دعوته الفتهم کیف نشرت النعمه علیهم جناح

کرامتها واسالت لهم جداول نعیمها والتفت الملة بهم فی عوائد برکتها غرقین وعن خضره عیشها فکهین قد تربعت الامور بهم فی ظل سلطان قاهر وآوتهم الحال الی کنف عز غالب وتعطفت الامور علیهم فی ذری ملك ثابت فهم حکام علی العالمین وملوك فی اطراف الارضین الی اخر ماافاض صلوات الله علیه علی الامة من العلم والحکمة ودر مواقع عدیده دیکر ازخطب مبارکه وسائر اخبار وارده هم استناد ذلت واسارت واضمحلال قومیت هرقومی را بتفرق کلمه خودشان تصریح فرموده‌اند وبرهاناً هم از بدیهیات اولیه است چه بالضروره حافظ حقوق نوعیه هرقومی که اعظم همه حریت رقاب وناموس اکبر کیش وائین واستقلال وطن وقومیتشان است بهمان جامعه نوعیه منحصر ومتوقف براستحکام انست واول آفت مترتبه برفتور واختلال این حصن حصین ذهاب حریت وابتلای باسارت ورقیت طواغیت امت واقویاء داخلیه است که بقوت قاهره برسائر طبقات وانتفاء قوه دافعه ملیه که فقط عبارت ازاتحاداست همه را بزیر بار رقیت خود میکشاند وتدریجاً بغرض استیصال قوای دفع وتخلص ازاسارت ورقیت خود تمام قوای ملیه وجامعه نوعیه وموجبات حفظ ازصولت وشوکت غنیمان خارجی را هم بالتبع مضمحل ونابود وهمه را میمیراند وبوسیله اعمال قوای استعبادیه وبرانداختن ریشه علم ودانش ازمملکت ونفوذ دادن بشاه پرستی وغیرها ازقوای ملعونه وشدت ومواظبت برمنع ازاجتماعات وسائر موجبات حیات ویقظت ملت قهراً همه را بچنکال انان کرفتار وبحالت تخافون ان یتخطفکم الناس میرساند حالت حالیه فلك زدکان ایران ومرزوبوم ویرانش عیان این بیان ووجدان این برهان است

(پنجم) ازان قوای ملعونه قوهٔ ارهاب وتخویف وتعذیب است که بسیرهٔ ماخوذهٔ از فراعنه وطواغیت سلف دعاة حریت موهوبه الهیه عز اسمه وبرپا دارندکان سیره مقدسه انبیاء واولیاء علیهم السلام را بانواع عذابهای وارده بران انوار طیبه من الاسر والقتل والتنکیل والتمثیل والحبس فی المضائق ودس السموم وهتك الاعراض ونهب الاموال وغیرها معذب وبراحدی ابقاء وهیچ فروکذاری نشود

اعمال این بی رحمیها خلفاء عن سلف هم تشفی قلب است ازان شرفا وامجاد وهم بطمع قلع وقمع شجره طیبه اباء وحریت ومنع از سرایتش بعموم وهم بغرض تخویف وتمکین ملتست باسارت وذل رقیب واغماض از شرافت ومجد حریت ودرجات اعمالش باختلاف مراتب بیرحمی وقساوت وانسلاخ ازفطرت انسانیت وبی اعتقادی بمبدء ومعاد وعذاب اخرت وقیامت مختلف ودر این روزکار همچنانکه بعون الله سبحانه وتعالی دورهٔ طاغوتیت طواغیت وکرفتاری امت باسارت وذل رقیتشان بنقطه اخر رسیده همین طور شقاوت وقساوت وانسلاخ ازفطرت وبیرحمی وبیدینی فراعنه وطبقات اعوانشان هم باعلی درجه منتهی وحتی اموری که هیچ تاریخی نشان نمیدهد هم مشهود وصحت وصدق مقاله معروفه درالسنه وافواه را که همیشه یزید وابن زیاد وابن سعد وشمر وسنان بسیار وفقط سرور مظلومان واحرار صلوات الله علیه وعلی المستشهدین بین یدیه درمقابل نیست برعالمیان آشکارساخت ودراخبار وارده درابواب طینت هم روایات داله برهمین تشابه مکمونات ومکنونات نفوس ماثور وسابقاً بماخوذ بودن شعر معروف

رك‌رکت این آب شیرین اب شور) الخ‌ازانها اشاره‌شد

(ششم) ازان قوای ملعونه ارتکاز رذیله استبداد واستعباد رقاب‌ضعفاء وزیردستان است درجبات‌وفطرت نوع بزرکان واقویاء مملکت بطبقاتهم‌وطبیعی شدن زورکوئی‌ومعامله استبدادیه وتحمیلات دل‌بخواهانه وتحکمات‌خود سرانه‌فیمابین تمام‌طبقات وازاینجهت‌است که‌نوع‌اقویاء‌مملکت‌وخاصه‌ملاکین‌ایشان بواسطه‌منافات تسویه‌وعدالت ازجهات عدیده بامقاصد واغراضشان وبیخبری وغفلت از توقف حفظ‌دین وشرف استقلالشان‌باغماض ازانها‌وغلبه حب عاجله واهوا‌ء زائله برعاقبت اندیشی وادراکات عقلانیه‌بامنشا واصل استبداد همدرد وهمدست ونسبت باین‌شجره‌خبیثه بمنزله‌فروع‌واغصان‌اند درابتدای قدم نهادن مشروطیت بایران ووزیدن نسیم عدالت بمرز وبوم ویرانش تامطلب درپرده وچنین کمان میشد که سلب استبداد مخصوص دولتیان ومرك فقط برای همسایه است از تمام طبقات من‌المعممین الغاصبین لزی العلماء والملاکین وغیرهم بچه درجه‌بذل مجهود ودر اقامه‌اساسش بچه‌اندازه مساعدت مشهود بود وبمحض برداشته شدن پرده ازروی کار ودانستن انکه روز کار راچه‌روی درپیش ومطلب ازچه قراراست چکونه ورق را برکردانیده شعبه استبداد دینی باسم حفظ دین وشاه پرستان بدست اویز دولتخواهی وسائرچپاول چیان ومفت‌خوران هرکس باهرسلاحی که‌داشت حمله‌ورکردید مخالفت ورد احکام حفاظ دین وپیشوایان مذهب واندراج درعنوان فانما بحکم‌الله استخف وعلینارد والراد علینا کالراد علی الله وهو فی‌حدالشرك بالله کالعدم وداستان‌نکشت طائفه وفسقت اخری ومرق اخرون تجدید شد وسزاوارست

بازهم بشعرسابق (رك‌رکست این‌اب شیرین‌اب‌شور) الخ که‌مأخوذ ازاخبار است تمثل کنیم

(هفتم) ازان‌قوای ملعونه اغتصاب‌قوای حافظه‌مایه من المالیه والعسکریه وغیرهما وصرف‌انها درسرکوبی خودشان است انتخاب سرداران عسکریه ازاجانب ومعاندین دین مبین وزمام عساکر اسلامیه‌را بانان‌واکذاشتن وتربیت‌جندرا بایشان مفوض داشتن همه‌برای‌تکمیل این‌قوه وبغرض‌عدم مبالات واستنکاف نداشتن‌ان‌بی‌خردان‌ازهمه‌چیزبی‌خبروو‌ظیفه‌مقامیه‌ناشناس‌است‌ازمخالفت احکام شریعت وجسارت بقتل‌نفوس‌وهتك اعراض ونهب‌اموال ملت تهریش‌عشایر وایلات وحشیه‌هم مکمل این‌قوه وسر آمد علت وعلة العلل همه‌همان نادانی وجهالتست چنانچه سائر خرابیها هم‌همه مترتب‌بران وازفروع آنست

مقصد (دویم) دراشاره اجمالیه‌بعلاج قوای‌ملعونه اول‌واهم همه‌علاج جهالت ونادانی طبقات ملت‌است واین‌مطلب نسبت‌بجهل بسیط بادخول ازطریق‌علاج‌وتشریح حقیقت‌استبداد ومشروطیت وتفهیم انچه درمقدمه وفصول خمسه بیان‌نمودیم درکمال سهولتست لکن‌بشرط ملائمت وعدم‌خشونت دربیان وحفظ اذهان ازشوائب غرضانیت وتحرزازموجبات تنفر وانزجار قلوب‌وتحفظ‌ازرمیدن ومشوب شدن اذهان قال‌عز من‌قائل ادع‌الی سبیل‌ربك بالحکمة والموعظة‌الحسنة‌وجادلهم بالتی‌هی‌احسن حقیقت‌دعوت بحریت‌وخلع طوق‌رقیت ظالمین‌بنص آیات‌واخبار سابقه‌دعوت‌بتوحید وازوظائف وشؤن‌انبیاء واولیاء علیهم السلام است پس هرکس دراین وادی قدم‌نهد ودراین‌صدد‌برآید خواه صاحب جریده‌باشد یااهل منبر

یاغیرایشان هرکه باشد باید برطبق همان سیره مقدسه رفتار دستور العمل آیه مبارکه را سرمشق خود نموده برفع جهالت وتکمیل علمیات وتهذیب اخلاق ملت همت کارد ولسان بدکوئی راچون محمول برغرضانیت است مطلقا کنار کذارد تاخود کاملا عالم نباشد بغرض خودنمائی وعوام ربائی وهنکامه جوئی وامثال ذالك دراین وادی داخل نشود مانند جمله ازجرائد سابقه وبعض اهل منبر وناطقین سابق که یادوستان نادان ویادشمنانی بودند دانا ومعظم صدمات ولطمات وارده براین اساس سعادت بهفوات انان مستنداست بهانه ودست اویزتشویش اذهان بدست اصول وارکان استبدادندهد ملت فلك زده را بجای دلالت وا کاهی بحریت وحقوق خودمنزجروازمقصد اصلی بکلی تبعیدنکنند شرف ارباب شرف راحفظ ودستی برای استبداد وفعال مایشاء بودن ظالمین معین ویاور نتراشد ازادی قلم وبیان ونحوهارا کهازمراتب ازادی خدادادی وحقیقتش هم عبارت ازرها بودن از قید تحکمات طواغیت ونتیجه مقصوده ازان بی مانعی درموجبات تنبه ملت وبازشدن چشم وکوش امت وبی بردنشان بمبادی ترقی وشرف استقلال وطن وقومیت شناسی واهتمامشان درحفظ دین وتحفظ برناموس اکبر کیش وآئین واتحادشان در انتزاع حریت موهوبه الهیه واستنقاذ حقوق مغصوبه ملیه وبرخوردنشان بتحصیل معارف وتهذیب اخلاق واستکمالات نوعیه ووطنیه وامثال ذالك است وسیله هتك اعراض محترمین وکرفتن حق السکوت اززید یااجرت تعرض بعمرو یاکینه خواهی ازبکر ونحوذلك نماید دردفع اقاویل واباطیل اعوان ظالمین بااجتماع جهات علمیت واهلیت بهمان کلیات کوئی اکتفاء

وتعرض باشخاص خاصه را حتی بکنایه واشاره وتلویحات هم موقوف ووظیفه خودرا وصل کردن داند

نه فصل نمودن واما نسبت بجهل مرکب وخاصه انکه داستان لجاج وعناد ودودستکی وهم چشمی وطرفیت وبرسر حرف خود ایستادن وبلسان حال النار ولاالعار کفتن هم بمیان آمده باشد درکمال صعوبت وشاید بمسالکت ومدارات وطرفیت نداشتن ومواد لجاج وعناد ودوئیت را ازمیانه برداشتن تدریجاً مبادی ان رفع وممکن العلاج شود انشاء الله تعالی فقط خصوص اشخاصیکه نه ازروی اشتباه وجهالت بلکه بواسطه غلبه هوی وغرضانیت باسائر ظالم پرستان همدست ودرابقاء شجره خبیثه استبداد واستعباد رقاب ملت بهربیدینی وشقاوت وبیرحمی وقساوت مقدم ومانند سائر فراعنه وطواغیت باهمه جا حاضرند جزیأس کلی وانقطاع آمال ملعونه علاج دیکری برای این امراض نفسانیه واغراض شهوانیه متصور نباشد ومعهذا مقابله وتعرض شخصی باانان هم هرچند موجب تنبه ملت وتحذر ازمکائد شان است بازهم ترك ان واکتفاء بهمان کلیات کوئی ازجهات عدیده دیکر شایداولی باشد وهوالمسدد للصواب

(دوم) که اصعب واشکل همه ودرحدود امتناع است علاج شعبه استبداد دینی است چه بالضروره رادع ومانع از استبدادات واظهارمرادات شهوانیه بعنوان دیانت بهمان ملکه تقوی وعدالت منحصر وجز اجتماع اوصافیکه درروایت احتجاج تعداد وصائناً لدینه حافظاً لنفسه مطیعاً لامر مولاه مخالفاً لهواه بودن را درمرجعیت شرعیه اعتبارفرموده اند عاصم دیکری متصورنباشد ویااتصاف باضدادمذکورات واجتماع اوصافیکه درهمان روایت شریفه احتجاج

برای علماء سوء وراه‌زنان دین‌مبین وگمراه کنند کان ضعفاء‌مسلمین تعداد ودراخر همه اولئك اضر علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید لعنه‌الله‌علی الحسین علیه‌السلام فرموده‌اند نه‌ازاعمال‌استبدادواستعباد رقاب واظهار تحکمات خود سرانه بعنوان دیانت مانعی متصور ونه‌ضعفاء وعوام امت برتمیز فیمابین‌اصناف واوصاف متضاده‌مذکوره درروایت شریفه وتحذر ازوقوع درشبکه ودام صیادان راه زن مقتدر ونه‌بعد ازافتادن دراین دام‌ازروی تقصیر یاقصور ولازمه دیانت پنداشتن این‌پیروی وتمکین استحکام مبانی‌این وجهل‌مرکب وشرك‌بذات احدیت عزاسمه‌مفری ازان دارند وازانجهت‌طریق علاج‌مسدود وتخلیص ازاین‌ورطه متعذر بنظر میاید ولکن‌معهذا چون فاعلیت مایشاء وحاکمیت‌مایرید وقاهریت بررقاب ولایسئل عمایفعل وشریك الباری بودن جبابره وطواغیت نه‌مطلبی است که برهیچ شریعت ودین ومذهب وکتابی فضلا ازدین قویم اسلام وخاصه‌برمذهب امامیه لباس مشروعیتش توان‌پوشانید واعانت‌براین بت پرستی بنص ایات واخبار سابقه را چه بمساعدت وهمدستی بافراعنه وظالمین باشد ویابسکوت وترك نصرت وخذلان حق بصورت اعانت برحفظ دین وبحساب تورع واحتیاط ازشبهات بخرج توان داد لهذا دراین جزءزمان که‌بحمد الله چشم وگوش ملت باز وباین امراض مزمنه مهلکه نوع پی برده ازدوای از این استعبادات‌واندکی برخورده اند انشاءالله‌تعالی هردورشته‌استبداد دینی‌بی‌اثر خواهد بود وبلکه بمقتضای حدیث ماثور یعرف‌الرجال بالحق لاالحق بالرجال که‌مفادش ازمستقلات عقلیه‌وموجب تمامیت حجت وعدم معذوریتست این‌ظالم پرستی‌چه بهمدستی باشد یابعدم

موافقت درسلب صفات خاصه الهیه عزاسمه ازظالمین علی کل تقدیر کاشف از مکنونات سرائر واین تقابل‌حق وباطل فی‌الحقیقه‌محك امتحان‌است قال عزمن قائل احسب الناس‌ان یترکوا ان‌یقولوا امنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله‌الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین

(سیم) قلع شجره خبیثه شاه پرستی وترویج علم ودانش ومرجعیت امور نوعیه را تابع لیاقت ودرایت قراردادن وریشه چپاول‌ومملکت فروشی شاه پرستان‌را برانداختن‌است وبالضروره تاشجره‌ملعونه‌استبداد برقرار وبنیان استعباددرمملکت استواراست سلب این قوه وتبدیلش بعلم‌ودانش ازمحالات ومادامیکه حقیقت سلطنت وولایت برحفظ ونظم وبمنزله شبانی گله بودن آن بواسطه شدت انهماك درهوی‌پرستی برشخص‌سلطان مجهول وسلطنتش‌را عبارت‌ازمشارکت‌باذات احدیت‌عزت کبریائه درمالکیت وقاهریت وفاعلیت مایشاء وعدم مسؤلیت عما یفعل پندارد وعدم تمکین امت‌را ازاین مقهوریت وجد درتخلیص‌رقابشان از این‌عبودیت‌را یاغیگری ومساعدت‌براین فرعونیت را دولتخواهی شمارد‌لامحاله براستیصال دسته اولی که‌بگمانش یاغی دولتندونفوذدادن بفرقه ثانیه که‌دولتخواهشان پنداشته همت‌گارد موجبات‌ترقی ونفوذومرجعیت نوعیات مملکت فقط باظهار شاه پرستی منحصر وسلطان ورعیت بواسطه‌افساد وچپاول‌شاه پرستان‌ازهمدیگر مستوحش‌ومتنفرومهرهٔ سلطنت بازیچهٔاین چپاول چپان‌غارت گرخواهدبود شخص‌سلطان درزاویه اختفاء وخوف‌منزوی وهمش باعدام‌ملت وتخریب‌مملکت مصروف وازلذت‌سلطنت وبسط‌عدل‌وآبادکردن مملکت‌ومحبوبیت

درقلوب ملت محروم وازذکرخیر وهمسری باسلاطین جهان بی بهره وآلت چپاول غارت کران وبدنام عالمیان است وبلکه بنص مجرب الملك یبقی مع الکفر ولایبقی مع الظلم که برهانش ظاهر وعیاناهم مشاهد ومحسوس است وصریح فرمائشات حضرت سید اوصیاء علیه واله افضل الصلوة والسلام درطی فرمان تفویض ولایت مصر بمالك اشتر وخطبه مبارکه صادره در بیان حقوق والی ورعیت بر همدیکر که سابقانقل شد بقاءودوام ملك ودولت باتحادوالی بارعیت منوط واجحافات واستیثارات وظلم ولاة بانقراض عاجل مؤدی وحتی برپابودن سموات راهم درطی اخبارمأثوره دیکر بعدل الهی جلت عظمته اسناد فرموده‌اند الی غیرذلك وبمقتضای این اخبار وبحکم ضرورت وتجربه وبرهان واعتباراسباب زوال نعمت وانقراض سلطنتش راهم باین ارتکابات ظالمانه ومساعدت باغراض وحشیانه شاه پرستان بدست خودفراهم وجز چندصباحی باچنین حال پلیداشدازشب اول قبریزید تمتعی نخواهدیافت سنة الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا الی اخر الابد مانندبخت النصر وضحاك وچنکیز وتیمورویزید مشهورو ببدنامی ولعنت مذکوروازاظهر مصادیق آیه مبارکه خسر الدنیا والاخرة ذلك هو الخسران المبین خواهدبودوبالجمله علاج این قوه خبیثه مملکت ویرانه سازقبل ازقلع اصل شجره ملعونه استبدادممتنع وچون مسلمانان باخبارغیبی پیغمبر وامامشان که فرمودند لتأمرن بالمعروف ولتنهن عن المنکراولیسلطن علیکم شرارکم فیسومونکم سوء العذاب بواسطه اهمال این دو وظیفه مهمه شرعیه که بنص اخبار ازدعائم ومبانی اسلام اندم از چنان سعادت وحظی که سلطانشان بصرافت طبع خود وباقتضای مسلمانی ویافطرت انسانی ازمقام انا ربکم الاعلی تنزل وبهمان اغتصاب مقام

ولایت قناعت واز اغتصاب رداء کبریائی اغماض وازادی خدادادی ایشان را واکذارد واز تحکمات خود سرانه رفع یدکنند محرومند واستنقاذ حریت وحقوق مغصوبه وجلوکیری از تحکمات وترتیب موجبات حفظ استقلالشان بغیرت دینی واتفاق ملی وترك تهاون خودشان درامر بخود همین معروف ونهی از همین اعظم منکرات منوط وبااندك توانی از رقیت فجره هم ترقی وبعبودیت کفره العیاذ بالله تعالی منتقل خواهندبود لهذا امید است که این اخرین نفس را بعون الله تعالی وحسن تاییده از دست ندهندتهاون دراین امر بمعروف ونهی از منکر را بیش از این رواندارند اساس عدل راکه موجب بقاء ملك است اقامه وبنیان ظلم راکه مایه انقراض است منهدم سازند رقاب وحقوق مغصوبه ملیه رااستنقاذ وریشه شاه پرستی که سلسله جنبان تمام خرابیها است از مملکت براندازند لذت عدل واحسان رابکام سلطان بچشانند واز مقام راه زنی وچپاول کری وقصاب بشربودن ترقیش داده بتخت سلطنتش بنشانندهمینکه چند صباحی حقیقت سلطنت وحلاوت معدلت ومحبوبیت قلوب ملت را ادراك واز عالم سبعیت وراه زنی بوادی انسانیت ومملکت داری ونوع پروری قهراًقدم نهاد اکر از فطرت منسلخ نشده باشد البته در رفع موجبات توحش وتنفر وقلع موادتفرق ازبذل مجهول بی دریغ ودسته شاه پرستان وغارت کران مفسد را بالطبیعه بخودرا نخواهد داد انشاء الله تعالی ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم

(چهارم) علاج تفریق کلمه وترتیب موجبات اتحاداست واین مطلب چنانچه ازفرمائشات برهانیه حضرت سیداوصیاء علیه واله افضل الصلوٰة والسلام که سابقانقل شد مستفادوبرهاناًهم ازبدیهیات

است نه‌تنها حفظ حریت رقاب وصیانت حقوق ملیه از اغتصاب ومنع تعدیات اشرار ودفع تجاوزات کرکان ادمی‌خوار بران متوقف وفائده‌اش فقط منحصر دراین اموراست بلکه حفظ تمام موجبات شرف ونوامیس دینیه ووطنیه واستقلال قومیت وعدم وقوع دراشد ازمحنت بنی‌اسرائیل الی غیرذالك همه براین اتحادکلمه وعدم تشتت آراء ومختلف نشدن اهواء مترتب وازاین جهت است که درشریعت مطهره درحفظ ان ورفع موجبات اختلاف وتفرق اینهمه اهتمام فرموده‌اند وحتی ازحکمتهای منصوصه برای‌تشریع جمعه‌وجماعت که‌هرشبانه روزی پنج مرتبه مسلمانان درعبادات باهم مجتمع واز حال‌یکدیکر باخبرشوند همین حفظ اتحاد دراخبار وارده منصوص است وهمچنین تحریص برسائر اجتماعات موجبه‌الفت وتحبب وترغیب بضیافتهای بی‌تکلف واحسانهای بی‌منت وعیادت مرضی وتشییع جنائز وتعزیت مصاب ومعاونت برقضاء حوائج واجابت خواهش وعفو وصفح اززلات ونسخ ازوآء ورهبانیت وتحریم نمیمه‌وایذآء وتفتین وافساد الی‌غیرذالك ازتشریعات راجعه باستحکام‌اتحاد والفت ودفع ورفع منافرت تماماً برای حفظ این‌حصن حصین امتست وبلکه شدت‌اهتمام شارع‌مقدس درتهذیب ازاخلاق رذیله خودخواهی ونفس پرستی بمراتب ودرجاتش وتخلق بمواسات‌وایثار ونحوذالك همه‌برای استحکام مبانی‌اتحاد وقلع مواد تفرق‌است چه بالضروره مبدأتفرق‌کلمه وتشتت‌اهواء واختلاف‌اراء بهمان رذیله خودخواهی ونفس‌پرستی وحرکت برطبق‌اغراض شخصیه وتقدیم وتحکیم‌انها برمصالح‌واغراض نوعیه‌منتهی‌است ومادامیکه این‌رذائل وملکات بهیمیه مالك اختیار وخود پسندی ونفس پرستی دزکار

ومبادی مواسات‌وایثار ولااقل کذشت‌ازاغراض شخصیه وتقدیم نوعیات برانها عندالدوران درنفوس متمکن نباشد حفظ این حصن حصین ازمحالات وهردم رخنهٔ جدید متسعی پدیدارکردد سلب صفات خاصه الهیه عزاسمه ازطواغیت منافی اسلامیت وقرأن بشمار آید ظالم‌پرستی حمایت وحفظ دین خوانده شود حریت موهوبه الهیه عزاسمه علاوه برمظلومیت واغتصاب لباس اباحه مذهبی پوشد وموهوبه موسوم کردد مساوات احاد امت باغاصبین حریت وحقوقشان بصورت رفع‌امتیاز فیمابین اصناف مختلفة الاحکام جلوه کند مغالطه وتمویهات معویه وعمر وعاص درنسبت قتل عمار بسید اوصیاء علیه‌واله افضل الصلواة والسلام بواسطه شهادت دررکاب مبارکش تجدید وخونریزیهای چنکیزی وسائر شنائع‌ظالمانه ناشیه ازهمدستی دراستعباد رقاب‌امت بعدالت وحقوق شرعیه طلبی وحریت ورفع‌ظلم خواهی‌ملت مظلومه منتسب کردد الی‌غیر ذالك پس اولین‌وظیفه که‌بعدازرفع جهالت‌امت وتشریح حقیقت استبداد ومشروطیت ومساوات وحریت فریضه ذمت‌دعاة حریت وتوحید وحماة دین‌ووطن وترقی خواهان نوع است بذل‌جهد وصرف مهجه درتهذیب اخلاق‌امت‌است ازاین رذائل‌ملکات وقلع‌مواد خبیثه‌خودپسندی ونفس‌پرستی وغیر ذالك ازمبادی وتفرق‌کلمه واختلاف اراء وتقدیم اغراض‌شخصیه برنوعیات واهم مقاصد این‌باب ومقدمه مهمه درتحصیل حقیقت اتحاد تشکیل انجمنهای صحیحه علمیه ومرتب نمودن انهـا است ازاعضاء مهذب رکامل درعلم وعمل واخلاق ونوع‌خواه ترقی طلب وبادرایت وکفایت درحفظ جامعهٔ اسلامیه واحیاء رابطه

و چه به منتهی بعض انجمنهای مبدء بر اجتماع در خود غرضی وزور
کوئی وهنگامه جوئی ومال مردم خوری ورفعت طلبی واعمال
هر نوع غرض ومرض شخصی که منتج عکس مقصود وموجب
رمیدن وانصراف قلوب از اصل دخول در وادی اتحاد واستبداد
آیتست بمراتب اضر وامر از استبداد اصلی وموجب توسل والتجای
ملتیان باستبداد ملعون است در تخلص از انها وبا کمال شوق وطیب
نفس بدان اسارت ملعونه رضا دادن وبآن رقیت بهیمیه از لاعلاجی
تن دردادن وبالجمله غرض از تشکیل انجمنها وقرأن مجید وسائر
معظمات دینیه را بمبادی نهادن وقسم یاد کردن رفع ید از اغراض
شخصیه وهمدستی بر اعلاء کلمه اسلامیه وحفظ جامعه نوعیه وترقی
دادن نوع است بعمل نه همدستی ومساعدت بر اغراض همدیکر
وصرف قلوب نوع عقلاء وبی غرضان از این داستان واز افات عظیمه
ودردهای بی درمان این باب همین دخول مغرضین وچپاول چیان
وکلاه برداران است در این وادی واین فرصت را غنیمت شمردن
ومهره کار را بدست خود کرفتن وباسم ملت خواهی ملت فلک زده
را بخاك سیاه نشانیدن است همچنانکه عنوان شاه پرستی وسیله چپاول
شاه پرستان واسم حفظ دین شبکه ودام از دسته صیادان است ملت
خواهی هم بهانه ودست اویز این دسته مردم واغلب انزجارات
مستند بشنایع اعمال نان است قولا مشروطه خواه وعملا در
استحکام مبانی استبداد از اغلب قوای ملعونه اقوی واز اعظم موجبات
تفرق کلمه وانزجار قلوب وبلکه ضررش بر این اساس سعادت از همه
بیشتر وسزاوار است در عداد همان قوای ملعونه معدود وعقلاء
ملت بر علاجش مقدم بر همه اهتمام کماشته بحکمتهای عملیه این باب

از فساد عظیم را بعونه تعالی مسدود سازند وبالجمله مبنی واساس تفرق
ودر اقامه وظائف نوعیه راجعه بهیئت جمعیه از صدر اول تابحال
والی اخر الابد بهمین ارائه واظهار غرض شخصی است بصورت
غرض نوعی وابواب ان از حد احصاء خارج وبمقتضای اخبار وارده
در تفسیر آیه مبارکه قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم
او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا ویذیق بعضکم بأس بعض که بدعای
نبی رحمت صلی الله علیه واله عذابهای آسمانی وزمینی نازله بر امم سابقه
از این امت مرفوع وبهمین تفرق وبهم افتادن وبأس وشدت وقتل
ونهب وهتك نوامیس وسائر عذاب دینوی بهمدیکر چشانیدن
تبدیل شده است مبادی این اختلاف وافسادها چه مرکز استبداد
باشد یا شعبه استبداد دینی ویا شاه پرستان ویا سائر قوای ملعونه
ویا عنوان ملت خواهی را بهانه ودست اویز نمودن الی غیر ذالك
از انچه منشاء تفرق واختلاف وبهم افتادن است تماما مبادی عذاب
الهی عز اسمه اند بر این امت وعلاج ان از دست علماء امت وعقلاء
ودانایان ملت هم خارج وجز بتوبه وانابه وتضرع وابتهال والحاح
وتوسل واستشفاع از مظاهر رحمت صلوات الله علیهم علاج
ناپذیر است ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون واجمع علی التقی
کلمتنا وعلی الهدی شملنا بمحمد واله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
واما علاج بقیه قوی ملعونه جز بقلع شجره خبیثه استبداد
وسلب فعالیت مایشاء وانتزاع قوای فعاله مغصوبه ممکن نکردد تا این
شجره ملعونه برقرار واساس دلبخواهانه حکمرانی استوار وقوای
فعالیه ملیه مغصوب است نه تعذیب وقتل واسر وحبس واستیصال
نفوس ابیه واحرار وامجاد امت بحدی واقف ونه اغتصاب حقوق

ودارائی ملت وصرف درسرکوبی خودشان بجائی منتهی وحالت
مملکت چنان است که شاعر ازلسان جغد ساکن خرابه بجغد دیگر گفته
کرملك این است وهمین روزکار زین ده ویران دهمت صد هزار
تاقانون جامع وظائف تمام طبقات در مملکت مجری وعدم تفرقه بین
قوی وضعیف دراحکام قانونیه بحدیکه لایطمع القوی فی باطله ولا
ییأس الضعیف من حقه مستحکم نباشد زورکوئی اقویاء مملکت
بطبقاتهم برضعفاء بلاعلاج باشد تاقوای فعاله ملیه من المالیة
والعسکریه وغیرهما مغصوب ومالیه درتحت نظارت وکلاء ملت
ازحیف ومیل وصرف درمشتهیات شخصیه وچپاول شاه پرستان
مصون نباشد وعسکریه هم بواسطه کمال جهالت وفرط غباوت
بولینعمت خود که قاطبه ملتند نه غاصبین رقابشان ناشناس وازوظیفه
مقامیه خودهم که بنص مبارك سرور اوصیاء علیه واله افضل الصلواة
والسلام حصون حافظه رعیت بودن است نه آلیت اعدامشان
بیخبر ودرتحت ارادات طاغوتیه مسخر باشند البته جزصرف
قوای فعاله ملیه درشهوت وغضب رانی وسرکوبی واستیصال خود
ملت مترقب نباشد صدورحکم تحریم دادن مالیات باین ملاحظه
وهمانا نوع عساکرواغلب عشایر وحشی ایران حتی ازشامیان اتباع
معویه ویزیدهم دربی ادراکی وغباوت گوی سبقت ربوده اند نه ازدیانت
ومسلمانی بهره ونه ازفطرت انسانی نصیب ونه ازوطن ونوع
خواهی عرقی دارند وجزانتزاع قوی وسلب فعالیت بالکلیه بعونه
تعالی وحسن تأییده علاج دیگری متصور نباشد وخوب است
بقیه همان رؤیای سابقه مرحوم آیة الله اقای حاجی میرزا حسین طهرانی
قدس سره را که متعلق بهمین رساله است ذکرورساله بدان ختم کنیم

اول شروع درنوشتن این رساله علاوه برهمین فصول خمسه
دوفصل دیگرهم دراثبات نیابت فقهاء عدول عصر غیبت دراقامه
وظائف راجعه بسیاست امورامت وفروع مرتبه بروجوه وکیفیات
ان مرتب ومجموع فصول رساله هفت فصل بود درهمان رؤیای
سابقه بعدازانچه سابقا نقل شد ازتشبیه مشروطیت بشستن دست
کنیزسیاه ازلسان مبارك حضرت ولی عصر اروا حنافداه حقیر
سؤال کردم که رساله که مشغولش هستم حضور حضرت مطبوع است
یانه فرمودند بلی مطبوع است مکر دوموضع وبقرائن معلوم شد
که مرادشان ازان دوموضع همان دوفصل بود ومباحث علمیه که
درانها تعرض شده بود باین رساله که باید عوام هم منتفع شوند بی مناسبت
بود ولهذا هردوفصل را اسقاط وبفصول خمسه اقتصاد کردیم

وقدختم بید مصنفه الفقیر الجانی محمد حسین الغروی
النائینی من الواد المقدس الغری علی مشرفها
افضل الصلواة والسلام فی شهر
ربیع الاول سنة الف
وثلثمایة وسبع وعشرین

١٣٢٧

من الهجرة المقدسه علی هاجرها واله افضل الصلواة والسلام



صفحه	سطر	خطا	صواب
٣	١٦	فزن	قرن
•	٢١	جنین	چنین
•	٢٢	ه	و
٧	٧	جائزین	جائزین
•	•	سمنده	سمندر
٤	١	وا	»
•	٤	علیهما	علیها
•	٦	وستیله	وسیله
٥	٥	بوراشت	بوراثت
•	٥	یاباتخاب	ویاباتخاب
•	١٥	ز	از
٧	٤	دانند	داند
•	٨	تصلطیه	تسلطیه
•	١٤	خط	حظ
•	١٥	خط	حظ
•	١٦	خط	حظ
•	١٨	کوشت	کشت
٩	٧	حد	چه
•	١١	وصلاح	صلاح
•	١٢	اندر	اند
١١	١٣	محددیت	محدودیت
١٣	٣	ودلت	ودولت

صفحه	سطر	خطا	صواب
١٣	١٥	خودا	خودرا
•	٣	نبوءلعاص	بنوالعاص
•	١٤	اشرائیل	اسرائیل
•	١٦	قهری	قهر
١٦	٧	بانبو	بانبوی
•	١٨	رانده	رانداه
١٧	٣	دوران	دران
•	٢١	معید	مفید
١٨	٢٣	مجب	موجب
•	١٢	فرماتشی	فرمائشی
•	٢٢	او	و
٢٠	١١	نبوب	نبوت
•	١٧	یتولات	تیولات
٢٢	٢٢	فصل	افضل
•	٢٣		تازه
٢٣	١٧	بربخرده	برنخورده
٢٤	٩	استبدادیی	استبداددیی
•	•	روهم	راهم
•	١٤	واذا	واذ
•	٢٠	بنوست	بنوعست
٢٥	١٩	هویدا	هویدا است
٣١	١١	بشبیه	تشبیه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۱	۱۳	الودبامشد	الوده باشد
۳۳	۱٤	مازن	زمان
۳٥	۳	الی	والی
٠٠	٦	مقام والی	مقام والای
۳۸	۲۳	حریب	حریت
۳۹	۲۲	نقصه	نقطه
٤۱	٤	محودیت	محدودیت
٠٠	۲٠	رقیب	رقیت
٤۲	۱٠	اکزمانی	ان زمانی
٤۳	۱٤	مشرب بی ط	مشرب بی ربط
٤٤	۹	اوله	اول
٤٦	٤	یاآمن کا	ایاآمن کان
٤۷	۱	ز نون	ازقانون
٠٠	۱٦	بعدی	بعد
٥۸	۱٤	شعودی	شعوری
٦۳	۱۱	بودن	بودند
٦٤	۱٠	بتول	تیول
٦٦	۳	وعز	وغرا
٠٠	٤	الدینهم	لدینهم
٠٠	۱۹	نقرات	فقرات
٦۹	۱۹	متکفلی	متکفل
۷۳	۸	بمعانیان	بمعاشیان

